افغانستان

به یک نظر

تالیف: میر غلام محمد غبار

بسمه تعالی و تقدس



فصل اول

آریـــانـــا

نام قدیم افغانستان : قبلاً باید دانست نام قـدیـم افغانستا ن «آریانا» بود ، و ازین اسم سـه قرن قبل از میلاد «اراتسفن» و در قرن چهار و پنج میلادی «مو سس خورنی » و در ین اواخـر « بیلو »و«بارتولد»و امثال ایشان ذکر کرده اند ، همچنان در دوره اسلام اسم «خراسان » جای نـام آریانا ی قدیم را گرفته و تـا قرن نوزده درمورد افغا نستا نامروزه اطلاق میشد ، ونویسند گان دوره اسلام ازقبیل ابوالفدا ،ابن خرداد به ، بیهقی وگردیزی و خواند امیر و دهـا نفر دیگـرازین اسم متذکر گردیده انـد ، بالاخره نام «افغانستان »در قرن نوزدهم وسعت یافته در جـا ی اسم خراسان مستعمل و متد اول گردیده وامروزه نام ملیو رسمی این کشور است (۱)

---

(۱) برای معلومات مزید رجوع به آثار ذیل شود :

الف : رسالۀ آریانا تالیف نویسنده فاضل احمد علی کهزا د طبع کابل سال ۱۳۲۱ شمسی .

ب: رسالۀ خراسان تالیف اینجانب طبع کال سال ۱۳۲۶ شمسی .

ج : مقالۀ نام افغانستا ن نـوشتۀ اینجانب مندرج در مجـلـۀ آریانا طبع کابل شماره ٦ سرطان ۱۳۲٦ .

آریائی ها : طوایف آریا ئـی (بمعنی عام) و یا هند اوروپا ئی

چنانچه میدانیم از جمله نـژ ا دسفید بشر بوده و قسمت بزرگ اقوام سفیدپوست را تشکیل مینماید، اما آریائی ها (بمعنی خاص) یکعده مردمانی هستند که بین بحیره خزر و گنگا مسکن داشته و عبارتند از ملل افغان،وفارس و حصۀ از مردم شمالغرب هند ، و روی همه‌رفته تمام اینهـــا منسوب به شعبه بزرگ هنــد و اروپـــالـــی میبـــا شد .

آریانم و ائیگو : با یستی د انست کتلۀ آریائی هند و اروپائی

و یـــا هند و جـر مـــــن از قدیمترین ازمنه در سر زمینی موسوم به «آریانم وائیگو» و یا «آریانا و یجه» مسکن داشتند .

آریانم و ائیگو عبارت از سرزمینی است که بین حوزه علیا ی دریای «سیحون» و رود خا نـه «جیحون » قرار دارد ، کـلـمـه «آریـا» مفهـوم نجیب ، آقـا ،شجاع و امثال آن داشته و آریا نا و یجه معنی جـای ورهـا یشگاه آریائی ها را میدهد .

آریائی ها در آریانا : آریا ئی‌ها بعداز آنکه‌از آریانم وا ئیگو

به سبب سردی هواوغیره هجرت نمودند آهسته آهسته‌از راه‌سغد و مرو به باختر «بلخ یا بخد ی»وارد شدند و چنان تخمین میشود که از هشت تا دو هزار سال قبل‌المیلاد در باختر بود و بـا ش داشتند آریائی ها در آنو قــت حیات بسیار ساده‌و طبیعی بشکل خانواده گی داشته ، و بتدریج‌از حالت چوپانی بحالت نیمه مالداری و نیمه زراعتی انتقال کرده‌انـد، اداره خانواده‌هاهم در دست پدر های فامیل بود ، بعد از آنکــه قلعه های مستحکم ، قریه ها و شهر ها بمیان آمد ، روستای قلعه‌و قریه پیدا شدند ، تا آنکه د ر شهر بخدی دارای بیرقهای بلـنداولین پاد شاه آریائی افغا نستان زمام حکمداری قوم رادر د ست گرفت .

بخدی شهر بیرقهای بلند : بخدی اولین شهر بزرگ‌و مشهـو ر

تاریخی افغانستان است کـه ا زهـزار هـا سال پیشتر مـرکز

پادشاهان آریائی آریانا بشمار رفته است ، کتاب اویستا که مهمترین یادگار تاریخی ایـــــن مملکت است شهر بخدی را بشکل یك « شهر بزرگ وزیـبـا » و «دارای بیـــــرقهــــای بلند» وصف میکند ، بخدی مرکز باختر واولین شهر تاریخی آریانا-ست که‌در آن نظام‌شاهی نخستین کشور بمیان آمده است .

خطسیر آریاییها درداخل آریانا: معلوم است در مدت سه هزار سالی که آریائی‌ها در شمال هند وکش در ولایت باختر زندگی میکردند ، در حیات اجتماعی خودآنقدر مترقی گردیده بودند که شهرها پر ازنفوس شده، مالداری‌زیاد ، و چراگا ها غیر کافی شمرده میشد ، لهذا آریائی های باختر شروع بمهاجر تها نمودند. در حدود دو هزار سال قبل‌الـمیلاد وقتیکه خانواده‌ها وعشیره های آریائی باختر دسته دسته بصفحات جنوب هندوکش سرا-زیر شده و به آهستگی از نقطـه بنطقه دیگر حرکت میکرد نـد اساس نظام اجتماعی شان را زهمان خانواده وعشیره بـود ، همچنین از ده نشینی شروع و بشهر نشینی رسیدند از چـنـد خانواده یا کولا (Kulas) یك‌عشیره یا گوترا و گـــوشتی (Gosthi Gotra) تشکیل میگردیدو چند گوتر اهم یك قبیلهٔ بزرگ یا یك اجتماع را بنام گـرا مه (Grama) بوجود می آورد، ویس یا ویسه Visah—Vis)بالاتر از گرامه و بر ساکنین چند ین قریه اطلاق میشددر هرحال‌دسته های آریائی باختر از هندو کش عبور و صفحات جنوب این کوه‌مشهور را با تمام وادیهای شرق مملکت اشغال کردند و همچنا ن‌از باختربطرف غرب‌حرکت کرده ولایات غربی و جنوبی کشو ر رامسکون ساختند . این دسته های مهاجر وقتیکه از هندوکش عبور نمودند وارد حوزه کاپیسا یـا کوهدامن شده و از ینجا برا های کابل ، نجراو ، تکاو، سروبی ، لغمـان ، حـوزه کنـر ، تاحـوزه رود خـانـه سـوات پرا کنده گردیده اند هم چنـین‌دسته دیگر از کوهدامن و کا بل .

با ستقامت جنوب پدا مان سفیدکوه (سپین غر) و دره های کرم و کومل وغیره منتشر شدند . دستهٔ دیگر نیز بجانب حوزه ارغنداب شتافتند .

از باختر دسته جات دیگر آریائی ها که با ستقامت غرب حرکت کرده بودند در میمنه واند خوی و وادی هر یرودمنقسم شده و قسما بطرف واد یهای هیرمند وار غنداب پایان گردیدند . تمام این مهاجرتهای داخلی کشور افغانستان بین سالهای ۱۹۰۰ و ۴۰۰ ق ، م تخمین کرده شده است آریائی های افغانستان کلمهٔ آریا و جمع آن آریانا را برای همیشه در مورد رود خانه ها ، شهرها وقبایل خود حفظ کرده و نام مملکت را نیز «آریانا» یعنی (مسکن نجبا) گذاشتند ، حدود اربعه این آریانا نیز بقرار ذیل بود :ـ شرقارود بار سند ، غربا خطی که ولایات کرمان و اپارتیا را داخل افغانستان گذاشته وفارس ومدیا را ازآن جدا میکرد، شمالارودخانه جیحون بلکه سیحون ، جنوبا هم او قیانوس هند .

مهاجرت آریائی ها به هند وما دو فارس : وقتیکه دسته جات آریائی در جبهه شرق مملکت آریانا در کنار رودخانه سند رسیدند مدتی در آنجا توقف کرده، و آن رود خانه را (سندهو) نام نهادند ، تا آنکه بالاخره رود راعبور و در ماورا رود خانه سند یعنی در مملکت شرقی و همسایه آریانا قدم گذاشتند .

مشهور ترین این دسته جات قبیلهٔ بزرگ (بهارته) بود که بعد (مهابهاراته) یعنی بهاراته های بزرگ موسوم شدند . اینها اراضی بین رود خانه سند وگنگا را (بهاراته ورته) یعنی چراگاه بهاراته نام نهادند . واین اولین نام مشخص و ملی هند است . آریائی ها در هند همینکه با ساکنین قدیم و بومی کشور هند برابر شدند ، آنها را بنام (داسیو) یاد نمودند ، و ایشان را بنظر نفرت و بیگانگی دیده بجنگهای سختی مقابله کردند تا بالاخره آنهارا بطرف جنوب راندند ، طبقه بندی مردم نیز بدسته جات چهار گانه در هند نتیجه همین منافرت بود که تفصیل آنرا در تاریخ هند باید خواند .

چنانچه آریانا بعد از دو هزار سال قبل المیلاد از بخدی بطرف جنوب هندو کش سرازیر شده و بالاخره در مملکت هند منتشر گردیدند . هم چنان دسته جات دیگر آریائی ها بجبهه غرب باختر شروع به مهاجرت نموده ، راهای مجرای رود خانه هریرود ، هیرمند وفراه رودرا تعقیب و بالاخره در صفحات غرب یعنی مارز را دشت لوطداخل شدند ، مهمترین این قبایل مهاجر (امادها وپارسوها) یعنی مادی ها و فارسی ها بودند که با عشایر و حیوانات متعلقه خود ها از گهوارهٔ آریائی یعنی افغانستان بجستجوی علف چرو چراگا ها باستقامت غرب حرکت کرده بودند ، در آنوقت آثوریهای سامی نژاد مثل مهاجمین بین النهرین که سه هزار سال قبل المیلاد در اراضی جنوب بحیره خزر پیدا شده و مدنیت (پروتو عیلامی) را بمیان آوردند در خاکهای فارس آمده و جای گرفته بودند ، هم چنین سیاه پوستانی در سواحل خلیج فارس زیست داشتند که چندان اصلیت آنها معلوم نیست .

در هر حال مادیها پیشتر از فارسی ها بحرکت آمده و سواحل بحیره خزر و دامان جنوبی آن را که نسبتاً قابل زرع بود مسکن خود قرار دادند . اما فارسی ها که پسان تر کوچیده و از مادیها در عدد و قوت کمتر بودند اول به علاقه کرمان جای گرفتند و بعد از آن چون علاقه های شمال را مادیها و غرب را سامی ها در دست داشتند لاچار در اراضی جنوبی و سواحل بحر که خشک ولم یزرع بود قهراً فرود آمدند .

مادیها که زود تر و نزدیکتر با آثوریهای سامی تماس پیدا کردند وزیر سلط و نفوذ آنها واقع بودند بیشتر تحت تاثیر چندین قرنهٔ عرق و خون نژاد سامی قرار گرفتند . فارسی ها نیز در امتداد سواحل اوقیانوس مسکن وزیر تسلط سامی ها و متعاقباً مادیها رفتند ، و لهذا هر دسته کم و بیشی در عناصر بیگانه به تحلیل رسدند . حتی مادیها اینقدر رنگ سامی گرفته بودند که مورخین بین آنها و آثوری ها فرق نکرده اند . در

هر حال چنانچه دیدیم آریائي های مهاجر افغانستان بعد از آنکه در هندو فارس رفتند تحت تاثیر محیط های نوو اختلاط عرف های بیگانه قرار گرفته و هر یک بتدریج چه از حیث خون و نژاد، و چه از پهلوی عرف و عادات و آداب ها و چه از نظر خواص و زبان وغیره تغیر کرده ،و بهدف های مخصوصی روان شدند ؛ بدرجه که مثلاً تمام مظاهرات زندگی ما دو فارس از قبیل :

معماری،شیوهٔ رسم الخط وتحریر ،اصول اداره طرز حکومت ودر بار ، طرز لباس ، اصول ماند ن ریش و موی سر وغیره هو به هو نقش قدم سامی است . گرچه آریا های مهاجر در هند طبقه بندی مردم را سد تاثیر عرف بیگانه درخودقرار دادند . معهذا ازین تاثیر محفوظ نماند . اینست که حالا میرویم تا ببینیم سر گذشت آریائی در مهد اصلی شان یعنی افغانستان از چه قرار است :

تمرکز مدنیت آریا ئی ها در آریانا : بایستی دانست را جع بدورهٔ قدیم حجر مملکت آریا نا یا افغانستان فعلاً چیزی نمیتوان گفت ،زیرا هنوز تحقیقات وحفریاتی دریںخصوص نشده است ، ولی در دوره اخیر وجدید حجر که در آن فلزات وظروف تیکری یکجا بکار افتاده و معمولاً دورهٔ «کلکولی تیك » (۱) «یانه اولی تیك » (۲) خوانده میشود ، در حصص شمال ، جنوب ، غرب ، و شرق آریانا در نتیجهٔ حفریات آثاری بدست آمده که تاریخ آن را درحد ود سه ،چهار هزار سال قبل المیلاد میرساند . با ین ترتیب که در صفحات شمال آریانا یعنی حوزه سفلی اکیسوس امو دریا از دو تپه مقام «انو» نزدیك «مرو »آثار وادوات سنگی، مفرغی

Chalcolitnic (1) Eneolitcgue (2)

و تیکری مر بوط بدورهٔ کلکولی تیک در سال ۱۹۳۳ مسیحی از طرف یك هیئت امریکائی تحت نظر مستر پومپلی (۳) مکشوف شده که با آثار مکشوفه از سیستان افغانی مشابهت دارند هم چنین قرار تحقیقا تیکه در بعض نقاط بلوچستان از قبیل «نال» و «جاله وان» نزد یك کویته شده ، معلوم گردیده که شواهد مدنیت کلکولی تیك درینجا موجود بود ، و مثل وادی سند انبساط داشت . مسیوها کن و مسیو گرشمن (هیئت حفریات فرانسه در افغانستان) در سال ۱۹۳٦ مسیحی از مقامات «نادعلی» محل «زرنج» و نزدیك «تارو سار» سیستان افغانی آثار دوره کلکولی تیك بدست آوردند که تاریخ آن عجالتا بیکهزار سال قبل المیلاد میرسد، این آثار مکشوفه با آثار مکشوفه مرو شباهت دارند . کذا بعد از سال ۱۹۲۲ مسیحی تجسسات در حوزه سند شروع شده و «سرجان مارشل انکلسی از مقامات «مو ـ هنجودیرو» و «هرپه» و غیره درسواحل راست دریای سند آثاری راجع بدوره کلکولی تیك کشف نمود که تاریخ آن به سه و چهار هزار سال قبل المیلاد میرسد ، گرچه این آثارا بیشتر منسوب به بومیان قدیمی وادی سند است که پیشتر از ورود آریائی ها زندگی داشتند و فعلاً بنام « درادیدی» یاد میشوند ، ولی چیزیکه مهم است اینست که سر زمین آریانا در مدنیت باثقافت دوره کلکولی تیك آسیای غربی ومصر موافقت داشت ، و این همان مدنیتی است که وقتی از حوزه سند تا وادی نیل یکساحه وسیع زمین رااشغال کرده بود، البته با پاره اختصاصات وامتیازات محلی طوریکه میگویند فلزات از همین حوزه اکسوس با سومیر ها در نقاط غربی نشر گردیده است : و در خاکهای شرقی مس بار اول در حوزهٔ مذکوره (انو نزدیك مرو) و نواحی قفقاز در حدود ششهزار سال قبل المیلاد بمشاهده رسیده، واز

R.Pwmpelly (3)

اینجادرعیلام، مصر، اراضئی بین سواحل خزر و خلیج فارس بمیان آمده است .

بعلاوه وجود لاجورددر بدخشان افغانستان که درازمنه متقد مه منحصر بهمین خاك بوده و د رسایر ممالك از آریانا فرستاد ه می شد : روابط دیرینه این کشوررابا ممالك کهن جهان در زمانه های قبل التاریخ و عصر ها ی تاریخی قدیم نشان میدهد . آثار وادوات لاجوردی از تپهٔ «سیالك» کاشان ، سر زمین سومرا مقا بر شاها ن ایور« Ur » بین النهرین (از طبقه مجدت نصر) و مصر و (مقبره توتان خامون) و عیلا م (از خزانه شو شیناك) کشف شده اند که تاریخ آنها از چهار هزا ر تا دوهزارسال قبل المیلاد میرسد.

در هر حال وقتی که آریا ئی ها وارد افغانستان شدند چنانچه قبلاً گفته شده، بتدریج از حالت بدویت به مدنیت انتقال کرده اند ، و اگر اینها اصلاً اهالی آریانا نبوده اند هم دوره حیات کلکولی تیك خود شان را درین وطن جدید بسر برده اند. باختر کانون و مهد اولی آن کتلهٔ آریائی است که درافغانستان، فارس وهندوستان منتشر گردیده اند . حتی وجود زبا ن مادری آریائی را در باختر وحوالی قریبه آن در حدود هشت هزار سال قبل المیلاد معین می کنند، شباهت بسیار نزدیك زبا ن زنده افغانستان و سانسکریت هندو ستان هکذا تشابه در آئین اوستائی ووید، معتقدات وافسانه همه مئوید اینعقیده است که کانون نخستین ملل فارس و هندهم در باختر بوده است .

آریائی های افغانستا ن د رمدت چند هزار سالی دور ها ی مالداری ، نیمه مالدار ی و نیمه زراعتی ، زراعتی ، هکذا حیا ت خانواده گی ، عشیره وی وقبایلی را طی کرده ، بالاخره شهر ها و بلده بوجود آورده اند . و این تحول و انتقال اجتماعی آریا ئی مادر آریانا، مملکت را اولین وبزر گترین مر کز مدنیت آریا ئی قرار داد .

مدنیت ویدی آریانا : قبلا باید گفت آریائی های باختر در آریانا از قدیمترین ازمنه یکنوع منظومه ها و سرود هائی داشتند که آنرا (ادبیات شفاهی) باید دانست ، این ادبیات قرنها از دهن بدهنی گشته و در سینه ها محفوظ مانده است ، پدر هر خانواده سعی داشت اولاد خودش را از فرا گرفتن این ادب بهره ور سازد ، بهمین سبب تا رسیدن موقع خط و کتابت قسمتی از آن منظومه و سرود محفوظ ماند . البته علت سرودی این منظومه ها بیشتر تخیلات مذهبی وستایش بوده است، چونکه مفکوره آئین مذهبی آریائی ها مبنی بر ستایش عناصر طبیعت است لهذا توصیف این عناصر در منظومه ها زیبنده و جلوه گر میبا شد. گویندگان این سرود ها «ریشی» ها بودند که بعلاوهٔ منزلت روحانی صفت خطابت، شاعری هم داشتند، ریشی ها مرد و زن بوده در بین جامعه حیثیت متفکرین، راهنما یان ، و نزد پادشاهان احترام داشتند . «وید» یا ودا مجموعه سرود های معلوم آریائی است که بما رسیده ، یعنی قسمت های خیلی قدیمتر آن شاید بوده و از میان رفته ـ وید بچهار دسته «ریک وید» «یجورو ید» «اترو ید» و «سام وید» منقسم گردیده ، و برای معلومات تاریخی ، ادبی ، زبان ، لغات ، اعلام تاریخی و جغرافی ، داستان ها و ممیزات عرف و نژادو دیگر سجایای کشور افغانستان مدرك و منبع قدیمترین میباشد ، این سرود ها در طی مدتهای طولانی و شاید چندین صدسال بواسطهٔ اشخاص و خانواده ها ترتیب یافته است که تاریخ آن بین پنجصدتا دو هزارسال قبل المیلاد تخمین شده است . البته سرو دهای قدیمی تر در شمال هندوکش و باختر و سرود های دیگر در جنوب هندو کش غرب سند بمیان آمده ، و بعد ها قسمتی از مجموعهٔ ریک وید و سه کتاب دیگر ویدی در صفحات پنجاب یعنی در آنطرف دریای سند سروده شده است .

حیات اجتماعی : از سرودهای مذکوره معلوم میشود که اول حیات آریائی ها باساس خانوادگی بوده پدر مقدم وزن (مادر) محترم و با شوهر مساوات داشت، دخترجوان در خانواده گرامی و مثل پسر از تربیه بهره میگرفت . پدر وظائف قربانی کردن وخواندن

سرود ها را ایفا، و مادر در امور خانه داری مختار بود .
در حیات عشیره وی سر کردهٔ اغیل ها را که بمنزلهٔ سر کردهٔ عشیره مرکب از خانوادهٔ بود گوترا پاتی (۱) میخوانند ، اینشخص از طرف خانواده ها ی یك عشیره انتخاب و مستحق اطاعت عموم شناخته می شد ، چرا گاه عشیره هم مشترك بود ، عشیره مثل یك خانوادهٔ بزرگ بوده ، بچه ها و دختر های آن میان خود روابط خویشاوندی داشتند .
عشیرهٔ بزرگتر گر امه (۲) وسر کردهٔ آن گرامینی (۳) خوانده می شد. وقتیکه اجتماع از عشیره بزرگتر شده و بچندین قریه تعلق میگرفت ، ویسه (٤) خوانده شده ، و رئیس آنرا ویسپا تی یارا جان (٥) میگفتند. از اجتماع چند ویسه یك جاناه (Janah) تشکیل شده ، و رئیس آن راجانا پادا (٦) یعنی پنج قبیله میخواندند :
محل سکونت پادشاه که شکل قلعهٔ مستحکم داشت بنام (پو ر) خوانده میشد و تا امروز در افغا نستان باقیست از قبیل شیرپور ، فتح پور وغیره — آریائی ها ی افغانستان درآنعهد بیشتر مالداری نموده و قسمأ از جائی بجا ئی حرکت میکردند یعنی کوچی بودند ، وقتیکه از استقرار آنها در یك منطقه قریه های ثابتی تشکیل شد ، میان قریه ها را های آمد ورفت بوجود آمده ، سر کرده گان قوم ، تجار وغیره کراچی ها ئی داشتند که بواسطهٔ اسپ کشیاده می شد ، تمام قری و قصبا ت راهی بطرف پور یعنی ارك شاهی داشتند طبقه بندی مردم واختلاف دسته جات بشری مثل هند و جود نداشت . وظایف روحانی راپدر هر خانواده ، وزراعت و دفاع را عموم مردم بجای می آوردند. پادشاه یکعده حواشی روحانی داشت که یکنفر از ایشان مشا ور مذهبی شمرده شده ، گا هی عوض شاه مراسم قربانی راجرا میکرد ، و هنکام جنگ با خواندن دعا های مذهبی زمینهٔ فتح ر آماده میکرد .

Gotrapati (1) Groma (2)
Gramani (3) Visah (4)
Rajan—Vispati (5) Janapad (6)

حکومت : در آریانای ویدی حکومت شاهی در اثر احتیاج عموم و توسیع دامان قبایل و قریه ها بمیان آمده ، و پادشاه انتخاب می‌شده است بعضاء ارثی بوده‌است ، در انتخاب پادشاه آرای ریشی ها ، روسا، قریه جات ،مجالس عوام و اعیان «سمتی و سبها » و هم اخلاق ، قوت بدنی و کفایت شخص شاه مداخلت داشت ، وقتی که پادشاهی ارثی گردید شاه راجع بمعنی نجیب موسوم و دارای البسه فاخره مزین به طلا و جواهرات بوده ، قبیلهٔ او هم محترم بود، مشاور مذهبی قریب تخت او می نشست ، روسا قبایل و عراده ران شاهی (سوتا Sati) سپه‌سالار (سنانی ـ Seneni) باو مشوره میدادند . اردو را در جنگ شخص پادشاه اداره میکرد، سواره نظام و عراده های جنگی از و حمایت میکردند .

عایدات پادشاه مالیات و آنهم بیشتر جنسی از رعایا بود، مسکن او هم ارگ شاهی بود . شک نیست که اولین نظام شاهی آریانا در باختر اساس گذاشته شده ومطابق سرودها نسب بعض پادشاهان تا به ارباب انواع بالارفته است . آریائی های افغانستان مالیات دولت را بخوشی ادا ، و فرو شکوه شاه را از ارباب انواع میخواستند .

مجالس مشوره : در قریه های بزرگ مجلسی بنام سبها (Sabha موجود ، و محل و اطاق معینی داشت که همه مرد و زن در آن اجتماع کرده ، معاملات و مشاجرات خود شان را بحث و فیصله میکردند، ازین محل برای اجرای بازیها هم استفاده می نمودند .
بعلاوه یکنوع مجلس دیگری نیز بنام «سمیتی» داشتند که دران فقط ریشی ها و اعیان «ما لکین عراده ها ورمه » اجتماع می نمودند ، و دیگر تودهٔ مردم شمولیت نداشتند ، درین مجلس شخص شاه هم حضور بهم میرساند نظیر این مجالس را هنوز در جرگه های افغانستان میتوان دید .

عرو سی : زنان و مردان آنروز زندگی آزادانه داشته در مجامع

عمومی مخصوصا در «سامانه» -که یکنوع میلهٔ عمومی بود جمع‌شده و جوانان باساس عشق همسر اختیار میکردند یکی از سرود ها میگوید: ــ

«جوانان صدای دختر جوان را بقدری دوست دارندکه رب‌النوع ستایش خود را از زبان بشــــر بشنود» دیگر میگوید :ــ « برای آنکه فرشته با آواز های مسرت‌انگیز خود در خوشحالی عمومــی شرکت جویند باید داماد جوان وعروس قشنگ باشد .» زشتی را مثل گرزی میدانستند که مرد رامیکوبد . سرودها لزوم ازدواج را چنین‌بیان میکنند: ــ «زن برای‌مرد همان اندازه ضرور است که زه برای کمان.» در هــر حــا ل‌دختران بدرنگ برای شوهر پیدا کردن گرفتار مشکلات بودند ، ودختری که بدون عشق با مــرد متمولی از دواج میکرد منفور بود. در ازدواج رضای طرفین و بعد ها رضائیت والدین و برادر هــم‌دخالت داشت بعضا دختررا برضای او دزدی کرده میبردند . ریشی‌های دانارا مردم بیشتر د ختــر میدادند چه معرفت آنها را احترام‌میکردند . روز ازدواج دامــا د لباس نو پوشیده با اقارب بخا نه‌عروس میرفت، و دست عروس را گرفته بالای تخته سنگی میبرآمد و باو میگفت :

«من مرد هستم و تو زن ، مــن‌سامان « Saman » هستم وتورك « RC » من آسمان هستم و تــوزمین ، اینجامن و تو یکجامیشویم و از مااولاد بعمل‌می آید .» آنگاه‌عروس را دست‌گرفته بدور آتش خانوادگی میگردانید . و باز درعرادهٔ مزین به گل های خودرو کــه بــواسطه گــاو هــای سفید کشیده میشد با ساز و آواز بخانه خود میبرد ، و رسم خو شي چــند روزی دوام میکرد .

آریائی هامعمولا یك زن میگرفتند و با او علاقه داشتند، سرود ها میگوید داماد‌عروس را طوری‌تعقیب میکند که آفتاب از عقــب شفق درخشان ظاهر شود.» ویا:ــ«زن در خانه شوهر مانند ستاره قطب ثابت قدم است .»

<u>مقام زن</u> : دختر و پسر یکسان تربیه می شدند ، و دختر جوان

مثل ستاره خانه بود ، یکسلسله‌ریشی های زن در عصری ویدی
افغانستان پیدا شده انـد که‌مثل‌ریشی‌های مرد شاعر و با معرفت
بوده اند و از ین مقام احترام زن‌معلوم می شود .
بازیها ، ورزش ها : آریا ئـی‌های افغانستان در آلعهد بشکار

توسط تـیر ، سك ، دام وغیر ه مشغول میشدند،وبسواری اسپ
و اسپ دوانی و عراده سوار ی‌شوق مفرطی داشتند یکنوع بازی
بواسطهٔ طاس هم می نمودند که‌عدد طاس از سه تا پنج میرسید.
اتن ورقص ر ا نیز دوست داشته‌در میدان های آزاد جوانان بـا
کاکلهای دراز چـرب کـرده وآرایش خودباکلهارقص‌می‌نمودند.
اما معلوم نیست زن و مرد یکجا رقص میکردند یا جداگانه اتـن
و صدای دهل مرد را در میدا ن‌حرب نیزبهیجان می آورد، رقاصه
ها هم موجود بود که بطور کسب‌رقاصی میکردند ، در عروسی ،
و مرگ رقص های مخصو صـی‌اجرا می‌شد. دختران جوان هـم
رقص میکردند . هم چنین آریائی‌ها خواندن‌و موزیك داشته ، آلات
ساز را آنچه تا ر داشت و آنچـه بدست زده و یا به پف دمیده می
شد می شناختند «میله عمو مـی‌موسوم به «سامانه» آریا ئی هـا
یك نوع میلهٔ عمومی بود که درآن زن و مرد جمع شده هر یك
هنـر نمـای میکـرد ند ،پهلـوانـی ، اسـپ دوانی ،
شعر سـرائی ، بازیها،رقص،سازو آواز همـه معمـول میکـردید
این میله یك روز یا یکشب دوام‌می‌نمود (مثل میلهٔ جبهٔ امروز) .
اسلحه و جنگجوئی : آریا ئـی‌ها مردم سلحشور و جنگجو ئـی

بوده ،روحانیون وشعراء بواسطهٔادعیه و اشعار روحیه شهامت ر ا
در ایشان تقویـه می کـردند ، پادشاه و نجبای کشور در میا ن
عراده های جنگی دو نفر ه سوارشده و جنگ میکردند ، سر با ز
طرف راست و عراده ران طر ف‌چپ عراده می نشست ، قبا یـل
پیاده جنگیده دارای دسته ها ی‌خورد خورد بودند ، اسلحهٔ شان
عبارت بود ازتیر و کمان ، نیزه، تبر ، تمه و فلاخن ، زره هـم

پوشیده و کلاه‌خود بسر میگذاشتند. اینها قمه را بکمر زده ، کمان بدوش می افگندند ، تیرشان ازنی و پیکان شاخی یا فلزی داشت، تیر زهر الودهم استعمال می کردند ، عراد های جنگی بواسطه اسپ کشیده می شد ، اما معلوم نیست که سوارهٔ نظام داشته اند .

البسه : لباس آریائی ها از پشم گوسفند و عبارت از دوسه پارچه بود ، پارچه های پوست‌را هم‌مثل لباس استعمال می کردند . بعلاوه زن و مرد خود را ازبیور های طلائی وغیره چون بازوبند ، گردن بند ، گوشواره، حلقه ، انگشتر مزین می‌ساختند، مرد ها ریش گذاشته کاکل ها را چرب می نمودند .

زراعت و مالداری : آریائی‌های افغانستان، با مور زراعت و مالداری هر دو اشتغال داشتند ولی میل بمالداری زیاد تر بود ، گله های گاو، گوسفند ، خر ،اسپ ، بز داشتند . سگ نگاه می نمودند ، قولبه آنها یك حصه فلزی داشت که زمین را می شکافت ، و دانه پاشیده می‌شد ، آبیاری بذریعه جویهای سرباز ، درو بواسطهٔ داس ، پاك کردن باغربال بعمل می آمد ، اما پوره معلوم نیست چه میکشتند گندم بود ، یا دیگر چیز ، تنها اینقدر میدانیم که دانه کشتنی را «یاوا» میخواندند ،در نورستان تا امروز نازنازك ارزن را یاوه میگویند وحد خریداری و تبادله اجناس در آنعهد بیشتر هم گاو بود !

صنعت : آریائی ها از صنعت بیخبر نبودند نجاری نزد آنها مخصوصاً برای ساختن عرادو ه وکراچی اهمیت داشت ، ظروف خانگی هم اکثراً چوبی بود ، فلز کاری هم‌مهم‌بوده، کورهٔ شن با بال جانور پکه شده و سنگ معدن نی‌را میگداخت و از آن دیك وغیره ظروف ساخته می شد ، دباغی نیزداشتند، بوریا بافی میدانستند، و رویهمرفته صنعت کار آنوقت شریف و با افتخار شمرده می شد.

خوراك: اغذیه آریائی ها شیر، مسکه ، حبوبات ، سبزی ،

میوه‌جات، گوشت‌قربانی بوده،از ترکیب شیر و مسکه و حبوبات یکنوع کلچه نیز می ساختند .مشروب مشهور آنها عبارت از «سوما» بود که از عصارهٔ یکنوع گیاه کوهی و شیر و عسل ساخته می شد ، این مشروب عمومی ودارای جنبه مذهبی هم‌شده بوده، بعلاوه مشروب خمار آور دیگراز عصارهٔ حبوبات بنام(سورا) نیز داشتند .

عقیده : آریائی‌ها عناصر طبیعی

را احترام و ستایش می کردند ،گر چه دین آنهارا فعلاً نمیتوان بعمنی اصل کلمه شرح داد، ولی اینقدر معلوم است که در دیانت عصر ویدی افغانستان یکعده قوای سری مظاهر عناصر طبیعی بنامهای (وارونا) یعنی‌آسمان‌پرستاره و (اندرا) رب النوع جنگ (سوریا میترا) مهر و آفتاب ،(اگنی) آتش ، (سوما) مشروب، (ماروت) بد، آسمان ، زمین ،شفق ، شب، روز، ستاره، صبح شام ، غیره وغیره نام برده شده‌است. هکذااسماء بعض پادشاهان ذکر یافته که‌ازآن پرستش اجدادمعلوم میشود . از رسوم مذهبی فعلاً تنها مراسم قربانی و نوشیدن سوما را میدانیم . این رسوم در بین خانواده و هم درخارج خانه بعمل می آمد . اولی را روزانه پدر خانواده ، و دومی را سالانه‌ریشی‌هاعملی می‌کردند، ریشی هادر عروسی و مرگ ودردادن آتش خانواده گی‌نیز مداخله می نمودند ، باین ترتیب معبد ومحل خاصی برای اجرای رسوم مذهبی نداشتند . البته بتدریج‌این قوای طبیعی صاحب شخصیت ونام و صفحات جدگانه‌گردیده‌اند . چنانچه تمام عناصر مفیده را بنام (دووس = Dave) یعنی‌ذرات درخشان، و قوه مافوق همه را (د ووس پاتر) . میکردند.مهمترین عناصر که صنعت ارباب انواع را نزد آنها ..شت بقرارذیل است :

دیوس = آسمان - پریتی وی Prithivi زمین . سوریا ، سا ویتار ، پوشان ، میترا، رود راوغیره =آفتاب ، وایو ، واتا ،

ماروت ، Marut—Vata = باد اگنی Agni = آتش - اندرا Indra = فرشته رعد یا جنگ سوما = مشروب مخصوص ، وارونا = رب النوع آسمان ستاره دار. در جمله ارباب انواع آریائی یکی دوی آن قهار بود و بس ، قربانی مهم مذهبی کشتن اسپ بود . مرده را هم در خاك د فن میکردند .

زبان : آریائی ها در وقت زندگی در مهد اصلی و اولی خود طبعاً بزبان واحدی تکلم میکردند که آنرا (هند و اروپائی) میخوانند ، وقتکه امواج مهاجرت اینها بطرف غرب آسیا و اروپا و یا جنوب وغیره شروع شد ، البته در نقاط مختلفه جهان اینها خانواده های بزرگ هند و اروپائی را تشکیل و السنهٔ متعدده هند و اروپائی را بمیان آوردند. منجمله آنشاخه هند و اروپائی که وارده افغانستان شده و شاخه آریائی باختری را تشکیل کردند زبانی داشتند که بنامهای «باختری » یا « آریا » و یا «هند و ایرانی» یاد میشود . بعدها ازین زبان دو شاخه بزرگ «ایرانی و هندی » در خود آریانا پیدا شده و متعاقبا در ممالك هند و فارس منتشر گردیده است . درهر حال از زبان آریایا باختری و یا هند و ایرانی در زمانه های قدیم زبان هند و آریائی (Indo—Aryen) یازبان «ویدی» بوجود آمد که بیشتر زبان مذهبی و علمی بوده، در آریانا مخصوصا جنوب شرقی کشور ما پخته شده است ، و هم در همین جا ها انشعاب لهجه ها از زبان ویدی آغاز کرده ، و اخیراً تحولات آن بنام سانسکریت معروف شده است ، زبان پشتو نیز یکی از آن السنه قدیم ماست که از زبان باختری یا آریائی مستقیما و یابالواسطه مشتق گردیده است و لهذا طبعادارای خواص لهجه های هندی و ایرانی هر دو ست ، و همین است حال زبانهای دستهٔ داردی افغانستان (Dardie) از قبیل لهجه های نورستانی، پشه ئی، ارمری وغیره . باین ترتیب میتوان فهمید که السنه و لهجه های افغانستان واجد خواص السنه شرق و غرب خود یعنی هند وفارس میباشند .

***

مدنیت اویستا ئی : تاریخ قدیم افغانستان بعد از مراحل

قبل التاریخ ، مدنیت پیش از ویدی ، و عصر ویدی در حدود هزار سال قبل المیلاد یعنی ظهور مدنیت اویستا ئی خاتمه میابد . در حدود دو هزار دو صد سال قبل المیلاد مقدمات مدنیت اویستایی چیده شد . و در حدود هزار سال قبل المیلاد آثار مثبته آن آشکارا گردیده است در

حال باید دانست مدنیت اویستای آریانا عینی مدنیت ویدی است که اصلاح شده وتکامل کرده است ، و یا در اثر تحولات شکل جدیدی اختیار کرده است ، مدنیت اویستائی آریانا را میتوان زیر عناوین کوچك ذیل شرح داد :

طبقات اجتماعی: چون در دورهٔ اویستا ئی مذهب شکل معین بخود

گرفته ، و امور اداری تمرکز اختیار ، و زراعت وسیع شده است لهذا طبقات سه گانهٔ ذیل روی کار آمده است : خوتو = روحانیون . ورزن = دهاقین . ایریامن = نجبای جنگجو و سوار کار

احتمال میدهند که طبقه چهارم هم بنام «هوئی تی = اهل حرفه و پیشه » موجود بود ، این طبقات مثل سایر مردم بوده و هیچکدام پستر از دیگری شمرده نمی شد ، یعنی عموما در حقوق مساوی و برابر شمرده شده باهم خویشاوندی می نمودند ، اویستا همه را یکسان بدون استثنا به پندار نیك . گفتار نیك ، کردار نیك ، توصیه نموده است .

صحت و زیبائی بدن : اویستا به صحت ، زیبائی بدن و اندام

اهمیت بسیار میدهد ، نگاه تیز ، چشم روشن ، قد بلند ، تناسب اعضای قوت ، سنهٔ فراخ ، شانه پهن ، پاشنهٔ کوچك ، وبازوی رسا و هم چنین چهره درخشنده و زیبا ، چشم بزرگ ، ساعد سفید ، انگشتان نازك خانم هارا اشاره و ستایش کرده است .

سن بلوغ هم در جامعهٔ اویستائی افغانستان سال پانزد هم عمر بشمار میرفت .

عروسی : پسر و دختر بعدازسن پانزده به ازدواج مکلف بوده،

و نداشتن همسر گناه شمرده میشد و شخص مطعون بود . صرف مراجعه بغرض ازدواج حامی دختر و بعضاً خود دختر قرار میگرفت. مراسم عروسی بواسطه تماس دست عروس و داماد و خواندن ادعیه انجام گرفته و عروس آرایش شده بخانه داماد بعنوان «صاحب اختیار خانه» برده میشد زن امور داخلی خانه و شوهر امور خارجی را اداره و در مراسم مذهبی یکجا شامل میگردیدند شوهر از زن عفت تمام میخواست ، ودر صورت خلاف طلاق واقع میشد ، فقط در دورهٔ اوستائی بر عکس دورهٔ ویدی مزاوجت بین خویشاوندانی که اشتراك خون داشتند هم آزاد و جایز بود ، هم چنین احتمال میدهند که درینوقت تعدد زوجات ممنوع نبود .

ترقی زراعت : در عهد ویدی مهاجرت ها آریائی ها در داخله

کشور و در ممالك هند و فارس خاتمه یافته بود، دردورهٔ اویستائی آریائی ها در نقاط مختلف آریاناساکن و مستقر بودند لهذا بر عکس دورهٔ ویدی که مالداری نسبت بزراعت بیشتر طرف توجه بود ، زراعت وسعت و ترقی زیاد تر حاصل کرد ، این ترقی بدرجهٔ بود که میتوان گفت عامل ممیزه خاك افغانستان باارا ضی بیگانگان بشمارمیرفت دراویستاراجع به اهمیت زراعت ، دهقانی، بذر حبوب غرس اشجار ، کشیدن نهر ها بسیار توصیه شده ، و چون مملکت سر سبز و خرم گردیده بودبه صفت (زمین اعلی) ستوده شده است . حتی خدمت درین راه بااساس قانون اویستا که عبارت از جنگ نیکی بابدی است جزو وظایف مذهبی بشمار میرفته است .

جنگ وادوات جنگی : افغانستان عهد اویستا دارای مردم

سلحشور و جنگی بوده ، و نظر بظهور مخالفین توریانی وعناصر آریائی و سامی در شمال و غرب بیشتر احساسات جنگجوئی شان تحریك میکردید ، جنگهای آریا و توریا بنام مقابله های

آریائی و تورانی همان داستان نهای مشهـــور رزمی افغانستان است که از عهد اویستا ببعد حتی امروز بزر گترین قصص و عنعنه ملی را فراهم کرده است . مردم آنوقت با ستثناء پیر ، زن وطفل همه در وقت جنگ زیر پر چم پهلوانان خانواده ها و پادشا ه و شهزاده گان وظایف خـود راانجام میدادند. قشون را «سپاده» (۱) مینامیدند، و بیرقها وعلائم در اردواستعمال میکردند، اسلحه تعرضی شان هم از اسلحه دفاعی بسیار تر بود. عرادهٔجنگی، زره، جوشن ، کلاه خود ، چهار آینـه کمر بند ، ران بند ، سپر، گرز ، یـکنوع ژوبین بـنام وزره (۲) تبرزین ،نیزه ،تیرو کمان خنجر، فلاخن و شمشیر اینهمه راساخته و داشته و در پیکار بکار مـی ـ انداختند علامت نیروی سلطنتی شخص پادشا ه هم خنجر مزین به طلا کاری بود .

زبان : چنانچه قبلاً گفته شدهٔزبان «ویدی » یا «هند و آریا » دراز منه قدیم از زبان « باختری» یـــا «آریـــا» یـــا« هند و ایـــرانـــی»، مشتـــق و درافغانستان آنروز معمول، و بعد از یکدوره حیات از آریانا بسرزمین ماوراء سند سفر نـمو د ، همچنان ازشاخـه زبان باختـر ی موازی با زبان ویـدی الـسنه دیگری هم در افغا نستان مشتق شده که یکی از آنها زبان مشهور «زند» یا «اویستا» است کـه دردورهٔ اویستا ئی خیلی نشوونما یافته، و قدیمترین قسمت اویستا «گاتها» در آن سروده شده است. وچنانکه از زبان ویدی بعد ها زبان سانسکریت و پراکر یـت ها ی دیکر در نقاط شرقی آریـا نـا وهند وستا ن بعمل آمد ، هکذا از زبان زندنیز پسانها فارسی قدیم در فارس و بعضی زبانهای دیگر در شمال شرقی افغانستا ن مـثل تخار ستان «بدخشان و قطغن »

Spadha (1) Vazra (2)

بوجود رسیده ، از قبیل السنه غلچه ، مینجی،واخی، شغنی، اشکا شمي . در هر حال در دورهٔاوستائی کشور افغانستان زبان زند معروفتر ومنبسط تر از همه‌السنهٔ دیگر بود .

تشکیل دولت اریائی بخدی:ـپارا داتها، کاویانی ها ، اسپه‌ها:

اریائی‌های افغانستان برای اولین بار در بخدی تاسیس نظا م سلطنتی نموده ، و از آنجا د رتمام اریانا حکمرانی کرده اند . سرود ویدی ازین پادشا ها نبطور پراگنده ذکر می کند ، و اویستا این موضوع را خو بتر روشن مینماید .

اولین دسته پاد شا هان قد یم‌افغانستان سلسلهٔ پارادا تا «پیشداد یان » یعني حکمدار ا نزمان های اولیه و موسسین عدل وداد میباشد، که از ازمنهٔ قبل‌التاریخ‌پیش از آنکه اریا ئی های کتله باختری متفرق شوندبر همه یکسان حکومت‌می‌نمودند.

پاراداتها : گر چه پاد شا ها نقدیمی اریائی از «گوپت شاه» یا

کیومرث اولین پادشاه اریا ئی‌آریانا ویجه شروع میشود . و هم از پادشا هان دیگری بنام «هو شیا نغا» (۱) و «تخمه اوروپا » قبل‌از سلسلهٔ پاراداتها در اویستاذکری میشود ، معذ ا قسمترو- شنتر ازهمه همان سلسله پاراداتها است که‌دو «بخدیم سریرام اردو در فشام» یعنی «بلخ زیبادارای بیرقهای بلند به حکومت پرداخته اند .

موسس سلسله پارا داتها «یماپادشاه » پسر «وی وانگا نا » است، پدرش برای بار اول‌عصاره‌نبات «هوما» را کشید ، وپسرش پادشاه شده ، در راه تر قی‌زراعت ، آبیاری ، غرس اشجا و و امنیت سر زمین خود مساعی‌زیاد و رزید بدرجه که دور ا و را دور خوشي و خرمی ماد ی ومعنوی میدا نستند ، پا یتخت یما پادشاه شهر بخدی دارا ی بیرقهای بلند بوده است ، یما پادشاه د و خواهر بنام «یامی» و«آریا» نیز ، داشت یما درپایتخت

Haoshyanha (1) Takhmaurupe (2)

کود از انسان و حیوان جوره‌های سالم ، قشنگ و قوی جمع ، و برای ترقی نسل خدمت کر د . یما پادشاه «دیوها» یعنی مردمان غیر اویستا ئی را نیز در نقاط دو دستی مغلوب نمود .

بعلاوه یما پادشاه اولین شخصی است که ترقی زراعت و اصول حرف ونساجی ، تشکیل طبقه روحانی ونظامی ، استعمال اسلحه ، فلزات و اصول معماری آریانا را با و نسبت میدهند ، ادویهٔ طبیعی و عطر در وقت او معمول و جشن نوروز یعنی روز اول سال از مقررات اوست .

رویهمرفته یما پادشاه و امیتوان همان «جمشید جم» شهنامه ها دانست که در سرود ویدی یاما راجان ، و در اویستا «یما خشاته» موسوم است . علامه و شعار پاد شاهی او نیز «جام هوما یا جام جم» عصای سلطنتی ، نگین پاد شاهی ، گاو آهن ، و شمشیر بود مرکز حکمرانی اش «وارا» یعنی ارگ شاهی در بخدی ، و عبارت از قلعهٔ بود که آب جاری ، چمن های سر سبز ، عمارت ، نوزده خیابان ، یک دروازهٔ بزرگ ، و یکهزار و نو صد نفر زن و مرد نفوس داشت ، وهمین جا بود که به تدریج وسیع شده شکل شهر مشهور بخدی را بخود گرفت .

مگر در اواخر دوره یما شاهی ها بزیر اداره «از هی دها کا» یا ضحاک شهنامه ها از جبهه غرب بسلطنت اریائی جمشید حمله و موقتهٔ او را سقوط داده اند ، ولی متعاقباً «تری تونا» یافریدون آریائی ایشان را مغلوب و از آریانا طرد کرده خودش پادشاه شده است .

تری تونا : یا فریدون پسر «اتویا» و منسوب بخاندان توانا-

ئی بود ، و او بود که بقصد سرکوبی دشمن سفر و دجله را در بین النهرین عبور نموده ، بعد از کشتن ضحاک ، «ارنواک» و «سوان ها واک» دختران اسیر جمشید را خلاص و در بخدی می آورد . فریدون برد یو ها ی «مازانا» یعنی بومیان غیر آریائی مازندران حمله و آنها را نیز مغلوب نموده است .

«کرساسپه» پسر «تزی گا» سومین پاد شاه سلسله پیشدادی
است که پدرش در عالم طبابت اظهار لیاقت نموده ، و خود ش
در عالم سیاست . کرسا سپه در مقابل مخالفین داخلی ومخالیفن
خارجی آریانا رشادت بخرج داده، و صفحات جنوب هند و کش را
از کابل و کندارا تا حوزه ارغنداب و هامون منیستان صحنهٔ فعالیت
خویش قرارداده است. کرساسپه بعلاوه پهلوانانی را که دشمن او
بودند «هیتاسپه» قاتل برادر خودرا نیز کشته و نعش او را به
عراده جنگی خویش بسته است . کرساسپه که در قهرمانی مثل
رستم شهنامه هاست بعقیده بعضی همان کر شا سپ پهلوان معروف
کابلی است .

«ایور واك شایا» برادر کرساسپه مقنن بزرگی بوده و
قوانین حیات را تدوین کرده است .

بعد از کر ساسپه چندین نفر دیگر جز و سلسله شاهی پیشدادی
ذکر شده . که مشهور تر آنها «ایریو» و پسرش «منوچیترا» است
که بعد ها منابع جدید از آنها «ایرج » و «منوچهر» ساخته
است .

در هر حال سلسله پاراداتا ی آریانا قدیمترین پادشاهان با
عدل وداد کشور افغانستان میباشند، که جای خود شان را بسلسله
«کاوی »یا «کوانی »یعنی گیانی های آریانی آریانا گذاشتند .

کاو یانی ها : بعد از انقراض سلسله پارا داتا یا پیشدادی

سلطنت به خانوادهٔ دیگر ی بنام «کاوی» رسیده که آنرا «کاوه» ،
«کوانی» و «کیانی» هم گویند .

«کاوی کواتا» یا کی کوا ت یا کیقبات سر سلسله اینخاندا ن

پادشا هی بوده و در بخدی به تخت سلطنت عروج کرده است،
اینشخص تمام مساعی خود ش را در راه حفظ خاك آریانا و تهذ
یب باختری از تجاوزا ت دشمنان توریا ئی یعنی اریه های بدو ی

ماورای دریا های جیحون وسیحون بکار انداخته است .

بعد از ین آدم چندین نفردیگر بسلطنت رسیده‌اند که درابتدائی نام همه کلمه کاوی داخل است‌از قبیل : ـ کاوی اپی واینو ، کاوی یوسادان، کاوی‌ارشان ،کاوی پسینیسا، کاوی بیاوشان، کاوی سیاور شان ، کاوی هوسراوا وغیره ولی مشاهیر آنها اشخاص ذیل است .

«کاوی‌یو سان» یا«کاوه‌یوسا » یا «کی کاوس» کی‌کاوس

پسر کیقباد بوده و بعد از وی که پادشاه شد بسمت غرب مسافرت ، و دشمنان ما زندرانی‌را که در اویستا «دیو و شیطان» خوانده شده اند مغلوب نمود واراضی آنها را ضمیمه خاك‌افغانستان ساخته ، حکامی در هرحصه از طرف خود مقرر نمود . کی کاوس پاد شاه مقتدری‌بوده‌و مثل جمشید بدنیای و سیعی حکمرانی میکرد ، ولی دراواخرمتکبر و مغرور شده فر شاهی از و برفت .

«کاوی سیاور شان » سو مین‌پاد شاه‌خانواده کیانی بوده ،

با تور یاها جنگ کرده و بالاخره بصورت فاجعه ناکی از دنیا میکذرد . کاوه سیاور شان یا سیاوش شهنامه ها در ماورای شمال اکسوس قلعه مستحکمی«کنگه» بناءکرده بود که پسرش کیخسرو در آنجا تولد یافت .

«کاوه هوسراوا»یعنی کیخسرو‌بعد از پدر پادشاه شد ، و امور

پراگنده کشور را اصلاح کرد ،او مردم را متحدو پهلوانان قوی تربیه کرده به توران حمله نمود، و «فرانگر اسیانا» یعنی افراسیاب تورانی و برادر ش«کرسه وزده » یعنی کرسیوز و سایر پهلوانان‌تورانی را بخون پدر خود کشته، باینصورت جلو هجوم دشمنان‌تهذیب آریائی باختر را گرفت .

یکی از پهلوانان مشهور کیخسرو «توزا» یا طوس پسر «ناوتار» یعنی «نوزر»و نواسه«منوچهر» بودکه ازاو دراویستا

ذکر یافته است . در هر حـا ل کیخسرواز مشهور ترین‌پادشاهان سلسلهٔ کیانی آریانا ی قـد یـم میباشد . بعد از کیخسرو جـا ی این سلسله را سلسله دیگری بنام«اسپه» در تـاریخ افغا نـستا ن میگیرد .

اسپه ها : سر سلسله خاندان‌اسپه ها که د ر باختر به تخـت سلطنت جلوس‌نمود«اروت اسپه»یا لهراسپه‌میباشد که‌معنی «صاـ حب اسپان تندرو » را دارد،این‌احتمال موجود است که لهراسپ به منوچهر نسب میرساند ، د رهر حال لهر اسپه دو پسر داشت بنا مهای «ویست اسپه» یـــا ویشتاسپ که بعد ها کشتا سـپ شده است ؛ و «زری واری» کـه بعد ها «زریر» گردید .

لهر اسپه بعد از آنکه پادشا هشد آبادیهای زیـادی در با ختر نموده و در اواخر سلطنت او به‌پسرش کشتاسپ رسید ، شهرت بیشتر لهر اسپه هم بواسطه نا م همین پسرش بـود ه ا ست .

ویست اسپه :یعنی کشتا سپه‌بعد از پدر پادشاه شد که تاریخ سلطنت او ر ا در حدود یکهـزارسال قبل‌المیلاد قرار میدهنداین شخص مرد بسیار دلیر و قو ی‌بوده ملکهٔ‌بنام «هو تاوسا»داشت، پسر کشتاسپه «سپینتو داتـا »اویستائی یعنی همان «اسفندیار» مشهور شهنامه هاست در هــــرحال کشتا سپه پادشاه جنکجو و توانائی بوده، و چیز یکه بیشتر باعث شهرت او گردید هــــمان ظهور زرتشت در عهد او ست .زرتشت در بلخ‌بدر بار کشتاسپه رسید روز یکه سی نفر عـا لم ودانشمند طرف راست و سی نفر دیگر طرف چپ شاه نشته بودند، بعد از سه روز مباحثه و قا نـع شدن علما بالاخره کشتا سپ ، وملکه هوتاوسا وشهزاده اسفندیار وزریر برادر پادشاه و تـــمام‌اعضای خاندان شاهی یـکی بعد دیگر همه داخل دین جدیـد زرتشتی‌شدند، خانـدا نهای مشهور هم از قبیل خاندان «هوگوا » ومردان نامدار آن خانواده چـون «جم اسپه» وزیر کشتا سـپ و«فراشو سترا» برادر او وغیر ه

باین ملهب گروید ند، گشتاسپ این دین را بصفت دین رسمی تمام مملکت قبول، و حکم کرد اویستارا به آب طلا روی پوستهای گاو

نوشته ، و در تمام معابد مملکت تقسیم نمایند . باین ترتیب آئین زرتشتی عمومی، و آتشکد ه ها از طرف گشتاسپ و اسفند یار

در بلخ و دیگر جا ها آباد گردید، گشتاسپ جنگها ی متعددی با عناصر آریائی بدوی وغیر آریائی بین سیحون و جیحون نیز نموده

که مشهور تر از همه جنگ با «ارجت اسپه» یا ارجاسپ از خا- ندان افرا سیا ب تورا نی بود ، گشتاسپ و برادر ش زریر د ر

بلخ و حوز ه هیر مندو سیستا ن بسیار آبادی و عمرانات نمودند، حتی بناء شهر بست را نیز بایشان نسبت میدهند .

در عهد و یشتاسپ فتو حا ت آریانا تنها بشمشیر منحصر نبود، بلکه اصول، مفکوره ، قانون ، تهذیب و مدنیت آریائی کشو ر آریانا ، در اطراف خار ج مملکت مخصوصاً در اراضی توریا نشین

نیز بسیط یافت . بعد از گشتاسپ وقایع تاریخی خاندا ن اسپه خاتمه یافته و نظر بعد م ماخذ و مدراك نمیتوان دا خل

تفصیلا ت شد . فقط اینقدر متذکر میشویم که دورهٔ سلطنت های پارا داتا (پیش دادی) و کاو ی (کیانی) واسپه ها که از از منه

ما قبل التاریخ کشور افغا نستان [illegible]وع شده ، و تا داخل د و ر ه تاریخی دوام مینماید، د و ر ه ایست که اساس سلطنت آریائی

در افغانستا ن گذاشته شد ه ، و تهداب مدنیت و کلتور ، تهذیب و عدل و داد قایم گردیده است، این تمدن و تهذیب نه تنها

بواسطهٔ پشتی بانی قوت و نیروی مملکت از دستبرد دشمنان آریائی وغیر آریائی شما ل اکسوس و حوزهٔ سر دریا و اقوام مغلی

همجوار شان و همچنان سا میها و عناصر غیر آریائی مازندرا ن و طبرستا ن و سایر مخالفین حفظ شده بلکه دشمنان مغلوب لدا بین

سیاسی و نظامی آریانا گردید ه است ، حتی تهذیب اویستا نی

باختری بعد از ظهور زرتشت واویستا در خارج سرحدات آریانا چه در شمال و چه در غرب منتشر شده است . بقول بعضی درحدود پانزده قرن قبل المیلاد امپراطوری بزرگی درباختروجودداشت و شاید ازهمین جاست که اویستا بعضی پادشاهان پیشدادی و کیانی آریانا را پادشاه « هفت کشور» خوانده است . در هر حال بعد از گشتاسپ واسفندیار گر چه احوال پادشاهان کشور آریانا معلوم نسیت ولی عدم‌مدارك نمیتوان دلیل این شد که اصلاً سلطنتی در تعاقب سلسله‌اسپه ها وجود نداشته ، و تا تجاوز هخامنشی های فارس‌یعنی‌در مدت پنجصد سال ، آریانا بی اداره سیاسی و دولت ملی بوده است، شهنامه ها این خالیگاه را نیز بداستانهای پادشاهان متعدده آریانا از قبیل گورنگ شاه زابلی وغیره پرکرده اند . مدافعات مرتب و متوالی از حملات آثوریها ، هخامنشی ها ویونانی ها هم مویدآن داستانها است ، که گویا در دو طرفه هندوکش رشته‌حکومات ملی بکلی از بین نگسسته‌هنوز وجود داشته است .

زرتشت و اویستا : از دوهزارسال قبل المیلاد تا یکهزار سال

قبل المیلاد در مدت ده عصرراهنمائی معنوی و اجتماعی ملت آریائی آریانا در دست ریشی‌های فرزانه و دانا بود در حدود هرارم سال قبل المیلاد زمینه‌حیاتی ، فکری و ملهبی آریانا برای ظهور یك ذهنیت جدیدو انقلاب فکری مساعد بود ، بالاخره این تطور و انقلاب هم در شخصیت یکنفر ریشی بزرگ آریانی یعنی«زرتشتر سپنتمان» تجلی نمود . بیشتر این اسم را در معنی «صاحب اشترزرد» و یا راهنمای اعلی از خانواده و یا نژاد سفید دانسته‌اند . در هرحال زرتشت پسر« پوروشسپه » نواسه «پیتراسپه »کواسه «هچاتاسپه» بود و نسب اورا به منوچهر میرسانند . بقول اویستازرتشت سه پسر بنامهای«ایست واستر »«اوروتت نرا» «هورچیترا» وسه‌دختر داشت که نام خوردترین او «پورچیست » بود ، زرتشت از خانواده نجبا

بوده دختر «فراشترا» بـراد رجام اسپه‌وزیر گشتاسب رابزنی گرفته بود ، و همچنان دخترخود پورچیست رابخود جام اسپه‌بزنی داد . در هر حال زرتشت یك مرددانا ، و یك ریشی با اطلاع و یك شاعر حکیم قدیم است که برمقررات کهن عصر ویدی عالم بوده و آنچه را از آن مفیدتر نسبت‌بزبان‌ومکان میدانست، جدا،و بعضی را توضیح،قسمتی‌را تبدیل ، و برخی را حفظ ، و هم افکار تازه و جدیدی بـا آن‌علاوه کرده است ، و باینصورت خودش را در جامعه آریانا مـوسس ر فورم اویستائی ثابت نمود، زرتشست موفق شد کـه‌پادشاه باختری آریـانـا را بـه آئین خـویش پـیرو ساخته ، وبقوت او این طریقهٔ جدید را در تمام کشور نشر نماید. زرتشت‌با خاندان خود در باختر بـد نیا آمده در هما نجا زندگی و خدمت‌نموده و هم در همانجا از دنـیا گذشت ، زرتشت خودش گذشت‌ولی ازخود کتابی بیاد گار گذاـ شت که با تصرف حوادث روزگار هنوز قسمتی مهم از آن در دست است ، و این همان قسمتی است که امروزه هم اقلاا در مـور د تدوین تاریخ و جغرافیای کشور افغانستا ن از منابع مغتنم و پر قیمتی بحساب میرود .

کتاب اویستا مخصو صاً « گـاتها» عبارت از یکعده هدایـا ت و قوانینی است که زرتشت ا ز طرف «هرمزد » آورده بـود ه اویستا بـر بیست و یـك کتاب‌تقسیم شده ، و اویستای باختری یا اولی را نمیتوان گفت چـه‌وضعی داشته و چقدر آن‌ازبین‌ـ رفته وچه مقداری باقیما نـد ه‌است . زیرا بعد از چند قـر ن دوره هرج مرج آریانا شروع ،وحملات آثوری‌ها درازاضی ما

و فارس واحساس فشار شا ن در حواشی غرب آریانا و باختر ؛ مکذا جنگهای سخت هخامنشی‌ها با آریانا اینهمه عواملی بود که میتوانست نسخ اصلی اویستا رااز بین به برد . اما هخامشی ها که خود زیرتاثیر این آئین آریانا آمده و با خود در فارس برد ند البته موهومات قدیم سا مـی و بابلی با آن آمیخته شد .

- در قرن اول میلادی شاهـا ن پارتی فارس دوبار ه بجمع آوری کتاب اویستا پرداختند و هـر اندازهٔ که توانستند جمع کردند و همین مجموعه آنها بود کـه تاظهور دولت ساسانی فـار س باقیماند ، اردشیر پسر با بـك موسس سلسله ساسانی و شاپور پسر ش در قـرن سو م میلاد ی بجمع آوری بقیهٔ اوستا و تکمیل اویستای عصر پارتی نیـز کـوشیدند ، معهد ا تمام این مجموعه ها زیاد ه از ثلث اویستای اصلی باختر ی را نمیتواند نما یندگی بکند .

این اویستا در پنج حصه: ـیسنا، ویسپرد، و نـدیـداد ؛ یشت . خورده اویستا تقـسیم میشود که هر یك نیز بـه اجزا دیگری منقسم میگردد ، منجملـه «گاتها» که فصل هفدهم قسمت یسنارا تشکیل میکند، قدیمترین حصص اویستا و در زبان شعری میباشد . باوجود یکه او یستـا مثل سرود ویدی جنبه مذ هبـی دارد . از نظر جغرافیه ، تاریخ ، قبایل ، عرف و عادت ، سو یـه زندگانی مردم آفغانستا ن قد یم هم اهمیت دارد .

. در هر حال آئین اویستا ئـی بر اساس مبارزه بین دو قـو ه نیکی و بدی بناء یافته و انسان‌راد ر اختیار یکـی از یـن‌دو مختار میداند ، و بهمین لحـا ظ به پندارنیك ، گفتار نیك، کردار نیك توصیه‌میکند. اویستا «اهورا مزدا» را حاکم مطلق و برتر از هر دو قوه نیکی و بـد ی‌می شناسد . در آئین اویستا ئی مثل ویدی‌پرستش‌عناصر طبیعی‌نبود . ولی احترام آن بـا قـی

ماند، منجمله آتش مقام مهمتری‌داشت . ارباب انواع اویستا ئی مثل ارباب انواع یونانی نمایندهٔ مادیات نبوده بلکه فقط شخصیت معنوی داشتند از ینقرار : - وهیومانو =فکر خوب آشاوهیشته = تقدس بهترین . خشته تر ه‌دریا = سلطنت عالی . سپنتا- ارمیتی = حس اعتدال هروتا ت=سعادت وصحت . امر تا ت =جاودانی . (۱) از جملهٔ ارباب انواع اویستا ئی مشهور تر از همه «اناهیتا» رب النوع آب، و میتهرا یعنی آفتاب بود ، او- یستا به فناروح‌عقیده نداشته ولهذ ا ارواح گذشته گان را جاو- دانی ومحترم می شناختند .

آئین اویستا درباختر ازظهورخود تا پنجصدسال صاف و خالص مانـد ، بعد از آن وقتیکه د رفارس هخا منشی رفت مخلو ط با معتقدات سامی گردید ، د ردروه فتوحا ت اسکندر مقدونی در افغانستان‌باز آئین اویستائی‌دو چار بحرانا ت زیاد گردید ، در عصرسلسله پارتی های بلخی‌که در فارس جانشین یونانیا ن گردید ند شروع به جمع آ ور ی‌خاطرات قدیمه و جزو ها ی ا و یستا شد . درعصر ساسا نی ها ی فارس مجدداً آئین اویستا ئی در قلمرو آنها تجدید و احیا شد ، و د ر دورهٔ فتوحات مسلمین انحطا ط‌آن آغاز گردید .

او یستا و جغرافیا ی سیا سی‌آنعصر : در صفحات پیشتر خوا- نده اید که اویستا از نظر تاریخ و جغرافیای افغانستا ن ا همیت دارد ، اینك در ینجا تفصیلا ت‌جغرافیائی از روی فرگادا و ل (و باب اول) و ندیداد «حصهٔ سوم» اویستا داده میشو د مهمترین این تفصیلات عبا ر ت از توصیف شانزده قطعه زمین است که از نظر اصلیت خا ك‌آریائی ، واستقامت مها جر ت آنها، و هم چنین از حیث‌انبساط‌آئین اویستائی و پهنا ئی حدود آن وبالاخره از نقطهٔ نظر تعین قلمرو سلاطین باختر ی یعنی

Ashn—Vehista—Vhou—Mano (1)
Spent—armati—Khshathrd—Vatya
AMaertat—Hervatat

جغرافیای سیاسی آنعصر بسیار قیمتدار گفته میشود . ا یــعن شانزده قطعه زمین در چهار طرف هندوکش بلافاصله واقیع ، وشامل حدودی است که جغرافیا نگاران و مورخین کلاسیک برای مملکت آریانا یعنی افغانستا ن قد یـم داده اند. بعلاوه اویستا ازیکدسته کو ها ارتفاعا ت ، رود خا نه ودریاچه‌ها هم‌ذکر میکند که داخل همین شانزده قطعه زمین میبــاشند . فهرست شانزده قطعه‌زمین مذکور بــه ترتیب تذکــر خوداویستا بقرار ذیل است :

۱ـ ایر یانم‌ویجو (Airyanemvaejo بین رود جیحون و سیحون
۲ـ سغده (Sughdha) سغدیان.
۳ـ مورو (Mouru) مــرو (حوزهٔ مرغاب) .
٤ـ بخدی (Bakhdi) بلخ.
۵ـ نیسایا (Nisaya) میمنه (بین بلخ و مرو) .
٦ـ هرویو (Haroyu). ولایت هرات .
۷ـ ویکرهٔ ته (Vaekereta) حوزهٔ کابل .
۸ـ اوروا (Urva) علاقهٔ ارگو ن .
۹ـ خننتا (Khenenta) گرگــان .
۱۰ـ هر ه ویتی (Haravaiti) حوزهٔ ارغنداب .
۱۱ـ هیتومنت (Haetumant) وادی هیر مند وسیستان .
۱۲ـ راغا (Ragha) علاقهٔ راغ ـ بدخشا ن .
۱۳ـ کخره (Kakhra) غزنی.
١٤ـ وارنا (Varena) وانا وزیر ستان .
۱۵ـ هپته هندو (Hupta Hindo) حوزهٔ سند .
۱٦ـ رانکه (Rangha) اراضی متصل سر چشمهٔ سیحو ن .

این شانــزده قطعه زمین د راویستا بصفت «سر زمین اعلی» یاد ، و بعض پارچه هــا ی آ ن با و صاف مخصو صی مذ کــور گردیده اند مثلاً حوزهٔ ارغندا ب بصفت «قطعهٔ قشنگ حوزه هیرمند بصفت (خط درخشان و با افتخار) غزنی بصفت «توانا» وبلخ بصفت «زیبا و دارای بیر قهای بلنــد» وغیره .

آثوریها و آریانا: راجع به آثوریها در فصل مخصوص آن قبلاً تفصیلا تـ ـی داده شده که محتاج تکرار نیست در ینجا فقط قسمت تماس آن مردم با مملکت آریانا شرح داده میشود : وقتیکه آریانا کانون مدنیت و تهذیب اقوام آریا ئی بود ، بین النهرین کانون تمدن و تهذیب اقوام سامی نژاد شمرده میشد ، سامی ها شهرت و اقتدار آریانا را بنظر خوب نمیدید ند، از همین جهت بود که وقتی ضحاك سامی نژادتا صفحات باختر عسکر کشیده و جمشید پادشاه پشیداد آریانا را مزاحم شد ولی چنانچه خوانده اید بزودی دشمن از طرف فریدون جانشین جمشید پادشاه افغانستان طرد و تبعید، و متعاقباً در ماورای رود خا نه دجله سر کوبی سختی یافت .

بعد از آنکه دولت آثوری در کانون مدنیت سامی قوی شد ، بر ماد ها وفارس ها تغلب جسته حکمر ان قوی و ظالم آنها گردیدند ، اینست که آریانا با چنین نو واردی مقابل گردید .

در حدود یکهزار سال قبل المیلاد «نینوس» نام مرد مقتدری پادشاه آشور گردیده ، و دامنهٔ فتوحا ت آنکشور را از مدیا و فارس وارمنستان تا سواحل بحرمدتیرانه امتداد داد، این شخص حریص و قهار برای بار اول در صددشد که مثل ضحاك تا مرکز دولت آریانا بتازد ، وچون از نیرو و قدرت آریانا مسبوق بوده ترتیبات بزرگ عسکری گرفته و با قشون بسیار عظیمی مرکب از سواره، پیاده و عراده های جنگی با ستقامت آریاناحرکت کرد ، اردوی نینوس خیلی زیاد و از تمام ملل و اقوام تابعه دولت آثوری تشکیل شده ، و تعداد آن را متجاوز از

یك ملیون نفر قصه میکنند . پادشاه آریانا دریتوقت «زور استر» و یا «او کزیارتس» (۱) نامداشته ، و بمجرد مطلع شدن از حرکت دشمن ، سپاه و پهلوانان جنگی خود ش را در حدود چهار صد هزار نفر جمع و بغرض دفاع تا صفحات غرب کشور حرکت نمود .

دسته جات آثوری از دره ها عبور ، و در جلگه فراخ متمرکز می شدند ، پادشاه آریانا مجال نداده و بایشان حمله هولناکی نمود ، و تقریبا صد هزار عسکر آثوری را در میدان قتال هلاك کرد ، ولی دسته جات عقبی دشمن معجلا رسیده و بجنگ مشغول شد در نتیجه آثوریها به سبب تفوق عددی توانستند عساکر باختری را عقب بزنند . پادشاه آریانا با قسمت بزرگ از دوی خود شهر «بکترا» پایتخت آریانا را حصار گرفت ، آثوری ها دو سال با تمام قوای خود بجنگ اینشهر مشهور مصروف ماندند ، ولی فتح چنین شهر و قوتی آسان نبود ، ازین جاست که برای فتح شهر «بکترا» قصه سمیرامیس «قشنگترین زنان عصر» بمیان آمده مشارالیها در طفلی بدست شبانی موسوم به «سیماس» افتاده و پرورش یافت ، زیبائی ایندختر آنقدر سحر انگیز بوده که حکمران شامی موسوم به «اوانس Oannes » با او ازدواج کرد ، در ینجنگ بکتر اشوهر باز نشی حاضر بود ، تدبیر سمیرامیس در فتح شهر مستحکم بکترا مفید افتاد ولینوس بعد از نا امیدی فاتح شد ، در عوض ، سمیرا میس ملکه آثور وزن نینوس گردیده . و او بود که سبب اعمار شهر مشهور بابل گردید .

Oxyartes (1)

در هر حال بطور یکه قصه میکنند لینو س بعد از تسخیر بکترا بعزم تصرف ماوراء ی سند حرکت کرد، ولی ناکام از سواحل سند عقب نشینی نمود . این جنگ و جدال آثور یها با آریانا در منزله یك واقعه نظا می بود و اهمیت بیشتری نداشت، زیرا بعد از رفتن نینوس مجدد ادولت آریانا قایم و مملکت مامون گردید . گر چه ازین بعد آریانا تا زمان«تیکلت پیلسر» دوم پادشاه مقتدر آثوری دیگر با آنها تماسی نداشت ، ولی چنین معلوم می ـ شود که پادشاه مذکور در قرن هشت قبل المیلاد بعد از جنگهای مادو فارس داخل سرحدات غربی آریانا شده و تا هامون سیستا ن و حتی حوزه ارغنداب رسیده است ، زیرا در کتیبهٔ پاد شا ه مذکور که در «کلاخ Chalilh »مکشوف ،و تاریخ آن بسال ۷۴۵ قبل المیلاد ، در ذیل اسمای مناطق مفتوحه او اسم «اراکوتی =حوزهٔ ارغنداب» نیز برده شده است، معهذا این تسلط آثور یها نیز دوام نداشته و بزودی ا ز صفحات غربی آریانا بر افتاده است چنانچه در کتیبه که ازاراضی مفتوحه جنگ دوم پادشاه اثور نام میبرد دیگر نام«ارا کوتی» آریانا داخل نیست .

آثوریها در طی این دو تماسی که با افغانستا ن نمودند ، د ر آئین اویستائی کشور نظریا تی حاصل کرده ، اسم «زورا ستر» و بعضی ازاصول و فلسفهٔ حیاتی اویستائی را درخارج آریانا نشر نمودند .

فارسی هاهخامنشی و آریانا: هخامنشی ها قبیلهٔ کوچکی ا ز قبیله بزرگ «پارسا گاد» پارسواها و یا فارسی هاست که بعد از مادی ها برای بار اول در مملکت فارس به تشکیل یکدولت آریائی پرداخته اند ، امراء اینخانواده تا عهد سیروس یا

کورو ش چندان اهمیتی نداشته تقریباً جنبهٔ امراء محلی را دار ا بودند . ولی سیرو س و قتیکه به امارت رسید دارا ی قـو ت و قدرتی شده در حدود ۵۵۰ سال قبل المیلاد استیا گ پـاد شا ه ما دردا در جنگ مغلوب و دو لت مادرا منقرض نمود ، و ا یـــن شخصیکه فقط صفت امارت علاقه «شوش» را داشت در ۵٤٦ ق ، م عنوان شاه پارس اختیار نمود ، والحاصل سیروس بعداز جنگهای بابل ولیدی بامادها متوجه ممالك شرقی فارس شده و از سال ٥٤٥ تا ۹۳۹ ق . م در مدت پنج شش سال با مملکت آریانا داخل جنگ و نبرد بود . در اینوقت هـنو ز سلطنـــــت و حکمـــرا نـــی آر یـــــا نـــــا بـصو ر ت ملوك الطوا ئفی در دست سلا له های پادشاهان آریائی افغا نستان بـــوده و دنباله همان عظمت و اقتدار سلاله هـــای پیشداد ی ، کیانی و اسپه های مشهور شمرده میشد، گرچه اسماء و کار نامهای این پـــادشاهـــان هنوز مستو ر و در تاریکی تاریخی مدفـــو ن است معهذا اینقدر میتوان فهمید که قوای ملی آریانا چند ین سال در برابر هجـوم هـخا منشی و سیروس مقاومت و ایستاد گـی کرده است ، در هر حال سیروس باآنکه در محاربات آریانادوچا رمشکلات زیادی شد بالاخره توا- نست در ولایات باختر ، هزاره جات، سیستان وکندهـــار ا ی- آریانا غلبه و نفوذ حاصل کند ،سیرویس بر طوائف اسکا ئـــی های سیستا ن هم دست یا فته و از آنجا به مکران - بلوچستان

توجه نمود ، سیروس در جنگهای کاپیسا (کوهـدا من) و قسمت های ریگستان جنوب غرب بی‌سیستان تلفات زیاد داد ، و خودش هم درجنگ با (دربیک‌ها) که از طوائف شرقی افغانستان بود بزخم تیری هلاك گردید .

بعد از کشته شدن سیروس تازمان داریوش هخامنشی اوضاع آریانا با هخامنشی ها پوره معلوم نیست، جز اینکه جنگهای چندین ساله داریوش با آریانا مدلل می نماید که فتوحات سیروس درین مملکت دوامدار نبوده ، وبا آنکه گاهی نائب الحکومه هم مقرر نموده اند اقتدار در دست امراء وروسای محلی آریانا بوده است .

داریوش وقتیکه پادشاه شد مجدداً باآریانا داخل جنک گردید. و او مثل سیروس درین کشور گرفتار مشکلات زیاد گردید ، معهذا او دامنهٔ فتوحات خودش را ازسیروس کرده بیشتروسعت بخشید و علاقه سند را نیز فتح نمود ، سیروس قبل از فتح سند هیئتی بریاست یکنفر یونانـی موسوم به (Sylex سیلاکس) از راه کابل فرستاده بود تـا معلوماتی از دلتای سند بدست آوردند . سیـروس بغرض جلوگیری از جنگجویان آریانا مملکت را بیك عده ولایات تقسیم کرده و در هر یك حکمرانی خواه از طرف خود و خواه از بین امـراء محلی کشور مقرر ، و مالیاتـی برایشان معین نمود . گرچه این اوضاع تا زمان داریوش سوم در آریانا دوام داشت ، ولی روح سلطه و نفوذ هخا منشی را بعد از داریـوش اول درین کشور سستی فراگرفته بود. زین العالی

آریانا در تمام طول مدت سلطه هخامنشی هوای آزادی در سر داشته و در کمین اعاده اقتدا راز دست رفته خویش بودند .

انقلابات ونهضتهای ملی آریانا در عصر تغلب عسکری هخامنشی ها : آریائی های آریانا مردم آزاد طبع و دلیر و مملکت آریانا کوهستانی و مستقل بوده ، دارای داستانها ی با افتخار قدیمی شمرده می شدند ، اینها از زمان پیشدادی به بعد دولتهای متمدن و مقتدری داشته ، هیچگاه حاضر بقبول سلطه دیگری نبودند . اینها مها جمین و متجاوز ین سامی نژاد از قبیل ضحاك ، نینوس و تیکلات پیلزر را عقب زده ، وبا عساکر سیروس رزمهای سخت نموده بودند ، لهذا بزودی تن به اطاعت هخا منشی ها نداده ، و سر به انقلاب و نهضت برداشتند ، چنانچه وقتیکه دار یوش اول پادشاه شد مجبور برد که برای نشاندن آتش این مخالفت ها مجدداً در آریانا سوقیات نماید .

در وقت حکمرانی اردشیر اول هخا منشی ، مرد بزرگی از ولایت باختر آریانا بنام «ویست اسپه» که شاید از خاندان شاهی اسپه های کشور بود ، سلطنت خودش را اعلام نمود ، اردشیر مجبور گردید که بجنگ او باستقامت باختر حرکت کند ، ویست اسپه قوای ملی خودش را متحد ساخته و بغرض مقابله حاضر شد ، دو سال جنگ بین آریا نا و فارس دوام داشت ولی جنگ اخیر ی بمفاد دشمن تمام ، وویست اسپه در میدان جنگ کشته شد .

معهذا وقتیکه در ۳۳٦ قبل المیلاد دار یوش سوم هخامنشی بپا د شا هی رسید ، حکمرانی ولایات مفتوحه آریا نا آنقدر قوی شده برد تند که حکومت میراثی هر خانواده

گردیده بود . حتی افغانستان شرقی (حوزهٔ سند) بکلی از تحت تسلط بیگانه آزاد شده بود . «بسوس» حکمران باختر، همچنان نائب الحکومه های هرات و سیستان (ساتی بارزانس ـ و ـ بار سائنتس) آنقدر قوی بودند که در وقت جنگهای هخامنشی‌ها و اسکندر مقدونی ، هر سه نفر متفقا جنبش بزرگی در سر تاسر آریانا تولید کردند وقتیکه داریوش از سکندر مغلوب و بطرف آریانا عقب نشست در سرحدات کشور افغانستان با این جنبش ملی مقابل ، و بالاخره از دست بسوس فرمانده قوای ملی آریانا کشته شد ، بسوس پس از انجام اینکار در باختر عودت نموده و سلطنت خود ش را اعلام نمود ، «نار بارزانیس» یکی از سرداران دیگر محلی آریانا و همکار بسوس بود .

سکندر و آریانا ـ نهضتها ی ملی ومقابلات آریانی‌ها ـ بسوس و سپیتامن : اسکندر مقدونی مشهور به کبیر پسر فلیپ و پادشاه یونان بود، مشاورالیه کینه هخامنشی های فارس را از پدر بمیراث داشت ، پدرش در ۳۳٦ قبل المسیح بغرض استخلاص بلاد آسیای صغیر از دست هخامنشی ها سوقیات عسکری نموده و بعضی قطعات ساحلی را هم جنرالهای او متصرف شده بودند ، ولی فلیپ بزودی در یك حادثه داخلی کشته و پسر بیست ساله اش جانشین او گردید ، این جوان بیست ساله که خود ش را از طرف پدر به هر کولیس نیمه رب النوع ، و از طرف ما در به اشیل قهرمان افسانوی یونان منسوب میدا ـ نست ، فوق العاده آدم جنگی ، سوار کار و عصبی المزاج بود، اسکندر نگاه نافذ ، چشمها ی مختلف اللون ، جردهٔ سفید و قامت پستی داشته ، موسیقی و شعر هر دورا دوست دا شت ،

در هر حال اسکندر بغرض استخلاص بلادیونانی آسیای صغیر و گرفتن انتقام حملات هخامنشی‌ها در یونان ، بعسکر کشی در آسیا مبادرت نمود .

دار یوش سوم پادشاه هخـامنشی فارس که شخص بیکفایه بود برای مقابله حاضر وعـده عسکر خودش را تزئید ، وعده هم از مردان یونانی سپاه اجوره کار جمع کرد ، تلاقی طرفین در «گرانیکس» (دریا ئی در شمـال غرب ترکیه است که به مار مره میریزد) واقع ، و بعد از جنگ سختی کـــه نـزدیـک بـود خـود اسکندر هـم کشته شود جنگ به نفع یونان خاتمه یافته ، لو سپاه اعزامـی دار یوش مغلوب گردید .

متعاقباً جنگ دیگری بیـن طرفین درموضع «اسوس» رخداد ، اینجنگ نیز با آنکه فرمانـده اردوی فارس شخص دار یـوش بود ـ به غلبه یونان تمام شده ، فارسی‌ها مغلوب و بار گاه شاهی بدست دشمن افتاد . اسکندر ازاین بعد با راضی فنیکه تا خته ، وشهر مشهور صور را بعـدازجنگ سختی اشغال و بیرحما نه قتل عام کرد ، زن و طفل هـم اسیر و مثل برده فروخته شدند . اسکندر از ینجا به مصر کشیدوآن مردم که از هخا منشی هادلی خوش نداشتندبدون جنگ تسلیم ، و کاهن معبدا مون خود اسکندرا لقب «پسرامون» داد ، و ایـن همان لقبی است که قبلاً فراعنه مصر داشتند . بعد از آن اسکندر بطرف موصل رانده و دار یـوش برای مصالحه و دادن قسمتی ازممالك خودش را . تا رود فرات بدشمن حاضر شد ولی اسکندر دلیر تر گردیده از قبول مصالحه استنکاف نمود . دار یوش بناچار در بابل به تهیه جنگ پرداخـت ، اسکنـــدر ازغفلــت فـــار ســی هـا

استفاده و دجله را عبور کرد. میدان جنگ «گوگاملا» نزد یك موصل قرار داده شد، در میدان جنگ اسکندر توانست شخصاً باانداخت ژوبین عراده ران شخص دار یوش را سرنگون نماید، دار یوش فرار کرد و بساط هخامنشی برای ابد بر چیده شد. اسکندر بیمانعی بلاد فارس را یکی بعد دیگر اشغال و حتی در شهر مشهور «پرسی پولس» در یك مجلس شراب نوشی به خواهش «تائیس» محبوبه آتنی خودش قصر خیشیار شاه را آتش زد.

دار یوش چنانچه قبلاً گفته شده بجانب آریانا فرار کرد، ولی از طرف بسوس باختری کشته شد، و در افغانستان مجدداً دولتی تشکیل گردید، اما اسکندر مجال نداده در همان سال ۳۳۰ ق م از فارس با ستقامت آریانا حرکت کرد، و بلافاصله از بین ولایت پارتیا (ولایت مشهد) عبور، و وارد شهر «سوزیا» یاطوس گردید. «ساتی بارزانس» نائب الحکومه هرات نزد او رسیده تسلیم، و موقتاً اسکندررا خاموش نمود، اسکندر باستقامت ولایت باختر که مرکز دولت جدید آریانا بوده، و بسوس با لباس ارغوانی خودش را پادشاه مملکت در آنجا اعلان کرده بود - بحرکت افتاد ولی همینکه چند روزه راه دور شد ساتی بارزانس ترتیبات عسکری گرفته و خواست خطوط مواصله و ارتباط اسکندر را از پشت سر با فارس و یونان قطع نموده. و وقتیکه بسوس از پیش روی با سکندر مقابله می نماید، او از عقب درآمده و دشمن را محصور و برای همیشه در سر زمین آریانا دفن نماید، پس باینغرض برای آنکه از نقشهٔ او اسکندر اطلاعی بهم نرساند، اتا کسیپ قوماندان ساخلوی یونانی را با همراهانش از تیغ کشید. اما بهر طوری بود، اسکندر از قضیه

آگاه و معجلاً از راه رفته برگشته بیست فرسخ راه را به دو روز طی ، و وارد هرات شد ، سردار آریائی ساتی بارزانس مقابله را بی‌سوددانسته برای جستجوی قرارگاه دیگری از هرات خارج و عساکر او در جنگل انبوهی نزدیک شهر تستر اختیار نمودند، سکندر جنگل را آتش زده ، آنهارا بعضا دستگیر وبسته بزنجیر، و بعضی را از دم تیغ گذشتانده و خود قشله عسکری «آریانا ن الکزاندریه» را در هرات بنا نهاد . از آن بعد اسکندر آرزاسنس (ارشك) رادر عوض ساتی بارزانس مقرر ، و خود بعد از رسیدن عساکرعقبدارش بجانب‌سیستان حرکت نمود ، و قتیکه او در پایتخت سیستان پروفتازیا(شاید پشاوران) رسید ، نائب الحکومه آنجا «بار سائنتس» از همکاران بسوس وساتی بارزانس قبلاًسیستان‌را گذاشته بود، و لهذا دشمن مقاومتی ندید ، اسکندر ازینجا بسمت شرق حرکت خود را دوام داده و وارد ایالت «آریا سپی ها گردید، دراینجا شنید که ساتی بارزانس‌با سواره نظام خود مجدداً بهرات حمله ، و یونانی ها را ضربه های سختی زده‌است. سکندرازینخبر مشوش شده «کارانس» نام افسرخودش را با شش هزارپیاده و ششصد سوار یونانی بهرات اعزام نمود و خودبعد ازدوماه توقف بطرف شمال حرکت، و داخل‌قندهار شد ، اسکندر درینجا نیز بعادت قدیم بغرض حفظ حکمرانی خودش چهاونی دیگری بنام «اسکندریه‌اراکوزی» آباد وعده ساخلو مقیم ساخت ، و خود خواست بجانب باختر حرکت کند ،ولی باز شنید که آنمرد مشهور آریائی ساتی بارزانس حمله سختری بیونانیان هرات کرده است بسوس هم از بلخ دو هزار نفر بمدد وفرستاده است ، پس سکندر

عسکر زیاد ازینجا با سردارا ن مجرب یونانی چون «آرته بازیوس ـ ایری زییوس ـ و کارانو سن » بهرات اعزام و «فراتا فرو ن » والی پارتیارا با تمام قـوا پش بجنگ ساتی بار زانس احضا ر نمود، ساتی بار زانس با آنکـه از هر طرف محصور شده بود مردانه برای نجات وطن جنگ و انقدر در رزمگاه مقاومت نمود تا کشته شد .

اسکندر مطمئناً بجانب پارو پامیزاد حرکت کرده ولی درمناطق غزنی و جبال هزار قـدم بقدم با مقاومت مردانه قبا یل دوچار میشد تا آنکه وارد کابل گرد یـدو چون زمستان بود فوراً عـازم کوهستان و کوهدامن شده د راو پیان توقف نمود ، او درینجا نیز قلعه نـظا مـی بـنـا م «ا لـکـز انـدر یـه قفقا ز » تعمیـر نمـود ، و بـه فاصله یـکـروزه راه یك دو قلعه د یگر بساخت که در آنها هفت هـزار مقدونی و سه هزار عسکر ایلجاـ ری وعدهٔ از عساکر اجوره کارجابجا شدند اسکندر زمستا نر ا گذ شتانده در بهار ۳۲۹ق . م با تقریبا شصت هزار عسکر یونانی بجانب بلغ حرکت و هندو کش راعبور نموده وارد اندراب گردید. بسوس صفحات باختر را که معبر اسکندر می شد خراب ، آذو قه را تباه ، وخود جیحون را عبو ر و کشتی ها را سوخت ، اسکندر با زحمت تمام و کم غله گی، وارد باختر شده ، قلعه جنگی « الکزاـ ندریه اوز نوس» را بنانهاد ،وخود بعد از رسیدن عسا کـر یونانی هرات جیحون را بوسیله یکنوع جاله مشکی عبور و داخل سغدیان شـد بسوس مصرو ف ترتیب عسکر در حدود شهر سبز بود که او را مرض از پـای د رآورد و عساکر باختری او کـه هفت هزار نفر بودند پـراگنده شدند. سکندر از مـراتب آگاه و

او را بواسطه بطلیموس دستگیر و با او رفتار وحشیانه نمود.

اسکندر تاسیحون پیش رفت و شهر ها را گرفته بعضی را خراب و قتل زیادی نمود، و در بعضی جاها قلعه های نظامی آباد کرد که مشهور ترین همه آن «اسکندریه اقصی» است در نزدیکی خجند حالیه.

بعد از اسیر شدن بسوس، مرد دیگری در آریانا بر ضد اسکندر قدعلم کرد که «سپتیانس» نا مداشت، او بعساکر باختری ازسوء نیت سکندر راجع بقصد از بین بردن آنها بیاناتی داده مردم را جمع و متحد و مسلح ساخته به «مراکندا» (سمرقند) حمله نمود، ساخلوی یونانی از اسکندر استمداد کرد قوای تازه دم یونانی برای نجات ساخلوی مذکور رسید ولی سپیتانس اولا در جنگل تستر نموده آنها را ناگهانی مغلوب و قسمت بزرگ شان را محو و بقیه را درواد ی رود خانه زرافشان تعقیب و محصور و بالاخره دو هزار پیاده و سه صد سوار شان را از بین برد اسکندر شخصاً بطرف مرکندا حرکت کرد اما سپتیا نس قبلاً بجانب باختر عودت نموده بود اسکندر از آمدن زمستان بباختر کشید نوزده هزار یونانی هم تازه از یونان وارد اردوی او شدند، حکام اسکندری هرات و پارتیا هم وارد شده حکام بسوسی ولایات مذکوره را اسیر آوردند، سکندر ازینجا بسوس را در محکمه نظامی محکوم باعدام نموده، در طهر آن فرستاده تا کشته شود.

درینوقت سوزیانه مجدداً شورش کرد و اسکندر امر داد عساکر خودش در پنج ستون داخل آنجا شده بلادرا یکی پی دیگری اشغال و در مراکندا جمع شدند، خود اسکندر در بهار ۳۲۸ ق.م

به مرگیانا (مرو) حمله نـمود ، «آریمازس» رئیس آنجا مدا فعه دلیرانه نمود تا بالاخره مغلـوب و اسیر وبا امراءخود یکجا بدار زده شد .

اسکندر در حدود سر خس و مرو چاق دو قلعه نظامی تعمیر ، و خود ببلخ بر گشت و در عرض راه چهـار قلعه دیگر در میمنه، اندخوی ، شبرغان و سر پـل بنا نهاد . بعد از آن از بلخ به ثمرقند کشید . سپتیا نـس مجدداً د ر باختر ظـهور و پـر ساخلـو ی «زای ـ اسپه » حمله ، و «په نی تون» قوماندان یونانی را اسیـر نمود ، حملات این سردار آنـقدر قوی بود که سکندر والی خود را از باختر مقهورا موقوف و دونفر قوماندانان دیگر با عسکر زیـاد بجنگ آنسردار سوق نمود . بالاخره در جنگ سختی کـه بـین طرفین رخداد طایفه مساژیت که مردم بدوی و همر کاب سپیتانس بودند با و خیانت نمـودنـد وشکست واقع شد ، مساژیت هـا وقتیکه از سوقیات سکندر بجـانب خود خبر گرفتند ، خیا نـت سابقه را تجدید نموده سپتیا نس آنسر دار نامی آریانـا را سر بریده ونزدیك اسکندر فرستادند (۳۲۸ـ ۳۲۷ ق.م) اسکنـد ر ازین بعد توانست شور شهـا ی باختر را خاموش و قائدین ملـی را دستگیر کند ، یکی از ینهـا اکسیار تص رفیق قدیم بسوس و پدر رخشانه قشنگ (رکسانه) بود که اسکندر دختر را قبلاً در جمله اسرا دیده و عاشق اوشده بود، اسکندر باین دختر ازدواج و او را ملکه خود قرار داد .

اسکندر در بهار (۳۲۷ ق.م) با یکصد وبیست هزار عسکر که متجاوز از نصفش آسیائی بـودهندو کش راعبور و از راه خاوا ك وار ه کوهدامن شد در ینـو قت «آمبهـی» شاه تکسیلا بحضـو ر

اسکندر رسیده و هدایا تقدیم نمود. اسکندر از ینجا یکعده عسکر بقوماندانی «هفستیون» و «پردیکاس» از راه مجری رود کابل بجانب رود سند حرکت داد و خود براه لغمان و کنر روان شد، اینها در تمام عرض راه بامدافعات مردانه قلاع و قبایل و روسای محلی کشور مقابل شده، جنگهای سختی نمودند و تلفات بسیار دادند اسکندر، بطلیموس ویکنفر سردار بزرگ دیگر هم زخمی شدند، و الحاصل در وادی ودره های جلال آباد، باجیر، لغمان و کنر، صوات و باجور و بونیر یونانیان باچنان جنگهای صعبی پیش شدند که مورخین یونان آنرا با افتخار زیاد ذکر نمودند.

اسکندر بعد از ین جنگها، مجدداً راه سواحل اندس را تعقیب و از غرب بشرق رود را عبور نموده وارد تکسیلا (دومیلی را ولپندی) گردید (۳۲۶ ق. م) شاه تکسیلا چون قبلاً تسلیم شده بود لهذا مجدداً در علاقه خود مقرر شد، واسکندر در ساحل رودخانه جیلم «پورس» حکمران پنجاب رزم داده غالب، و پورس در میدان جنگ اسیر شد.

سکندر از ینجا گذشته دریای «راوی» را عبور و هفده هزار نفر را کشته بجانب دریای «بیاس» پیش شد، ولی اردوی اسکندر گذشتن از آنجا را امتناع کردند، واسکندر مجبور بمراجعت گردید، اسکندر در مراجعت بسه ستون اردوی خود را حرکت داد، دستهٔ اول براه قندهار و سیستان، دسته دیگر بواسطه یکصد کشتی و دوهزار ملاح از راه دریا وخودش بسواحل اندس حرکت و در حدود ملتان با جنگ مردم مقابل وزخمی گردید، عسکر او در خونریزی و انتقام نهایت مبالغه کردند، لهذا در وادی

سفلی اندس هشتاد هزار آدم را بقتل رساندند ، در هر حال اسکندر داخل بلوچستان شده ، راه شوش در فارس گرفت ، عساکر او همه در بابل جمع شدند ، چون اسکندر در صحرا های خشک و خالی فارس دوچار تب لرزه شده بود لهذا درشب ۱۳ جون ۳۲۳ ق.م در بابل فوت نمود .

تقسیم آریانا بین نکاتور و موریائی ها : اسکندر یکی از جنرالهای مقتدر دنیا بود و درمدت کمی امپرا طوری بزرگی تاسیس کرد ، او در ده سال لشکر کشی های خود شش سال را مصروف جهانگیری در آسیای صغیر ، شام ، مصر ، بابل ، فارس وغیره بوده ، و چهار سال تمام را در کشور آریانا مصروف ماند بعد از مرگ او بین جانشینانش جنگها و اختلافات بسیاری در ممالک متصرفه او رخداد . بالاخره این امپرا طوری وسیع بین سه نفر منقسم شد : اول «بطلیموس» که مصر را گرفته وسلسله پادشاهی تاسیس نمود که تا سی سال قبل المیلاددوام کرد ، آخرین این سلسله هم ملکه «کلوپا ترا است» دوم «انتی گونس» که در مقدونیه پادشاه شده و خانواده او تا بسال ۱۴۶ قبل المیلاد در یونان و مقدونیه عمر نمود . سوم «سیلیو کوس» ملقب به «نکاتور» در سوریه و فارس و اخیراً در آریانا اقتدار پیدا کرد اینشخص و پسرش «انتیو کوش» شهرهای یونانی در آریانا بنا نمودند . و مدتی هم زبان یونانی زبان رسمی کشور قرار گرفت . ولی حملات بطلیموس ثانی مشکلاتی برای شاهان سلیوسی فراهم آورد ، و این موقع بدست والی باختر «دیودوتس» داد که استقلال خودش را اعلان نمود .

در هرحال بعدازمرگ اسکندرمطابق تصویبی که در مجلس

سران یونانی در طرابلس شام شد آریانا در چهار حصه بزرگ منقسم و بچهار نائب الحکومه یونانی و آریائی داده شد مثلاً قندهار و بلوچستان به «سیبیرتیاس» و هرات و سیستان به «ستسانندر» قبرسی ، و باختر به «ستاسانور» و ولایات جنوبی هندو کش (کابلستان و اطراف آن) به «اکزریاتس» پدر رخشانه که از روسای ملی بود سپرده شد.

در ماورای سند هم تقریباً همین اوضاع تطبیق شده وویالات متصرفه سکندری بواسطه جنرالهای یونانی و حکام پنجابی اداره می شد ولی بزودی اختلافات داخلی یونانی ها در پنجاب ، موقع بدست یکنفر مرد قابلی بنام «چندراگوپتا» داد که او موسس اولین امپراطوری هندوستان بشمار رفت. اینشخص که منسوب بخانواده «موریا» بود «بدستیاری یکنفر برهمن موسوم به «ساناکیا» سلطنت (مگده) را در هند سقوط داده و قوت زیادی حاصل کرد، پنجابی‌ها هم که برضد یونانی ها از سبب قتل ناحق امبهی شاه تکسیلا بدست یکنفر جرنیل یونانی - شده بودند بچندر گپتا پیوستند ، و لهذا گپتا توانست بزودی دامنه سلطنت خودش را بین اندس سفلی و کنگ توسعه بخشد .

سلو کس نکاتور جا نشین اسکندر در شرق هم از بابل بفارس کشیده واز اپارتیا درحدود ۳۱۱ ق.م داخل آریانا شده بعد از تامین هرات و، بلخ براه کابل عازم پنجاب شد . چندر گپتا با اردوی کافی درساحل چپ رود سند بمقابله او شتافت، نکاتور نخواست جنگ نماید و یا جنگ نموده مغلوب شد در هر حال در ۳۰۵ سال ق . م بین هر دو امپراطور معاهده عقد شد که مطابق آن نکاتور صفحات جنوبی هندو کش را از قبیل

کابلستان، زابلستان وبلوچستان تا رود خانه سند برای چند ر-
گپتا گذاشت ، در عوض شاه موریائی پنجصد فیل به امپراطور
یونانی اهدا کرد ، نکاتور سفیری هم بدربار گپتا مقرر و
هم دختر خود را بشاه مذکور بزنی داد .

ازین بعد سلطه موریائی ها در ولایات جنوبی هندوکش آریانا
منبسط شده و مبلغین «آشوکا» پسر «هندوسارا» نواسه چندر گپتا
دین بودائی را در نقاط شرقی افغانستان انتشار دادند، ووقتیکه
این دین با رویه هیکل تراشی یونانی صفحات شمالی هندوکش
تلاقی نمود سبك صنعت جدیدی مشهور به گریکو - بودیك بمیان
آمد . در هر حال بعد از معاهده نکاتور و گپتا ولایات شمالی
هندوکش در دست حکام یونانی باختری باقیماند ، یعنی برای
بار اول مملکت آریانا بدو حصه شمالی و جنوبی هندوکش بین
هندو یونان منقسم گردید . معهذا تا جائیکه معلوم است
موریائی ها از تمام صفحات جنوبی هندوکش بولایت کندهارا
(از کابل تا سند) نفوذ خود راادامه داده توانسته اند و بس ،
درینجا هم اوضاع ملی آریاناایشان را به نرمی و ملایمت
زیاد وادار میکرد ، و این هردو مطلب از مضامین فرمان
سنگی آشوکا بوضاحت آشکار میشود ، چونکه در فرمان مذکور
اولا غیر از کندهارا اسم دیگر ولایت افغانستان ذکر نیافته ، و
ازین معلوم میشود که منطقه نفوذ آنها منحصر بهمین ولایت بوده
است . دوم مردم کندهارا درین فرمان با لهجه نهایت نرم و ملایم
خطاب شده اند . بعلاوه معلوم است . که موریائی
های هند برای دلجوئی اهالی دلیر مناطق مفتوحه افغا-
نستان ، بغرض جلو گیری ازهجوم احتمالی یونانی های

باختری احتیاج سیاسی نیز داشتند . در هر حال بعد از چندر گپتا موریا (۳۲۲ ـ ۲۹۸ق.م) پسرش «بندوسارا» تقریباً سی سال سلطنت کرد ، و آنگاه نوبت پادشاهی به «آشوکا» رسید که از (۲۷۳ تا ۲۳۲) قبل المیلاد حکومت نمود . بعد از آشوکا اقتدار موریا ها در جنوب هندوکش رو به زوال نهاده ، و در اواخر قرن سوم قبل المیلاد «سوفاگاسینوس » نام حکمدار مستقل کابل زمین بحساب میر فست مباین ترتیب معلوم است :

سلطه و نفوذ موریا ها درجنوب هندو کش بسیار دوامدار نبوده و همینکه نهضت ملی آریائی ها در باختر شروع ، و منجر به تشکیل دولت مستقل آریائی(یونانی وباختری) گردید، نه اینکه صفحات جنوبی هندوکش بدولت آریانا الحاق ، بلکه دایرۀ فتوحات ایندولت درماورای سند هم وسعت یافت .

نهضت ملی باختر و تشکیل دولت آریائی (یونان و باختری) : بعد از رفتن سکندر از آریانا مملکت آریانا بدست یکعده حکام ملی و یونانی باقیماند، اختلافات جانیشنا ن اسکندر بالاخره منجر بر تجزیه امپر اطوری او شده ، و من جمله سلو کس نیکاتور در شام مرکزی تشکیل ، و درصدد آن شد که تمام اجزا مفتوحه آسیا ئی اسکندر را در دست داشته باشد ، او با ینقصد سفری هم در افغانستان نموده ، و لی سوای آنکه صفحات جنوب هندو کش را بخانواده موریا ها بسپارد کاری نه نمود ، آریائی های آریانا البته منتظر فرصت مساعد بوده و خیال استقلال کا مل در سر داشتند ، و الهذا اتحاد با یونانی های باختری شده راقا یمتر نمودند.«انتیو کوش» پسرسلوکس که بعد از پدر در شام

پادشاه شد نیز سودای تملک قطعی آریانا را عملی کرده نتوانست ، و باین قناعت کرد که «دیودوت» یکنفر یونانی باختری را بصفت نایب الحکومه باختر و سغدیان بوده میخواست دیودوت که در فضای باختر تربیه شده و استقلال آریانا را در نظر داشت ، بمجرد حصول وقت مساعد در سال ۲۵۰ ق . م در باختر اعلان استقلال نموده و لقب (منجی) حاصل نمود . دیودوت عجالتا حکمران ولایات باختر وسغدیان بوده میخواست صفحات جنوب هندوکش را نیز الحاق وتمامیت اراضی آریانا را تامین کند ، ولی عمر و وقت او کفایت نکرد. دیودوت موسس سلطنت مستقل (یونان و باختری) محسوب ، وسکه های نیز از و بدست است .

بعد از دیودوت اول پسر ش دیودوت دوم (۲۴۵ ـ ۲۳۰ ق.م) بسلطنت باختر رسیده و بادولت پارت که از طرف یکنفر بلخی اساس گذاشته شده بود ، روابط اتحادیه قایم نمود ، بر عکس نسبت بدولت سلوسی شام چندان نظر خوبی نداشت . پادشاه بلخی پارت که در غرب آریانا بر ضد دولت سلوسی شام داخل اقدامات بود این نظر دوستانهٔ دیودوت را مغتنم می شمرد ، و دیودوت توانست حدود دولت خودش را در غرب شامل حوزه هری رود (ولایت هرات) بسازد . مسکوکات اینشخص هم بدست است . بعد از دیودوت دوم سلطنت باختر بخانوادهٔ «ایو تیدم» در حدود سال ۲۲۷ ق.م رسیده و بسیار قوت گرفت . ایو تیدم قبلاً ازطرف دیودوت دوم نائب الحکومه سغدیان بوده . و به تحریک دربار سیلوسی شام بر ضد پادشاه متبوع خود اقدام ، و اورا بقتل رسانیده و خود پادشاه

باختر گردید، ولی بر خلاف توقع سیلوسی های شام از ین تبدیل پادشاهی نفعی عاید آنها نگردید. انتیوکوش سوم پادشاه شام در حدود ۲۱۲ق. م شخصاً برای غلبه بر دولتهای مستقل پارت وباختر بسوقیات پرداخته. و «تری واتس» شاه پارتی را مغلوب، و در سال ۲۰۸ ق. م داخل ولایت هرات شد، ایوتیدم اورا در کنارهٔ هریرود مقابل و بعد از چند جنگ مراجعت و شهر مشهور بلخ را استحکام گرفت، انتیوکوش دو سال جنگ نمود ولی کاری از پیش نبرد، لهذ مصالحه نموده استقلال باختر را تصدیق. ودختر خود را به «دمتریوس» پسر یوتیدم داد، و خود براه کابل و قندهار و کرمان عازم مملکت شام گردید. یوتیدم یك عده عسکری همراه او تا جنوب هندوکش اعزام، و باین وسیله «سوفا گاز نوس» کابلی نائب الحکومهٔ کابلستان را که بنام دولت موریا ها حکمرانی میکرد بخود مربوط و صفحات جنوب هندوکش را بدولت باختری آریانا الحاق نمود. یوتیدم یکی از مشهور ترین پادشاهان آریانا است، او نه تنها حدود مملکت را از شرق تا سند رسانید بلکه در شرق شمال تمام ولایت بدخشان، و در غرب تمام حوزهٔ هرات و قسمت مهم پارتیا را تا طوس به افغانستان الحاق، وبا ینصورت، خاکهای طبیعی و ازدست رفته کشور را یکان مسترد و یك آریانای مستقل وقوی بوجود آورد، حوزهٔ سغدیان و فرغانه قبلاً جزو باختر بود، ویوتیدوم در حملات فاتحانهٔ خود در، ماورای پامیر کاشغر، یارکند وختن را نیز فتح و جزو امپراطوری افغانستان قرارداد، فقط بلوچستان و سند باقی مانده که آنرا هم پسرش بافغانستان مسترد ساخت. نائب الحکومه های بزرگ یوتیدوم که غالبا شهزاده ها بودند هر یك در منطقهٔ خود سکه ضرب میزدند. یوتیدوم نه تنها

پادشاه عسکر و فاتح بلکه مدنیت پرور و مدبری هم بوده ، در آبادی و عمران ، کشیدن راها و ترقی زراعت و تجارت بسیار کوشیده است . نکل را هم همین پادشاه از ماورای پامیر آورده و سکه زده است . باختر درعهد یوتیدوم از کثرت آبادی اسم «هزار شهر» بخود گرفت . آریانادر عصر یوتیدوم روابط تهذیبی و تجارتی با ممالک هند ، و تورکستان چین قایم نمود ابریشم از جانب سنکیانک ، و عطر وادویه از هند وارد می شد ، و تهذیب باختری بهندوستان داخل میگردید .

بعد از یوتیدوم سلطنت آریانا به پسرش «دمتریوس» (حدود ۱۶۰ ـ ۲۰۰ ق . م) رسید ، اینشخص مرد مشهوری بوده پتیاله ، تاکسیلا ، و سوراشترا و بعض حصص پنجاب را فتح وجز آریانا قرار داد ، جنرال هـای دمتریوس در ماورای سند و حوزهٔ گنگ تاپا تالی پوترا ومرکز امپراطوری موریا هـای هند پیشرفتندو حصه از گجرات و سورت را گرفتند . باین ترتیب حدود امپراطوری آریانا از صحرای فارس تا وسط گنگا امتداد یافت . و شهر سیالکوت نزدیک لاهور برای دو قرن دیگر مرکز انتشار تهذیب آریانادر هندستان قرار گرفت ، و همچنان در اراضی سنکیانک ادب ، صنعت و تهذیب باختری ترویج گردید .

چنانچه خانوادهٔ یوتیدوم جای خانوادهٔ دیودوت ها را در آریانا گرفته بود ، اینک بعد از دمتریوس جای اینهارا خانوادهٔ دیگری بنام «ایوکراتید» اشغال نمود . و ابتدای سلطنت آنها با شخص ایوکراتید در حوالی سال ۱۷۵ قبل المیلاد آغاز یافت اینشخص نیز یکی از جرنیل های باختر بوده و به تحریک انتیوکوس

چهارم شامی در غیاب دمتریو س که در هند بود ، تمرد کرده و امپراطوری آریانا را مالك شد ، دمتریوس در مساعی اعادهٔ تاج و تخت ناکام و در حدود ۱۶۰ ق.م از دنیا گذشت . گر چه ایوکراتید فعلاً شاه آریانا بود و لـــــی متصرفات هندی افغانستان د ر دست اخلاف دمتریو س جـــد ا گردید ، ایوکراتید همان ا ست که لقب (کبیر) گرفته و سکهٔ طلا ضرب زد و شهری هم بـــنا نمود.ایو کراتید گر چه بزحمت توانست داخله آریانا را از دست هوا خوهان دمتریوس خارج کند، ولی نتوانست نفوذ خود را د ر ماورای اندوس برساند . د ر عهد ایو کراتید آبادی و عمران، صنایع حکا کی ، مهر کنی وهیکل ترا شی افغانستا ن بسیار ترقی کرد ، ولی افسوس که او عـمر درازی نداشت ، و از دیگر طرف خطرات اسکائی ها ، پار تهـا از شمال و غرب و خطره اخـلا ف دمتر یوس از شرق متو جـــه امپرا طوری آریانا شده وبالاخره عواملی که در عصر پسرش فراهم آمد منتج بسقوط دولت یـو نان و باختري در شمال هندو کـش گردید .

در هر حال ایو کراتید وقتیکه بـعزم تسخیر هندو ستان د ر صفحات شرق مـملکت مـشغو ل مسافرت بود ، دولت پارت د ر ۱۱۹ قم از غرب بحدود آریا نـا تجاوز نمود ، ایوکراتید بعجلـه بغرض مقابله از شرق مـرا جعه و به غرب شمال متوجه گردید ، در جنگهای که بین این پادشا ه ومهر داد شاه پارت اتفاق افتا د ایوکراتید بدسیسه مخا لـفـین داخلی کشته شد .

سلطنت آریانا بعدازایو کراتید بـــدست پسر ش (هلیوکلس) افتاد، که مشار الیه جوان بیست ساله ووکیل پدر در باختر بوده ولـی اوضاع مملکت مغشو ش گردیده اسکائی ها در شـما ل

ظهور ، و پارتها از غرب پیش آمده، بعداز گشته شدن ایوکراتید مصروف پیشرفت بطرف باختر و فتوحات در سیستان و قندهار شده بودند ، هلیو کلس گر چه در اثر پیشرفت مهر داد پارتی کمزور شده بود معهذا باختر ، مرو و سغد یان را از دست نداد .
بعد ها در اثر فشاری که از طرف اسکائی ها وارد شد هیلیو-کلس مجبور شد از صفحات شمال بجانب صفحات جنوب هندو کش فرود آمده و در سال ۱۳۵ ق . م مرکز دولت را در کاپیسا منتقل نمود ، و ولایت گندا ها را را از ملکه «اگا توکلیا» زن مناندر ژنرال دمتریوس که در صفحات شرق آریانا حکومت مستقلی تشکیل کرده بود متصرف شد ، هیلیو کلس ازشرق تا رود خانه جیلم متصرفات سابقه آریانا را استرداد ساخت . باین ترتیب او گر چه صفحات شمال و غرب مملکت را از دست داده بود در ولایات بامیان، کابلستان، سمت مشرقی و پشاور ، سوات و بونیر ، پنجاب غربی و تاکسیلا اقتدار بهم رسانید .
بعد از هلیو کلس منطقه حکمرانی او تجزیه شده . در کابلستان سه نفر یکی پی دیگری جانشین او شدند که اولی (انتیا ل کیداس) بوده و تقریبا در حدود ۱۲۰ ق . م سلطنت کرده است. دومی (امین تاس) است که تاریخ حکمرانی او را در حدود یکصدسال قبل المیلادمیرسانند . سومی (هرمایوس) نامدارد که در حوالی (۴۵-۲۰ ق .م) حکمرانی کرده است ، هرمایوس آخرین شاه یونان و باختری در حوزهٔ کاپیسا بود ، ودر عهد او خطر تجاوزات پهلوا ها و اسکائی ها بیشتر گردیده است. از تمام اینشاهان ثلاثه مسکوکات نقره و مسی پیدا شده که بعضاً درای دوزبن یونان و پراکریت محلی میباشند .

اما در صفحات شرق وماورای سغد شش تن دیگر جا نشینهای هلیو کلس به ترتیب ذیل بشمار رفته اند : ـ دیومدس ـ پاندر ـ فیلو کزنوس ـ ارتمیدور ـ پوکو لاوس ـ پان کـــولاو س ـ ارکه بیوس .

در هر حال «اسکائی ها» در باختر سلطنت یونان و باختری آریانا را خاتمه داده ، وپسان بنام «پهلواها» که از اختلاط عناصر «ساك»و «پارت» بعمل آمدند ، بقیه حکومت یونان و باختری را در کابلستان وجنوب هندو کش نیز در نصف اول قرن اول ق م سقوط دادند ، وبالاخره دولت یونان و باختری از قلمرو متصرفی هندوستان از بین رفت ، و با ینصورت حکومت تقریباً دو نیم صد ساله یونان و باختری معدوم شد .

حیات اجتماعی و تهذیبی : ـ ورود سکندر در آریانا نظام قدیم اجتماعی را تکان داد ، و تعلقات تهذیبی بین قلب آسیاو سواحل مدیترانه را افتتاح نمود ، در دورهٔ سلطنت یونان و باختری این تعلقات انبساط یافت ، وباینصورت مبادی تهذیب قدیم ویدی و اویستائی با مفکورهٔ جدید یونانی حتی هندی مخلوط گردید ، ازین اختلاط تحولاتی در زمینه دیانت ، صنعت معماری ، ادب ، زبان ، رسم الخط و دیگر مظاهر زندگی بعمل آمده ، انتشار دین بودا در افغانستان و مقابل شدن آن با مفکوره حیاتی و صنعتی یونان زمینه را برای ظهور صنعت گریکو بودیک باختری مساعد نمود . و از طرف دیگر سه دسته افکار مذهبی در آریانا جمع شد : اول دسته اویستائی ملی ، دوم یونانی ، سوم بودائی .

دین :ــ باین ترتیب اربا ب انواع میتالوژی و افسا نـوی یونان در میان اهل ذوق و در بازوصاحبان هنر و صنعت قبول شده، و اپولون، هر کول ، دیونیزوس وغیره در نقاط مختلفه آر یا نا پیروانی پیدا کردند، و افسا نـه های یونانی مروج شد .

همچنین آئین بودا از نصف قرن سوم قبل المیلاد در مد نه نیم قرن از حوزه سند تا باختر انبساط یافت ، گر چه این دین بصورت رسمی قبول نشده بود معهذا در نصف شرقی آر یا نا بواسطه استقبال مـردم بیشتر مروج گردید . آئین ملی اویستا هم هنوز در تمام نقاط کشور کم و بیش و در صفحات شما ل مخصوصاً غر ب بیشتر پیروا ن داشت ، اما هیتـای آریائـی و میترای باختری مقام معنوی وجلال خودش را گم نکرده بودند.

صنعت: در صنایع وصنعت آریانا هم همین نوع تبدل واختلاط واقع شده از یکطرف صنا یع مشهوره «یونان و باختری» مـوجـو د و مترقی شد ، و از دیگر طـر ف مکتب صنعتی « گریکو بود یك» بمیان آمد ، در هر حـال مجسمه سازی آریانا با صول مـدر سه «لی سپ » یونانی ترقی کـرد .

نقاشی و رسامی هم بهمان وتیره پیشرفت . والحاصل صنعت یونان و باختری آنقدر تـر قی کرد که نشر آن انقلابی در زمینه صنعت اسیائی تـولید نمـود صنعت ساسانی فارس هم ازین منبع آب خورد .

طرق و تجارت :ــ در دوره یونان و باختری کشور آریـانـا بین کاشغر ، ختن ، و حوزه تارم والتای و حوزه کنك راهـا ی تجارتی را باز کرده ، و از باختر بجانب فارس وقلمرو امپراطوری سلوسی شام تجارت را پیشبرد ، ارتباط تجارتی آریانا را با چین میتوان بتاریخ اوائل قـرن دو م قبل المیلاد منسوب نمـوده

صادرات کشور ظروف شیشه ئی ، جوا هرات وغیره بیشتر بطرف چین بوده و واردا ت از چیـــن ابریشم ، پارچه ، لاك ، پوست ، نکل ، طلاو نقر وغیره شمـرده میشد. نقره از پنجشیر و طلااز بدخشان نیز بدست می آمـد. و رود خانه های آمــو و سند دارا ی کشتی های تجار تـــی باختری بـودنـد وامتعـه افغا نستان و ترا نزیتی هندو ستان از راه بحیره خـــز ر تـــا بحیره سیا ه مـــیر سید و د ر آنوقت کنال طبیعی دریا چـــه اورال - ریزش گـاه جیحو ن ـــر ابا دریای خزر متصل میساخت رو یهمرفته کشور آریـانـا د ر دوره یونان و باختری در آسیا رول مهم تجارتی ر ا بـــا ز ی میکرد .

خط وزبان : - در دوره یونان و بـــا خـتـر ی بـــر عـلا وه السنه اصلیهٔ باختری ، زبان وخط یونانی نیز در آریانا شیو ع یافته و بالهجه های محلی اختلاط نمود . شاهان یونان بـاختر ی السنه آریانا و یونانی هر دو ر ا احترام کرده ، و بکار میبردند. در مسکوکات جنو ب هند و کشـزبان برا کریت وحتی رسم الخط خروشیتی محلی که مبدا الفبا ی آن آرامی است با زبـان و خـط یونانی یکجادر دو روی سکـــه ضرب می شد .

اما بمرور زمان زبان یونانی مثل خـــو د ی مـــر د م یونانی در زبان های آر یـا نـاحل شده و موجود یت خـود ر ا باخت ، و رسم الخط یونا نی جایش را بر سم الخط خروشیتی گذاشت .

اسلحـه وارد و :- در دور ه یونان و باختری ، دولت آ ر یانا دارای اردوی منظم و قوی برده فتوحات زیادی در حوزه کـنـك نمودند . بیشترین قسمت اردورا صنوف سواره تشکیـل ، و

مجهز به تیر و کمان، ژوبین ونیزه، شمشیر و قمه بودند ؛
اردوی آریانا مثل قدیم عراده‌های جنگی استعمال و فیل ها
را بکار می انداختند. فیل های جنگی د ر میدان رزم با هودج
و سر بازان خود مثل برج های مسلح بنظر می آمدند. صنوف
پیاده اردو، مجهز با تیر و کمان، نیزه وسپر بودند، این ارد و
خنجر دود مه و یکنوع زره فلزی را هم شناخته و استعمال می-
کردند.

موسیقی و نمایش: درافسانه‌های چینی گفته شده که چهار
هزار سال قبل آنها «لنك لن» نامی را در باختر برای بدست
آورد ن (نی) فرستادند، هیکل‌های مکشوفه هده و تابلو ها ی
رنگه بامیان هم ازاسبا بموسیقی توله، رباب، بربط، سه تار و
طنبور را نمایش میدهند که بعد از قرون دوم مسیحی از
آریانا بچین رفته است. البته د ر دورهٔ یونان و باختری د ر
ردیف سائر صنایع و آرت که درحال نشو و نما بودند، موسیقی
هم در آریانا بمقامی رسیده است.

هم چنین احتمال داده میشود که نمایشات تیاتر د ر در بار
شاهان یونان و باختری آریا نا حتی د ر بار امراء آنها د ر
هند هم نشان داده می شد.

چند کلمه راجع بدولت پارت: ولایت پارت عبارت از حوزه
هریرود و اترك و علاقه ها ی شاه رود، جوین، سبزوار،
نیشاپور، طوس، و ترشیز بوده از ولایات شمال غربی
آریانا شمرده می شود اینولایت نام «پارت» را از طایفهٔ مها جر
آریا ئی گرفته اند که از باختربا نجا هجرت نموده اند، پارتها
شاخه از قوم آریائی باختری «بکت = پخت» بوده و وقتیکه

علاقه بین سواحل خزر وهریرودرا مسکن قرار دادند بنام خود «پارتیا» خواندند.

در حوالی ۲۵۰ ق . م یکنفر پارتی دیگر بلخی بنام «ارساس» از باختر به پارتیا رفته و بر علیه تسلط یونانی های سلو سی اعلان استقلال ، و دولت جدیدی تشکیل کرده است ، و این همان آدمی است که «ارشك» هم خوانده شده ، در هر حال ارسا س یا ارشك برادر ی بنام «تیر داد» (تری داتس) داشته ، و پسر «فری یاپت» و نواسه « ار شك» بود.

ارسا س وقتیکه درپارتیا بارفقاء خود از بلخ آمد ، مردم را بر ضد یونانی ها تحریك ، وخود «فرکلس» حا کم یونا نی را کشته ، دولت خود را اعلان نمود، واردو ی قوی ترتیب کرد ، و با دیودو ت دوم پادشاه آر یا نا روابط دوستانه قایم کرد.

تیر داد یاارشك دوم بعد از برادر شاه پارت شده و دولت پارت را قو ی گردانید ، و با دیو دوت دوم باختری اتحاد خودرا نگهداشت ، تیرداد بعض قلعه جا تی نیز نزدیك ابیورد ساخته ، و یکبار هم درجنگ باکالی نیکوس سلو کی مغلوب گردید.

ارتبان پسر تیر داد (۱۹۶ ـ ۲۱٤ ق . م) وقتیکه پاد شاه شد همدان را فتح نمود ، ولی انتیو کوش سوم سلوسی غالبانه مملکت اورا عبور و بجنگ باختر کشید.

اشك چهارم (فیری پاتس) بعد از پدر پادشاه (۱۹۸ـ ۱۹۶ ق.م) پارت شده ، و بعد از و برادرش فرماتس (فرهاد) اول به سلطنت رسید ، دورهٔ اینها با ضعف دولت پارت توام بود.

وقتیکه سلطنت به میتردی داتس (مهرداد) اول رسید (۱۷٤ ـ ۱۲۶ ق . م) دولت پارت ترقی و در شرق و غرب

وسعت اختیار کرد ، مهر دادعلاقه ها ی «تپوریا» و «تراکزیان» (حوزهٔ کشف ر و د وطوس) را از هرات و هکدامورا اشغال ، و متعاقبا در باختر سوقیات نموده هیلو کلس را ضعف تر ساخت ، و از آنجا به جانب سیستان و قندهارمتوجه گردید . مهرداد در غرب هم متوجه اراضی فارس و بابل شده با سیلوسی ها جنگهای متعددی نمود .

بعد از مهر داد اول جانشینان او فرهاددوم و ارتبان دوم بیشتر بجانب غرب متوجه شده و ازشرق فراموش کردند ، بهمین جهت بود که اسکائی ها و تخار های درباختر مستقر شده که دولت یونان و باختری را بصفحات جنوب هندو کش رانده بودند ، متوجه غرب شده وارد حوزه‌هری رود گردیدند، و از ینجا باپارتی ها که در جنگهای سلو سی ها کمزور شده بودند تماس پیدا کرده ودر جنگهای که نمودند ،فرهاد از دست اسکانی ها وارتبان از دست تخار ها کشته شدند ، و نفوذ پارت بین سالهای (۱۲٤ـ ۱۲۰ ق . م)در حواشی غربی آریانا کمتر گردید .

اما چون نوبت سلطنت پارت به مهر داد دوم رسید ،او در نتیجه جنگها ی سختی جلو پیشرفت اسکائی ها را در شرق گرفته و نگذاشت داخل پار تیا شوند ، آنها هم بجنوب ما یل شده دا خل ولا یت سیستا ن گردیده و آنجا را بنام خو د «ساکستانا» موسوم ساختند. مهرداد دوم با ارمنستا ن و دو لت روم هم جنگهای زیادی نمود . اینجنگها مرکز ثقل دولت پارت را از شرق بیشتر بغرب انتقا ل داده ، و جانشینان مهر داد دوم با مملکت آریانا تماس نداشتند. بالاخره هم «اورود س» پایتخت دولت پارتی رااز غرب آریانا به «استزیفون» درکنار دجله انتقا ل

داد و لهذا تاریخ پارتی ها هم از چوکات تاریخی کشور آریا نا خارج گردید .

اسکا لی ها : اقوام سیستی یکی از شاخه قبایل «هند و اروپائی است» که در مهداولیه «آریانا ویجه» بین حوزه علیا ی آمو و سردریا زیست می کردند، به مدتها بعداز هجرت طوایف هند و اروپا ئی در باختر و آریانا و هند و فارس و اروپا سیتی ها مسکن اولیه را وسعت بخشید ه در شرق حوزهٔ سر دریا داما ن دو طرفه کوها «تیان شان» و علاقه سنکیا نک یعنی تور کستا ن شرقي ، و در غرب اراضی شما ل بحر خزر و بحر سیاه را اشغا ل و تا کوه های ارال پیشر فتند ، اینها چون بادیه نشین و سوار کار بودند لهذا به چپاول و غار ت ممالك اطراف میپرداختند، آریا- ئی ها آریانا و فارس و ما دو غیره که معروض این چپا و ل ها می شدند بصورت دومدارد رجلو گیری اینها ترتیبات میگر- فتند ، و به ینصورت سیتی ها در مناطق علفزار جنوب روسیه و شمال آمو و بحر خزر و بحر سیاه باقی ماندند آثوریها آنها ر ا «اشکوزی» (Achkazai) یونانی ها «سکوت وا» (Skuthai) و چینی ها «سی» (Sai) وغیره خوانده اند رویهمرفته سیتی ها و شاخه دیگر شان سکائی ها ریش گذاشته و کلاه کوش پتك نوك تیز ، پراهن و شلوار فراخ پوشیده ، اسپ ، تیر و کما ن رفیق دائمی شان بود کراچی ها بمثابه شهر های سیار اینها بحساب میرفت ، البته مجاورت و تماس اینسته آریائی با طوائف هیونك نو، توکیو و مغل تاثیر ا ت ایشان را هم در عرف، عادت ، لباس وغیره قبول کرده است. در قرن هشت قبل المیلاد قسمتی از سیتی ها در جنو ب روسیه جای «سیمیری» ها ر ا

اشغال ، و آنها را بطرف آسیای صغیر و هنگری راندند ، و قسمتی هم بعد از عبور قفقاز از راه در بند با اثوریها تماس حاصل نمودند ولی بعد ها از طرف دولت ماد در ماورای قفقاز بجنوب روسیه عقب زده شدند در این جاه تقریبا هفتاد سال برای مدنیت جنوب آسیا و غرب اروپا خطراتی فراهم کردند ، هخامنشی ها در قرن ششم قبل المیلاد با ایشان داخل مجادلات شد در هر حال سه قرن دیگر سیتی ها از کانسو سرحد چین تا علاقه «تراس» و «پونت» جابجا ماندند .

از طوایف مشهوره سیتی یکی سرمت ها (Sarmte) بوده و غربی ترین آنها در دامان اورال و اورنبورگ و غیره بشمار میروند ، طائفه مشهور دیگرشان «مساجت» ها بوده از حوزه سر دریا با شمال خزر زیست میکردند ، طائفه مشهور دیگر هم «ساک» یا اسکائی است اینها بیشتر در کاشغر ، فرغانه ، سواحل راست سیحون و حوالی دریاچه اورال بود و باش داشتند ، طائفه چهارم سیتی «یوچی» ها هستند که شرقی ترین همه بوده و در آنطرف حوزه تارم و ترکستان شرقی در وادیهای کوتچه ، قره چار ، تونن هوا نك و کانسو اقامت داشته و با نژاد زرد در تماس بودند ، بعد ها اینها بطرف غرب حرکت و در شمال جیحون بهمین نام زیست میکردند ، تا آنکه آمو را عبور و وارد باختر شده با باختریها اختلاط و بالاخره سلطنتی بزرگ بنام (کوشان) تاسیس کردند .

باید دانست در دو قرن قبل المیلاد طوائف (هون) در چین که دشمن امپراطوری چین بود دیوار بزرگ چین هم بمقابل

ایشان ساخته شده بود ، در کانسو مسکن یوچی ها حمله و ایشان رااز جایشان بیجانمودند. بیجا شدن یك ملیون نفر یوچی و حرکت بطرف غرب سا ئر طوائف عراض راه را در تورکستان شرقی و حوزه سیحون متاثر ، و یکی را بفشار بالای دیگری مجبور نمود اینست که یك جنبش و حرکت از شرق بغرب در سرتاسر این نواحی بعمل آمد . وقتیکه یوچی ها باینصورت تا حوالی دریا چه ایسك کول رسیدند بدو حصه منقسم ویکی بنام «یوچی کوچك» در حوالی «تبت» مستقر ، و دومی بنام (یوچی بزرگ) بطرف غرب پیش رفته در سینکیانگ و حوزه سیحون جای اسکائی ها را اشغال کردند، اسکائی ها بناچار رود اموراعبور و وارد باختر و بدخشان شدند، و این در حدود دو قرن قبل المیلاد بود درینوقت در ولایت تخارستان یعنی قطغن و بدخشان که چینی ها آنرا بنام (تا هیا) یاد کرده اند اهالی ملایم طبیعت و تجارت پیشه وجود داشت .

در هر حال این اسکائی های که وارد باختر شدند بنامهای جداگانه وقبیله وی هم یاد گردیده اند ازقبیل : - ازی تی ها ، پازیانی ها ، ساکاروولی ، تخاری . این نام اخیری بود که بعدها خیلی بزرگ و مهم گردیده: حتی حوزه علیای آمو دریا بنام ایشان تخار و تخارستان خوانده شد ، و گاهی تمام یوچی ها بنام تخار یاد گردید .

اسکائی ها بعد از فشار وورود در باختر بواسطه سلسله هندوکش نخواستند دولت یونان وباختری راکه درجنوب هندوکش انتقال یافته بود تعقیب کنند ، و لهذا بغرب متوجه شده در

حوزه هر یرود باه ولت پارت مقابل و آنهارا شکستند، مگر جلوگیری مهر داد نگذاشت اینها خط حرکت خود را بیشتر بطرف غرب امتداد دهند لاچار بجنوب فرود آمده و حوزه هلمند وار غنداب را اشغال کردند، ولایت «د رانجیان» قدیم هم بنام ایشان «ساکاستانا» موسوم گردید که بعد سجستان و سیستان شد.

اسکائی ها چون حوزه ارغنداب را از مرکز حکمرانی دولت یونان و باختری جنوب هندوکش و هم دولت پارتیا دور دیدند خود به تشکیل دولتی پرداخته و دامنه آن را بطرف جنوب تا حوزه سفلی سند انبساط دادند بهمین جهت این علاقه در ماخذ یونانی بنام «هند و سیتا» (۱) یعنی سرزمین رود خانه اسکائی ها یاد گردیده است، ماخذ چینی هم آنرا بنام (کی ـ پن= Kipin) خوانده اند درینجا کی پن عبارت از ولایت قندهار و نصف بلوچستان تا حوزه سفلی سند بود.

موگا اولین شاه اسکائی علاقه کی پن است که در سکه ها بعنوان «شاه کبیر» یاد شده و تاریخ آن بسال ۷۴ قبل المیلاد میرسد چنین معلوم میشود که اینشخص ولایت پشاور (گندهارا) را تا تاکزیلا بدست آورده است.

ازس دومین پادشاه اسکائی در حدود ۵۸ ق، م می باشد. یکنفر دیگری هم بهمین نام سلطنت کرده است که او را (ازس) دوم میخوانیم که شاید پسر ازس اول (Azas) بوده است (از یلزس) بعد از ازس پادشاه شده و در حدود (۴۰ـ۴۵) سال قبل المیلاد سلطنت کرده است. و بعد از و سلطنت به ازس دوم رسیده است که قبلاً نام او مذکور شد.

Indoseythia (1)

مسکوکات این پادشاهان اسکائی در خط های یونانی و خروشتی و زبان های پراکریت و یونانی به تقلید سلاطین یونان و باختری ضرب شده و بعضاً دارای لقب پادشاه بزرگ نیز بوده اند مسکوکات اینها از مس و نقره بوده دارای اشکال گاو، فیل و بعضی ارباب انواع است گویا سکه طلا نی ندا شته اند.

علاقه کی پن که اسکا ئی ها بران سلطنت میکردند دارای آب و هوای گرم، مزارع گندم، برنج، باغها بوده مردم درهیکل تراشی، کنده کاری فلز، معماری، نساجی، خامك دوزی کار های دستی فلزی و طبخ طعام مهارت داشتند، و اینها از یاد داشتهای زایر چینی (هوان تسنگ) مربوط بقرن هفت میلادی بر می آید.

پهلواها: مردمان پارتی قبلاً در حواشی غربی آریانا مثل حوزه هیرمند و سیستان پراگنده شده بود، اینها بعد از ورود طوائف اسکائی درسیستان وغیره با آنها مخلوط شدند این عنصر مخلوط نام پهلواها بخود گرفت، و بعضی ایشان را «سیت و پارت» خواندندارمنی ها اصلا پارتی ها را (پهل) میگفتند و بعید نیست اسم پهلواها از همین جاگرفته شده باشد.

در هرحال مرکز سلطنت واقتدار پهلوا ها هم مثل ایسکائی ها همان حوزه هیرمند و قندهار وبعدها ازینجا بطرف شرق تاهند وبطرف شمال‌شرق تاکابل پیشرفته وآخرین‌شاه‌یونان وباختری‌را سقوط داده اند سلطنت پهلوهاواسکائی ها مقارن همدیگر آغاز گرده، و با هم خیلی مخلوط اند، موسس سلسله شاهی پهلواها (و نونس) Vonones در حدود ۱۲۰ق،م محسوب است

که بعد از آنکه پارتها در غرب مرکز سلطنت را به کنار دجله انتقال دادند ، او بفکر تاسیس سلطنت جداگانه در شرق افتاد و مسکوکات خود را در زبانهای یونانی و پراکریت افغانستان بر سم الخط یونانی و خروشتی ضرب زد ، اینشخص خودش را شهنشاه خوانده و مسکوکات سلاطین یونان و باختری آریانا را تقلید نمود ، برادران او هم بنام خود سکه میزدند ، و در سکه ها بعضاً ارباب انواع را نقر مینمودند ، حکام اینشخص در پنجاب غربی هم مقرر میشد . (اسپالاهورا) یا (اسپالی-ریزس) برادر و نونس بعد از در حدود ۱۱۰ ق م پادشاه شده و جای او را برادر دیگرش (سپالی ایزس) در حدود (۱۱۰-۹۰ ق.م) گرفت و در سکه ها خودش را شهنشاه کبیر خواند . مشهور ترین همه شاهان پهلوانی همان (گندوفارس) است که بین (۹۰ - ٤٨ قم) سلطنت کرده است . و صاحب عناوین شاه شاهان و منجی وغیره بوده است . این پادشاه بر تمام حصه های جنوبی آریانا و در شرق تا سند و پنجاب حکمران و مرکزش درحوزهٔ ارغنداب بوده، و بر حکومت یونان و باختری کابل هم خاتمه داده است این پادشاه خیلی مقتدر بوده ، و ترقی پهلواها باو بکمال رسیده است .

(ابداگاسا) بعد از گندوفارنس پادشاه و شاید برادر-زادهٔ او بوده باشد ، بعد از ین شخص نوبت سلطنت پهلواها بشخص دیگری رسیده که موسوم است به (اورتاگنس) و تاریخ سلطنت او به نیمه دوم قرن اول مسیحی میرسد . (پا-کورس - یا -پاگورا) بعد از اورتاگنس در حدود (۷۰-۷٥ میلادی) تاج شاهی پهلواها را بسر گذاشته و لقب شهنشاه کبیر اتخاذ کرده است . بعدازین شخص نوبت دولت از پهلواها گذشته و بدست پادشاهان کوشانی می افتد که در باختر

ترقی کرده بودند .

یوچیها : در اوائل بین «توئن هوا نگ» و «کی لین» بودوباش داشتند چینی ها ایشان را در قرن سوم قبل المیلاد میشناختند ، و «هوا نگ نوها » یا هو نهـا با این دسته هند و اروپائـی دشمنی زیاد وزدو خورد داشتند، بالاخره یو چی ها در اثر فشار های دشمن مجبور به ترك مسکن شده از راه حوزهٔ رود «ایلـی» و «تارم» گذشته وارد منطقه بـین سیحون وجیحون گردیده، اسکالیها را بجنوب جیحون را نـدند (قرن دوم ق.م) یـو چی هـا در حدود هفت قرن قبل المیلادرودجیحون را عبور، و به کمك تاهیا یا تخارها که متحد شان بود نددر باختر نفوذ پیدا کردند، ازین بعد نامهای یوچی و تخار مترادف‌هم شده ، منابع هندی یوچی ها را که پادشاهان کوشانی آر یا نا از ایشان نشئت کرده اسـت باسم تخار یاد کرده اند .

مقارن و رود یوچی هـا درشمال هندو کش اوضاع تـاهیا (تـخار ستان) یـعنی قطغـن و بدخشان حالیه از ینقرار بود که مردم آن ولایت یعنی تـا هیا ، یا «داهی» یاتخار طائفه متمد ن و تجارت پیشهٔ بوده با یوچی های‌شمال جیحون مناسبا ت دوستانه و خویشاوندی داشتند ، یو چی‌های بدوی‌در اثرمعاشرت بااینها بود که از حالت بدویت خارج و بمدنیت نزدیك شدند ، و وقتیکه یوچی‌ها جیحون راعبوربین‌مردم تاهیاسکو نت اختیار نمو د نـد، واز بدستیاری‌آنها بود که بعدهادر باختر تسلط بهم رسانند .

ولایت تخار قبل از ورود یـو چی ها در پنج علاقه و امار ت چنین منقسم و در هریك رئیسی حکومت میکرد . یوچی ها بعداز ورود و نفوذ خود در تخار ستان این تقسیما ت را حفظ کـرده و

بعد از هفتادم سال قبل المیلا ددارای همین تشکیلات پنجگا نـه در تخار ستان بودند ، و بعد ها رئیس کوشانی یو چی یکی ازین علاقه ها بود که چهار ر ئیس‌دیگر را مغلو ب و پاد شا هـی خودش را علان نمود .

تشکیل دولت کوشانی : «کوزولو» یا «کجولو کد فیزس»او ل

پادشا کوشانی آریانا است کـه چهار شهزاده دیگر را مغلـو ب و خود پادشاه شده است ، اینشخص بعد از تصرف باختر ولایات کابل و قندهار را نیز الحاق ، وحتی میگویند به پارتیا هم هـجـو م نمود ، امپراطور ی کد فیز س‌اول از سر حد پارتیا تااندو س امتداد داشت ، اقتدار این پادشاه نفوذ خاندانهای حمکران یونان و باختری وپهلوا ها را در درهٔ کابل معدوم نمود ، کدفیز س عـمر درازی کرده ، و تاریخ سلطـنـت او بین قرن اول میلادی محصور ، و فوتش در حدود سال ۷۸ بعدالمیلاد اتفاق افتاده است .

(و یما کدفیزس) یعنی کـد فیزس دوم بعد از پدر پادشا ه ، و تا حدود سال ۱۱۰ مسیحـی سلطنت کرده است، اینشخص در ماورای رود ابا سین پنجـا برا نیز فتح و ضمیمه امپرا طوری آریانا نموده است ، کـدفیزس‌دوم بعلاوه شهنشاه صفت پسر آسمان را نیز لقب خود قرارداده و طرفداردین بودا بود، کدفیزس دوم بواسطه ارسال یکنفر ایلچی بدر بار امپرا طور چین خوا هش ازدواج با دختر او نمود ، و لی ایلچی در عرض راه باقوماندا ن چینی (پان چاو) نام برخوردکه با سپاه بسیار ی بقصد تسخیر ولایات غربی از کاشغر تا سواحل بحیره خزر در حرکت بود ، پا ن چاو از مطلب ایلچی آگاه و او راوا پس بـه آریانا طرد نـمـود

کدفیزس دوم ازین رفتار متغیر ، و اردوی مرکب از هشتاد هزار سوار تحت قوماندانی «سیـی »نام از راه پامیر بحمله چین اعزام نمود، ولی البته عساکر او بواسطه صعوبت طرق پامیر تلفات بسیار داده و در مقابل عسکر چـــین شکست خوردند .

کدفیز س دوم با امپرا طوری رومن روابط دوستانه قایم کرده و نمایند های او بـدر بـا ر «تراجان» رسیدند ، و روا بـط تجارتی بین طرفین وسعت اختیار، و طلای زیاد روم در «آریانـا » داخل شد .

کدفیزس دوم بعلاوه پنجاب درقسمتی از حوزه گنگا در هندو- ستان نیز فتوحا تی کرده و آن علاقه ها را ضمیمه امپرا طوری افغانستان نمود.

بعد از کدفیزس دوم تقر یبادو سال سلطنت کوشانی رایکنوع فترت استیلا کرده و در هـمین دوره شخصی بنام «سوتر مکاس» (۱) یعنی «منجی کبیر»در بعضی ولایات سکه ضرب زده است وبعد ازین با جلوس (کانیشکا) دورهٔ دوم امپرا طوری کوشا نی باز میشود ، (کـا نیشکا) در حدو د ۱۲۰ میلادی به تخت سلطنت آریانا جلوس کرده و او ازمقتدر ترین امپرا طور ان کوشا نـی افغانستا ن است ، نام اینشخص در ممالك هندو ستان و چین نیز مشهور ، و دامنه امپر ا طـور ی او بعلاوه آریانا شامل حـوز ه تارم و تور کستا ن چین و شما ل غـر ب هند و سواحل گنگا بوده است . کانیشکا لقب «شاه کنداهارا » داشته ، و بعد از فـتح کشمیر چندین معابد و حـتی شهری درآنجا بنام «کنیشکاپورا» تعمیر کرد کانیشکا بـر علیـه پـا ر تـی هـا نـیز بجنگ

Sotermegas (1)

تا تبحا که پرداخته ، و در سوقیات شمال شرق مملکت کاشغر ، ختن و یار کند را فتح نموده است و باین ترتیب منطقه امپراطوری آریانا بین چهار رود خانه بزرگ جیحون ، سند وگنگاو تارم منبسط گردید. کا نیشکا در جنگهای چین فاتح و یر غملها ی بسیاری آورد ، آنها را محترمانه حفاظت میکرد که در آن جمله هم یکنفر شهزاده کاشغرستان بنام (شن پان)وجود داشت.

(وایسشکا = Yasishk=پسر کا نیشکا ی کبیر بعد از فوت پدر پادشاه شد ، تاریخ کتیبه های او باسالهای ٢٤ـ ٢٦ـ ٢٩ جلوس کانیشکا میرسد ، زیرامبدا تاریخ کوشانی ها بعد از کانیشکا سال جلوس او قرا رگرفته است . و اسیشکا قبل از جلوس بپاد شاهی از طرف پدر نائب السلطنه (ماتورا) بوده است .

سکه او تا حال بدست نیست. کتیبه‌او هم از همانجا پیدا شده ، در یك کتیبه دیگر که بحکم پسرش کنده ، و از سواحل سند کشف شده است نام او با جزئی تحریفی (واجا شکا) تحریر شده .

(کا نیشکای دوم،) پسر واسیشکا بوده بعد از پدر پادشاه‌شده‌است، تفصیلات‌زیادی‌راجع باو در دست نیست ، جز اینکه او عناوین پادشا هان اربعه دنیا را جمع و اختیار کرده است باین ترتیب مهاراجا ، شهنشاه ، پسر آسمان ، قیصر . که اینهمه القاب پادشاهان هند، افغانستان،چین و رومن ها بود است .

(هوو یشکا) بعد از کانیشکای کبیر مشهور ترین پاد شا هان کوشانی بوده‌تا سال ٤٠ درحصص‌مفتوحه هند پادشاه و معا صر

کان یشکای دوم در افغانستان بوده ، و بعد از سال مذکور پادشاه آریانا گردیده و در سال ۱۰۵ عنوان امپرا طور اختیار کرده است ، اینشخص مثل کانیشکای کبیر در انبساط دین بودا واعمار معابدسعی زیاد ورزیده ، وراماتورامعبدبزرگی بنام خودآباد کرده است .

(واسو دوا = Vasudiva) بعداز هوو یشکا در حدود ۱۸۲ میلادی بسلطنت رسیده و نا م اصلی او «واسو شکا » بو د ه است این شخص بیشتر هند ی شده و حصص آریانا بتدریج ازسلطنت او مجزی شده ا ست ، در مسکو کات او هم ارباب انواع هندی از قبیل «شیوا» و «گا ونایغی» وغیره نقر گردیده است.

در همین وقت دولت ساسانی فارس قوی شده میرفت ، وامپراطوری کوشانی آریانا رو بـــا نحطاط بود ، زیرااز عهدواسودوا بیشتر کوشانی ها رنگ هند ی بخود گرفته و در متصر فا ت وسیع هندو ستان آنقدر غر ق شدند که دیگر باصل مملکت آریانا رسیده گی نمیتوانستند ساسا نی ها ازین وضع استفاده و بتدریج در ولایات اپارتیا سیستان مر و و خوارزم داخل شدند آنها مناطق مفتوحه آریانا را آنقدر اهمیت میدادند که باید پادشاه فار س در دوره و لیعهد ی خود ش حتما نائب الحکومه گی خراسا ن را طی میکرد ، نائب الحکومه ها ی خود را در اینجا نیز لقب (کوشان شاه) میدادند ، در هر حال بعد از فوت واسودوا(در حدود ۲۲۰ مسیحی) امپراطور ی عظیم کوشانی سقوط می نماید . ولی بقایا ی ایشا ن در شما ل هندو کش (ولایت باختر) و د ر جنوب هندو کش (ولایت کابل) سلسله های حکمران تشکیل و

چراغ ضعیف دولت کوشانی را تا قرن پنج مسیحی زنده نگهمدا ارند .

مدنیت کوشانی : دورهٔ عروج امپرا طوری کوشانی در آریانا یکی از مهمترین ادوار تاریخی افغانستان بوده ، و در هرشعبه حیاتی مملکت : صنعت ، دیانت، ادبیات ، تجارت ، معارف وغیره ترقیات محسوسی رخداده است، ایندوره را میتوان از نظر ادب عصر رنسانس النسه آریانا (سانسکریت ، پراکریت ها وسبتی کوشانی) دانست . کانیشکا بغرض جلب «اسوا کوشا »ادیب معروف«اود» بدربار خود ، با پادشاه (مکدهه) داخل جنگ گردید ، برای اصلاح قوانین مذهبی یك مجلسی که از علما تشکیل شددر آن پنجصد نفر عالم شمولیت ورزید ، و البته اینها نشانه ترقیات عرفانی است .

تجارت آریانا : در دوره امپراطوری کوشانی بسیار ترقی کرد و مملکت مرکز تجارت و روابط اقتصادی بین ممالك چین، هند، روم گردید ، ابریشم ترکستان چینی از راه افغانستان در هند و امپرا طوری روم میرفت، پشم، لاجورد ، صمغ وغیره مواد آریانا را تجار ممالك شرقی بحر روم خریده و در امپرا طوری روم من میفروختن ، سرمه افغانستان در چین خریدار زیاد داشت ، عایدات مهم آریانا در آنوقت از محصول ترانزیتی اموال ممالك چهاراطراف بعمل می آمد . ولی از اوخر قرن دو ببعد اول پارتها و باز دولت ساسانی فارس قوی شده بین آریاناوممالك امپراطوری روم سد کشیده رفت و آمد قوافل تجارتی راسکته دار نمودند. از دیگر طرف هونها درسرحدات تورکستان چینی تخریبات نموده ودر نتیجه روابط تجارتی

افغانستان با چین منقطع شده واین تنزل تجارتی قرنها طول کشید تنها بحریه تجارتی رومن ها به دلتای اندس وارد می شدند .

زبان و رسم الخط : در دوره کوشانی بعلاوه لهجه های باختری و تخاری و پراکریت های بومی و سانسکریت ، زبان موسوم به «ساکائی» یا «آریائی شمالی» نیز که زبان کوشانی ها بود بکار افتاده در کتیبه ها ومسکوکات ایشان استعمال شده است . رسم الخط آریانا هم دونوع بود یکی بومی که بنام «خروشتی» یاد ، و از الفبای «آرامی» اشتقق ، و در عصر هخامنشی ها وارد گردیده ، ودر تحریر السنهٔ محلی از وقت «ایوکراتیدس» تا اخیر دوره کوشانی بکار میرفت زبان ساکائی نیز درین خط نوشته میشد . دوم رسم الخط یونانی که با یونانی ها وارد شده وبا زبان آنها یکجا بکار افتاده و در دورهٔ کوشانی ها فاسد شده و از خوانش بر آمده است . بعلاوه این دو رسم الخط ، آثار رسم الخط برهمی هند هم در دوره کوشانی ها در آریانا پیدا شده است .

دین: کوشانی ها خود اصلاً دینی نداشته ، در آریانا تحت تاثیر محیط آمده پیرواد یان مختلفه و منجمله دین بودائی گردیدند ، دین بودا بسعی آشوکا موریائی در افغانستان شیوع یافته بتدریج ازشمال جنوب تا شمال هندوکش از قرن سه تا قرن دو ق قبل المیلاد دامنه کشید ، وچون دولت یونان و باختری افغانستان آزادی مذهب را احترام میکرد لهذا در باختر ارباب انواع یونانی ، هندی یا آئین اویستائی یکجا پیروانی داشته و پرستش می شدند . در عهد اسکائی ها و پهلوا هاهم این طریقه محفوظ ماند ، ولی بود یزم نسبتاً روبه

ترقی بود ، کوشا نی ها هم این ترقی را احساس کرده و به انبساط آن کمك کرده اند ، تو جه کوشا نی ها در تبلیغ این مذهب اعمار معابد مجلل و با شکوهی که روز کار نظیر آنرا کمتر دیده بود ، ساختن هیکل های عظیم از قبل مجسمه های بزرگ ۳۵ و ۵۳ متری بامیان وغیره همه ترقی و پیشرفت این دین را در افغانستان آنروز نشان میدهد ، معهذا چنانچه گفتیم ادیان مختلف زرتشتی ، بر همنی ، شیوائی هم موجود بوده و ارباب انواع یونانی پرستش می شد ، و البته این تعداد ادیان یکی از پر خطر ترین مراحل زندگی ملت آریانا بشمار میرفت ، و وحدت ملی و بقای قوم را تهدید سختی می نمود ، در هر حال کوشانی ها بودیزم را بیشتر استقبال کردند چونکه این ها چشم در تصرف هند داشته و قبول این مذهب را وسیله اجرای مقصد میدانستند ، اما دین بودا خود در افغانستان شکلی دیگری اختیار کرد ، با ین معنی که در هند اعتقاد بخدا و پیغمبری نبوده تنها بود ا پیشوا و رهنما بود ، ولی در افغانستان بود اجز و ارباب انواع قرار گرفت ، و در عصر کا نیشکا بعد از مجلس علمای کاپیسا نی و گندارى آریانا در پشاور (پایتخت زمستانی کوشانی ها «۱») طریقه جدیدی در دین بودا بنام (مهایانا = راه بزرگ نجات) ایجاد گردید که بعد ها در آریانا قبول شد .

---

(۱) پایتخت تابستانی امپرا طور های کوشانی شهر بگرام در حوزه کوهدامن بود .

کوشانی ها برای ترویج وتعمیم دین بودائی خدمت بسیار کردند، اولا با تسلط این ها در آسیای مرکزی (کاشغر ستان) و بعد ماورای جیحون دین بودا داخل شد، جنرال چینی «پان چاو» در مراجعت از ماورای جیحون وکاشغر مجسمه ها و تصاویر بودائی را با خود بدربار امپراطور چین بردند، «مینگ تی» امپراطور از دیدن آن ها دلچسپی گرفته و درصدد فهمیدن حقیقت این دین برآمد، کوشانی ها دو نفر مبلغ گندا هاری بنام های (ماتنا گا) و (گوبها) و یکعده کتب مذهبی بدربار امپراطور اعزام نمودند و او پیرو این طریقه گردید، باین صورت از نصف ثانی قرن اول میلادی راه چین برای استقبال از مذهب بودا باز شد. در نصف قرن دوم میلادی هیئت های مبلغین باختری، بامیانی، کوهدامنی، کابلی، پشاوری و کشمیری با ستقامت چین حرکت، و در آنجا با پشت کار، استقامت، ثبات جرات و زحمت کشی، از راه خطابه و تبلیغ خدمت زیادی به نشر بودیزم در چین نمودند، متعاقباً یك هیئت هندی هم اعزام شد. مشاهیر هیئت اول «چه چان» و «چوشوفو» بودند که درحدود ۱۶۰ مسیحی حرکت کرده بودند، واولی را شا هزاده یوچی میخواندند، مشهور ترین هیئت دوم که در سال ۱۹۰ مسیحی اعزام شدند «دار ماراکسا» و «چه کین» پسر سفیر کوشانی در چین بودند این ها درلویانگ - هونان مستقر وتعمیر معابد چندی نمودند، در اوایل قرن سوم هیئت دیگری مرکب از علمای آریانا و هند بطرف چین عزیمت نموده، اعضا مشهور این هیئت

«منگ هو ئی» پسر یك تاجر کنداری عالم قوانین بودائی و متر جم چندین کتاب و «دار ماکسا ی (و م) مبلغ مشهور واستاد» چوـ شولان» این دونفرخانواده امپراطوری چین ر ا بودائی سا ختند و (دها ر مالاکا) مترجم اصو ل معابد درچینائی ، شمرده میشدند و الحا صل باین تر تیب اخیرآدر ۳۳۵ مسیحی فرمان امپراطور چین بود یزم را دین رسمی چین اعلان نمود چند سال بعد دونفر عالم دیگر گندهار ی «ویما کلاساد هار ماميتر» و متعا قبآیك کاپیسائی دیگر (گونا وارما ن) از افغانستا ن بچین وسیلا ن رفتند ، موخرا لذکر از سیلان به جاوای بر همنی مذهب کشیده و در سایه تبحر در علو مذهبی شاه و ملکه جاوار ابدین بـود ا داخل نمود «لویو» امپرا طـورخـانـوادهٔ «سونگ» چینـی د ر ٤٢٤ بواسطه حکمـران چینـی» تـو نـکـن » ا یـن عـا لم کاپیسا را دعوت و در معبد جوار قصر شاهی نانکن جا داد و ا و مشغول ترجمه آثار بودا ئی د رچینی گردید . هکذادو نفر عالم کابلی بنام (بودها یاسا- بودهاجی وا) در اوائل قرن پنج بچین رفته واز تراجم کتب بودائـی درچینـی آثار زیادی از خـود گذاشتند . در قرن ششم در اثرظهور و هجوم یفتلی ها بیشتر از سه هزار عالم آریانا در تـو رکستان شرقی ، سیلان ، برما ، چـین و حـتی مـنگـو لـیـا رفـته بـه نشر بـود یـز م پرداختند «دبو خان» خان منگولیا هم بودائی شد . باین تـر تیب از قرن‌دوم تا ششم بواسطه علما آریانا مخصوصاً علمای کـا بل ، کوهدامن ، پشاور و هـم چنین‌علمای هند ی دین بود ا در بین نژاد زرد منتشر گردید .

عروج فن گریکو بودیك : بعد از آنکه یونانیان در باختر مستقر شدند ، و از دیگر طرف در قرن سوم قبل المیلاد دین بودا وارد افغانستان شرقی و در اوائل قرن دوم قبل المیلاد از تیغهای هندوکش عبور ، و داخل افغانستان شمالی گردید ، بین «بودیزم» و «هلینیزم» تصادم واقع ، وازین مصادمه در صفحات دو طرفه هندوکش (باختر در شمال ـ کاپیسا و هده در جنوب) مخصوصاً صنعت ظریف گندارا «یا صنعت باختری» که بنام صنعت «یونان و هندی» (گریکو بودیك) نامیده میشود ، بمیان آمد در دوره کوشانی های آریانا این صنعت به منتهای مراتب کمال وجمال نمود رسیده ، هزاران مجسمه و تمثال بیاد گار آن دورهٔ مترقی با قیست ، این یادگار ها نه تنها در هیکل های جسیم وبی نظیر بامیان بلکه در بهترین قسمت های موزه کابل و موزه «گیمهٔ» پاریس دیده میشوند .

صنعت گریکو بودیك آریانا در قرن پنج و شش مسیحی با مبلغین و علما آریانا در ممالك چین شمالی «شانسی ـ هوها ن» نیز منتشر گردید ، و چون قوانین صنعت هیکل تراشی یونانی با مفکوره مذهبی بودائی تخمیر شده بود با تمام اسرار و معانی خوددر معابد مملکت ما حفظ می شد . چنانیکه در اروپا صنعت قدیم را رهبانان غربی و دولت بیزانس و صومعه های روما حفظ نمودند ، علمای وطن ما عین همین کار را در آسیا کردند ، و صنعت را با مذهب زنده نگهداشتند ، هر یك از راهبین وعلمای آریانا بر طبق قوانین اساسی هیکل تراشی در کشیدن تصویر و تراش هیکل مهارت

داشت ، پس با مسافرت اینهادر اراضی شرق آسیا این صنعت از افغانستان با قافله های تورکستان از راه «ختن ، تمشك، کوتچه ، تونن هوا نک» بطرف چین واقاصی شرق رهسپار گردیده عامل رنسانس یا ترقی صنعت شرق اقصی در قرون شش و هفت مسیحی بشمار رفت ، تصاویر دیواری تورکستان شرقی هیکل های تالو نک و لانکمن صنعت عصر خانوادهٔ شاهی تو به و تانگ، ودر اثر آن صنایع اولیهٔ ژاپان اینها همه بصورت مستقیم و غیرمستقیم در اثر نفوذ آن صنعتی بمیان آمده است که کانون نشیٔ مملکت آریانا بود .

کوشانی ها کوچك ـ کیداریها: چنانچه گفته شد در حوالی قرن

سوم میلادی (۲۲۰) امپراطوری عظیم کوشانی در آریانا سقوط نمود ، باین معنی که درصفحات شرقی افغانستان و ماوراى سند حکومت بدست نائب الحکومه های کوشانی و هندی افتاد ، در غرب آریانا نیز ولایات پارتیا وسیستان زیر تسلط ساسانی های فارس رفت ، معهذا در مرکز آریانا یعنی شمال و جنوب هندوکش هنوز دو حکومت کوچك کوشانی در باختر و کابل باقی ماند که «کوشانی های کوچك» خوانده می شوند .

اما حکومت کوچك کوشانی در ولایت باختر که بنام پادشاه معروفش حکومت «کیداری »نامیده میشود ، تقریباً نزدیك یك قرن دیگر در باختر دوام داشت : این حکومت کوچك از اوایل قرن سوم تا اواخر آن ، درمقابل تجاوز و نفوذ روز افزون دو قوت بزرگ طوائف یفتلی (که پسان شاهنشاهی مقتدر یفتل را در آریانا تشکیل نمودند) وحکومت ساسانی فارس . بکمال رشادت پایداری و مقاومت ، وقلمروسلطنت خودش را در مدت

هشتاد سال حفظ کرده اند (از ۲۲۰ تا ۳۰۰ میلادی) و هم درین راه در برابر فشار یفتلی ها ثبات و مقابل تجاوز ساسانی ها جنگهائی نموده اند وقتیکه فیروز پادشاه ساسانی مطالبه خراج از دولت کیداری نمود ، اینها نه پذیرفته و برای مقابله حاضر شدند .

مشهور ترین شاهان کیداری باختر «کیدارا» و پسرش (گنگها س) است که در حفظ حکومت کیداری در دورهٔ سقوط واضمحلال امپراطوری کوشانی و اقتدار دسنان شان رول مهمی بازی کرده اند ، در هر حال بعد از آنکه در اوائل قرن پنجم میلادی یفتلی ها وارد ولایت باختر شده و آنجارا اشغال نمودند، کیدارای دوم با دولت ساسانی جنگ کنان هندوکش را عبور و با کوشانی های حکمران کابل یکجا شد و باینصورت آخرین بقایای امپراطوری عظیم کوشان در شمال آریانا معدوم گردید .

و اما حکومت کوچک کوشانی در کابل که تا بامیان سلطنت می نمود ، بر خلاف دولت کوچک کیداری باختر ، با دشمنان قوی خود بنا کاررا به تدبیر و دوستی گذاشت نه شمشیر ، زیرا او نمیتوانست با قوتهای یفتلی ،ساسانی و گوپتا های هندی که از جهات ثلاثه شمال ، غرب وشرق او را تهدید می کردند به زور شمشیر متوسل شود ، در قرن چهارم (۳۵۰) پادشاه هند (سمودرا گپتا) با پادشاه کوشانی کابل که دارای لقب (پسر آسمان شاه شاهان) بود ، روابط نزدیک دوستانه و علایق تجارتی داشت. البته بعد از آنکه حکومت کوچک کوشانی باختر سقوطو کیدارای

دوم شاه باختر وارد کابل شده و به خویشاوندان خود پیوست ، روابط دوستانه کوشانی های کابل با حکومت هند بیشتر و محکم تر شد، چونکه خطر یفتلی‌ها بجنوب هندو کش نیز قریبتر شده میرفت ، و حکومت کابل مجبور بود در برابر ایشان حکومت هند را در دست داشته باشند ، همچنین در همان قرن ٤ هرمز دوم ساسانی دختر پادشاه کوشانی کابل را بزنی گرفته و خود را با ینخاندان منسوب نمود .

در هر حال تاریخ قرن سوم میلادی آریانا و کوشانی ها تاریك است ، اینقدر میتوان گفت حکومت کوچك کوشانی کابل تا قرن پنجم میلادی دوام کرده ، و بالاخره بدست یفتلی ها سقوط کرده است ، ولی بعد از آنکه کابل را بدست یفتل ها گذاشته اند خود در گوشه شمال ـ شرق آریانا (چترال و گلگت) پناهنده شده آنقدر صبر کردند تا امپراطوری یفاتلۀ آریانا مضمحل گردید ، آنوقت مجدداً بکابل وارد ، و حکومت آنجا را دردست گرفته اند .

باین ترتیب امپراطوری بزرگ کوشانی آریانا با بقایای کوچك خودش از بین رفت ،ولی جای آنرا مجدداً دولت مقتدر یفتلی آریانا پر نمود ،و باز یك شهنشاهی مقتدر و نظامی تشکیل داد که بر تمام هرج و مرج‌های اداری و تشتت و تفرقه ملی و همچنین بر نفوذ و تجاوز بیگانه ها خاتمه داد . نه تنها ساسانی ها و هندی هارا مغلوب و با جگذار دولت آریانا ساخت ، بلکه حدود امپراطوری آریانا را دوباره بوسعت قدیمش رساند (۱)

---

(۱) در تحریر این فصل ازتاریخ افغانستان طبع کابل سال ۱۳۲۵ شمسی تالیف مورخ فاضل ومعاصر افغانی احمدعلیخان کهزاداستفاده شده است .

دولـــت یفتلـــی افغانستـــان

در اواخر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم میلادی قدرت سیاسی امپراطوری کوشانی افغانستان قوس نزولی خود شرا پیموده و اخلاف اینها در ولایات شمالی و جنوبی هندو کش بطور امرا محلی زندگی میکردند . در غرب افغانستان ساسانی های فارس وضع تجاوز بخود گرفته ، و درشرق کوپتا های هند و ستان قوی شده بودند ، امرا محلی کوشانی در هند یکی پی دیگری از بین میرفتند و کیدار یها ی افغانستان شمالی از ولایت باختر در مقابل تجاوز ساسانی هـــا بطرف جنوب عقب می نشستند ، کیدار یهای کابل در حصص کوچکی میتوانستند موجود یت خود را حفظ کنند که دولت مقتـد ریفتلی افغانستان بمیان آمد .

یفتلی ها من حیث نژاد بقول اکثر مورخین شاخه از «یوچی » یا «کوشانی» بوده ولهذا جـزخانوادهٔ «هند واروپائی »محسوب و به کتله «سیتی» یا «تخاری »انتساب بهـم میر ســا ـ نند ، یفتلی ها بین سالهـــا ی ۳۸۵ ـ ۴۲۰ مسیحی در باختر افغانستان ظهـــور وبغرض تشکیل یك دولت قد علم کردند، چینی ها ایشانـــرا قـــبل از تشکیـل دولـت یفتلی شناخته و بنام «هوا» یا «هـــوا تـــو ن »و بعد از تشکیل دولـت «یتا = Yeta » یا «اپتا Epta » میخواندند، ودر علاقه کانتـــون چین باسم «یپتات Yiptat » ودرکوریابه نام «یپتل Yeptal » معروف بودند. نویسند گـــان بیزانس باهجه ورسم الخط خودشان

یفتلی ها را باسماء «افتهالی توی ـ او تهالی توی ـ نفتهالی توی ابنـ لوی یاد میکردند وبعضاً بایشان نامهای «لیکوی ـ اونوی ـ خونوی» هم دادند، فارسی ها یفتلی هـا را «هیطل» خوانده . و عربها این رسم را جمع عربی بسته «هیاطله» گفتند.

منابع آخری سانسکریت هنـد یفتلی ها را به اسم های «سیتـا ـ اونـا ـ شوتـه هـو نـا» یعنی «خارجی سفید پوست» یاد کردند در حالیکه در السنه عمده و ملی افغانستان یعنی پشتو و فارسـی «اتل» بمعنی پهلوان و «هیتال» بمعنی مرد قوی و دلیر بوده است. شك نیست نام اصلی یفتلی های افغانستان «اپتل» بوده وبعد ها به «افتل» و «یفتل» تحر یـف گردیده ، و تا امروز هـم بـنام یفتل علاقه های در بدخشان موجود و ساکن آن یفتلی خوانده میشوند. هر هرحال یفتلی ها طـائفـه بودند دارای جردهٔ سفید وحیات مـدنی و زبان از شاخـهٔ هند و اروپائی، اینطائفه جنگجو عبارت از یوچی های خورد بود ند کـه بعد از هجرت از « کـان سوی ـ چین» بغرب آسیا از بـرادران یوچی بزرگ خود در آ سیـا ی مرکزی جدا شده و مدتی درحوالی کو های تبت سکونت نمود ند ، و چنانچه یوچی های بزرگ ا زحوزه‌های تارم و سیحون و جیحون بـالاخـر ه وارد بـاختـر افغانستان شده و امپرا طـو ری کوشانی رادر افغانستا ن تاسیس کرده بودند ، یوچی ها صغیر نیز هـما ن را ه را تـعقیـب و بلاخـره در بـا خـتر دولت یفتلی را اعلان نمودند .

یفتلی ها در حدود سال ۴۲۰ مسیحی از راست بسوا حل چپ جیحون کشیده و در حدود ۴۲۵ مسیحی اولین پادشاه یفتلی د ر

تخارستا ن به لقب «ایتالیتو ـ یا ـ افتالیتو س» (یعنی رئیس) تاج شاهی بسر گذاشت ، و از همین‌وقت است که تا مدتی شا هـان یفتلی را منابع خارجی رویهمـرفته بنام ایتالیتو یا افتا لیتو س یاد نمودند . میتوان فهمید کـه قلمرو این پادشاه در دو طر فه جیحون از تخارستان تـا مـر وکشیده میشد ، یعنی ولایـا ت قـطغن و بـدخشان و بـلخ وسغدیانه داخل حوزه اقتدار ایـن پادشاه بود .

افتالیتـو : افتالیتو بمجـر دانتظام قلمرو خود برا ی قـطع کردن دست تجاوز ساسانی های فارس با دو صد وپنجاه هـزار عسکر از ولایت باختر بـخـطـ مرغاب بحرکت افتاد ، بهرام گور پادشاه مشهور ساسا نی فار س‌نیز بمقابله شتا فته در حوا لـی مرو الرود بهمر سیدند در ینجنگ‌قشو ن افتا لیتو مجبور بعقب نشینی و شکست گردیده . بهرام‌غنایم زیادی بدست آورد ، مگر جانشین افتا لیتو تـوانست د رآینده این انتقام را از یزد گر د دوم پسر و جا نشین بهـر ام در جنگی که بین طر فین وا قـع شد بگیرد بعد ازین جنگ که باز در نـواحی مـرغاب اتفاق افتاده بود پادشاه یفتلی افغا نستـا ن (مهر پور) توانست قسمةً اراضی غربی را که بهرام از بـا ختر تجزیه کرده بود مجدداً بـد ست آرد ، واین واقعه تقریباً در حدود نصف قرن پنجـم میلادی اتفا ق افتاد .

اخشنور : درحوالی ۴٦۰ مسیحی پادشاه مشهور یفتلی افغا نستان «اخشنور» که زمستان در بلـخ و تابستا ن در بدخشا ن اقـا مـت داشت طرح توحید تمام خاکها ی آریانای قـدیم را مـیر یخـت اخشنور که دامنه قلمرواو غر باً تا هرات میرسید ، بعد از کمـی با ار دوی قوی خویش باستقامت حدود شرقی کشور فارس حرکت کرد ، و فیروز پادشاه ساسا نی آن کشور بمقابله پیش آمـد د ر جنگ خونینی که در سر حـــدقلمرو این دو پادشاه بعمل آمد ، عسکر فارس شکسته و پـاد شا ه و پسرش قباد با دختر فیر و ز

اسیر پادشاه یفتلی گرد یـــد ، اخشنور درین مورد حقیقتاً بـــا دشمن ، تا جدار و اسیر خـــو دپادشا هـــانه رفتار و بـا احترام مقابله نمود ، فیروز شاه ساسانی بعد از آنکه در حضور تمام ارا‌ـ کین در بار یفتلی و ساسا نی درمقابل تخت اخشنور بخاك افتاده

طلب بخشا یش کرده بـــود درمذاکره قبول نمود که اگـــــــر بخشیده شود آینده را از حـــدودمعینه فارس تجاوز نخوا هـــد کرد ، و هم مبلغی بعنوان با ج و غرامات جنگ تادیه خـو ا هد کرد ، بعلاوه تاز مان ایفاء بوعده قباد پسر خودرادر در بار پادشاه

یفتلی یرغمل میگذارد ، اخشنوراین معاهده ر ا قبول و فیروز را مرخص کرد . فیروز نیزتعهدات خودرا عملی نمود ، و قباد پسر او پس از دو سال اقـا مت د ردربار اخشنور اجازهٔ عودت پدر‌ـ بار پدر یافت .

مگرفیروز ساسا نی بز و دی عهدی که در مقابل اردوی خود و یفتلی در پای مناره سر حـد ی بمقابل دولت یفتلی نمود بـــود فرا موش کرد ، و خواست انتقام چنان سر ا فکنده گی عظیـم و

تاریخی را مجدداً بـواسطه جنگ و خون بکشد لهذا مجدداً بااردوی فارس در حدود سال ٤٨٦ مسیحی عسکر بجانب افغانستا ن کشیـد و از جانب اخشنور در میـــدا ن جنگ پذیرا ئی گردید ، نتیجهٔ

این جنگ برای ایران خوب نبودزیر اتمام اردوی فارس شکسته و ریخته در حالت انهزام مـعدوم شدند و فیروز با ارا کین عمد ه

خویش در رزمگاه کشته گردید، لهذا تمام اراضی غربی و از دست رفته افغانستا ن مجدداً مسترد ، وکشور فارس بقبول تـا د یـه

باج مجبور گردید ، و باینصورت دولت یفتلی افغانستا ن توانست در مدت چیزی بیشتر از نیم قرن و چهار جنگ بزرگ دست تجاوز دولت فارس را قطع و د یـگـر موضوع جنگ با همسایه غر بی

را از بین بر دارد ، در طی ایـن مدت بود که نفوذ ساسانـی ا ز ولایات غربی و حوزه هیرمند و اقتدار دولت محلی کیدار ی ا ز کابلستان و ولایات شرق افغـانستان بر افتاده و جای هـمه را

در سر تا سر افغانستان دولت بزرگ یفتلی اشغال نمود، وقبایل مهمه یفتلی نیز در وادیهای جنوب هندو کش فرو ریخته ودر بسیاری نقاط سکونت اختیار نمودند که مهمترین ایشان همان قبیله زاولی در ولایت غزنی بود، و بعد ها مسکن آن ها بنام زاول و زابل معروف وپرورشگاه پهلوانان زیادی در تاریخ و داستانهای ملی افغانستان گردید، در همان دوره دولت یفتلی را فتوحات هندوستان نیز بیشتر در سایه همت سران همین قبیله باز گردید که مشهور ترین ایشان همان «تورامان» و «مهرا کولا» است.

در هر حال بعد از قتل فیروز ساسانی پسر بزرگش «بلاش» پادشاه کشور ضعیف ایران گردید و قباد برادر ش بدربار یفتلی افغانستان پناهنده شد، اخشنور دختر خود را که از خواهر قباد تولد شده بود به او داد. چندسال بعد بلاش در فارس خلع و قباد بکمك دولت یفتلی بسلطنت نشست و از ین بعد یعنی اواخر قرن پنجم میلادی دولت فارس محکوم نظر و امر افغانستان گردید مگر بواسطه تاخیری که در ادای باج با فغانستان واقع شد اخشنور یك بار دیگر عسکر بجانب فارس کشید، وقبادمجدداً اظهار تسلیم و انقیاد نمود که این اطاعت تا دوره خسرو اول فارسی طول کشید و در طول این دوره پادشاهان ایران چون بلاش، قباد و خسرو مسکوکات خود شانرا بغرض ادای باج با فغانستان در الفبای «کوشانو یفتلی» بضرب میرسا ندند، و الحاصل اخشنور مشهور پادشاه مدبر و بزرگ یفتلی بعد از آنکه توحیدادری وسیاسی افغانستان را تامین، و دشمنان خارجی را مقهور و قرای بزرگ عسکری تشکیل ـ و قشله های عمده از قبیل چهارلی باد غیس وبامیان تعمیر و در نتیجه اساس امپراطوری یفتلی را تحکیم نموده بود در اوائل قرن پنجم مسیحی از دنیا گذشت.

تورامانا : تورامانا منسوب بقبیله زاولی یفتل واز سرداران

اخشنور بود ، وقتی که اینشخص بحیث پادشاه افغانستان شناخته شد در صدد بر آمد که امپراطوری «گوپتای» هندو ستا ن را مثل امپرا طوری ساسانی ایرا ن درعوض اخشنوراز بین بـرد ازه لهذا بحملات سهمناك خود آغـاز کرد و تا جائیکه معلوم میشو د اس الحر کات او «ساکالا=سیالکوت» بود و فتوحات او بر ضد «سکاند ا گوپتا» تا قلب هـنـد کشیده شد . کتیبه های تورامانا نیز از علاقه‌های «سکر» «کورا»«گوالیار» بدست آمده کـه د ر آن خویشرا «تور ا مانا مهارا جاشاه زابلی » خوانده است .

مهی ر ا کولا: مهیرا کـو لاپسر تورا مانا و جانشین اوست که فتوحات پدررا در هند تعقیب و کشمیر را نیز الحاق نـمود ، بلخ پایخت مهرا کولا و سیـالکوت پـایتخت عسکری او د ر هند بشمار میرفت ، مهرا کو لاتوانسته بود اقتدار گوپتا ها ی امپرا طور هند ر ا در هم شکسته و ایشانرا در حکومات کـو چك تابع تقسیم نمود ، اما امراکوچك هند این ذلت را فراموش نکرده در صدد اتحادومقابله با امپرا طوریفتلی برآمدند اینست که‌جنگهای متعددی بین طرفین واقع و همه‌در نتیجه بنفع مهرا کولا تـما م می شد، تابالاخره در سال ۵۲۸ مسیحی دریکی ازجنگهای بزرگ مهیرا کولا مغلوب گردید و ازین بعد بتدر یـج نفوذ امپرا طوری یفتلی در متصرفات هندو ستا ن ضعیف گردیده‌میرفت ، مخصوصا وقـتی کـه بعد ا ز سـا ل ۵٤۰ مسیحی مهیرا کولا چشم از جهان بست و سقوط امپرا طوری یفتلی‌را در هندو ستان تکمیل نـمود و در داخلـه افغانستا ن را د رحـکوما ت متعدده یفتلی بـرای قبول سیستم ملوك الطوا ئفـی‌حاضر ساخت .

ملوك الطوائفی در افغانستان‌و نفوذ اجانـب : بعد از فـو ت مهیراکولا حکام متعدده یفتلی که‌در افغانستان‌مقرر بودند بتدریج مناطـق حکمرانی خود شا نـر ا بحیث‌امارتهای کوچك ومستقلی‌در آوردندو علاقه های شمال‌وجنوب‌هندو کش چون بدخشان ، غر–

جستان ، بادغیس ، جالغوری ، بامیان ، و کاپیسا وغیره هر یک مرکز حکمران مستقل و دارای سکه و نام و نشان گردید ، چنانچه مسکوکات منسوب به یفتلی ها ، پنکی ملکان ، شیرها و شارها این نظر را ظاهر مینماید ، بعدها بزرگترین این حکومات محلی د احکومت کاپیسا تشکیل مینمود ، که بقایای کوشانی های خورد یا کیدار یها ی که قبلاً حکومت را گذاشته و در کوهستانات مشرقی مملکت پناهنده شده بودند ، بعد از سقوط مرکزیت امپراطوری یفتلی مجدداً عودت و اینحکومت را در کاپیسا تاسیس نمودند ، در هر حال این حکومات محلی افغانستان بود که در طول قرون از قرن شش تا اوایل قرن یازده مسیحی در شمال و جنوب هندوکش بمقابل تورك ، ساسانی ، عرب قدم بقدم جنگیده وپس پاشده میرفتند، تا بالاخره دولتهای صفاری وغزنوی افغانستان بمیان آمده و یکان یکان اینها ترا در آخرین ولایات شرقی افغانستان از بین بردند .

نفوذ تورکان غربی و ساسانی در افغانستان : بعد از مرگ

مهیرا کولا شهنشاه مقتدر یفتلی افغانستان دولت یفتلی رو بضعف میرفت ، و در شمال و غرب مملکت دولتهای تورکی وساسانی قوت میگرفت ، باینمعنی که دولت تورك در سایه اقتدار و شخصیت «استامی» نام که سلزبول یا دیزابول هم خوانده میشد از دریاچه بلکاش تا حدود پامیر بسط یافته و خان مذکور که با مملکت آریانا مماس شده بودمیخواست ولایات سغدیانه و باختر را نیز اشغال کند ، و از دیگر طرف پادشاه لایق ساسانی خسروانو شیروان که اسلاف او زیر تهدید دایمی امپراطوری یفتلی افغانستان زندگی کرده بودند بی میل نبود که انتقامی از بقایای ایندولت کشیده باشد ، پس خان تورك و شاه ساسانی بزودی باهم ساخته و متحداً بغرض اضمحلال دولت یفتلی افغانستان داخل اقدامات سیاسی و نظامی گردیدند ، در نتیجه این اقدام در سال ٥٦٦ مسیحی دولت یفتلی

افغانستان در شمال هندو کش مغلوب وماوراء النهر یعنی سواحل راست جیحون با شهر های مشهور سغدیانه چون تاشکند و سمرقند وغیره در دست تورکان افتاد وساسانی ها نیز از ولایت اپارتیا تا باختر در شمال هندو کـو ه نفوذ نمودند ، و یفتلی هـا ی پراگنده در کوهستا نـا ت بد خشـان ، غر جستـان ، و جـیر ستا ن ، بـاد غیس و بامیان متفرق گردیدند . مگر بعد از تقسیم ولایات شما لـی افغانستا ن بزود ی بین تورك و ساسانی در سر مسایل را هـای تجارتی افغانستا ن (راه ابریشم) بهم خورده ، دیزابول بدولت روم شرقی بغرض جنگ با سا سا نی داخل مفاهمه شد ولی این مفاهمه تادیزابول زنده بود بجائی نرسید ، مگر بعد از دیزابـول پسرش تار دو خان در اوایـل قـرن هفتم به تنها ئی در برابر ساسانی ها داخل عملیا ت نظامی شد و در نتیجه توانست در سوا حـل چپ امو ولایات تخار ستا ن و باختر را ازساسا نی ها هنوز ع وبه قلمرو خود الحاق نماید،سا ـ سانی ها هم بهمان ولایت شمـا لغربی افغا نستان کـه گرفتـه بودنـد قانع شدنـد ، تورکهـا بعداز نفوذ در تخارستان و با ـ ختـر ایـن ولایـات را کـه در تحـت اداره ۲۷ حکومت محلی اداره می شد بطور یتول بیکنفر خانی می سپرد کـه پایتخت او شهر قدیم قندز بود، گرچه اصلاً شهر بلخ نسبت بـه قندز بیشتر اهمیت علمی ومدنی داشت .

در هر حال خانهای تور کا ن غربی تا اواسط قرن هشتم مسیحی (۷۵٦) باین نفوذ خویش درشمال افغانستا ن دوام داده توانستند، و امرا تورکی این سلسله است که در تاریخ بنام «تگین» شاهی یا «تجن شاهی» یاد شده اند .

در طول مدت استیلای پیغـو های تورکی غربی در ولایـا ت شمالی هندوکش و تسلط ساسانی های فارس در ولایا ت شمالغرب و مغربی افغانستان هنوز احترا م استقلال داخلی امرا محلی افغا ـ نستان محفوظ بود ، بعلا و ه درجنوب هندوکش حکو مت محلی

کاپیسا و کابلستان مستقر ، وروز بروز بقوت خود می افزود، مخصوصاً ازوقتیکه از یک طرف پیغو های تورکان غربی وخاقانهای تورکان شرقی بین خود افتاده و از دیگر طرف تحت فشار و قدرت دولت تانگهای چین قرار گرفته بودند ، و همچنان دولت ساسانی فارس با نیروی فداکار غرب دست و گریبان گردید ، این وقایع بمنفعت دولتهای محلی افغانستان در حصص اشغال شده وآزاد مملکت تمام می شد، خاصه در مورد دولت محلی «رتبیل‌شاهان» کابلستان که از جنوب هندوکش تا نشیب های چپ‌سند در شرق و حوزه هامون و هلمند در غرب کشیده‌می‌شد ، وبسیاری از امرا محلی در داخله اینمدار بزرگ بدور ایندولت میچرخید.

دولت کابلستان

چنانچه گفتیم بعد از سقوط‌امپراطوری یفتلی افغانستان‌و دراز شدن دست تسلط دولت تورکان غربی‌آسیای مرکزی و دولت‌ساسانی فارس در ولایات‌شمالی هندوکش و غرب مملکت سران کشور در هر منطقه برای تحکیم تشکیلات حکومات محلی قد علم کرده و سعی در حفظ‌منطقه و استقلال خود نموده‌اند ، چنانچه ولایات متصرفه تورکهادر تخارستان و باختر بواسط ۲۷ حکومت محلی اداره می‌شد که‌مرکز همه حکومت تورکی قندز بود ، همچنان ولایات متصرفی‌ساسانی در غرب مملکت یکعده حکومات محلی داخلی را شامل بود که قرنها دوام نمودند ، و اما درجنوب هندوکش بزرگترین‌و مستقل ترین حکومت داخلی قرار داشت که مرکز آن شهر کاپیسا یعنی بگرام و شهر کابل قدیم بود ، این حکومت بر یکعده حکومات محلی دیگری نیز سیادت داشت که در مرکز وصفحات شرق و حوزه هلمند پراگنده بودند ، در هر حال‌از اسنا اینحکومات محلی افغانستان منابع چینی و عربی ومسکوکات حکایت میکنند که مهمترین اینها دولت کابلشاهان و حکومات محلی

بد خشان ، غرجستان، بامیان، گنند ا را ، بـاد غیس، مـر و، هـرات ، سیستـان ،خوارزم ، زابلستان و دهای دیگر است که از قرن شش تا قـر ن دهم مسیحی یعنی ظهور دو لت غزنوی افغانستا ن بتفاریق درهر کنج و کنار مملکت به اسما متعدد و ادیان مختلف حفظ موجودیت کرده اند .

واما دولت کابلشاه هـان: توسط حکمداران محلی «گوشائی یفتلی» موسوم به «رتبیل ها »و باز خانواده «رایان کابلی» در صفحات جنوب هندو کش درنقطه مقا بـل متصرفا ت تور ك و ساسا نی مستقلانه اداره شد ،و چراغ ثقافت و کلتور قد یـم افغا نستا ن را قرن هادر بر ا برصرصر حوادث و تر کتاز اجانب روشن نگهداشت، این حکو مـت قـد یـم کـه بـطو ر مستقیم از احتر ا صـا ت تـو ر ك و چین و ساسا نی خود شر ا به تدبیر محفوظ داشته بود متجا وز از یك قرن دیگر موجودیت خود شرا در برابر سیلاب عرب بـاشمشیر محا فظه نمود ، حکو مت کابلستا ن از مرکز بـگرام وکابل درصفحات ولایت شرقی افغا ـ نستا ن تالب دریای سند برجمیع ولایات جلال‌آباد، لغمان ،پشاور، وزیر ستان و دیره جات ، و درصفحات‌غربی برولایات زابلستان وغزنی و قند هار و زمین دا ور و بست تاسیستا ن و فراه و از دیگر طرف از نشیب سلسله‌جبال‌هند و کش تا ولایت هزاره‌جا ت امروزه فرمان میداد ، حکمرانان کابلستان که بتقلید کتب غـرب ما آنها را بلقب «رتبیل ها» مـی‌شناسیم و تا قرن سوم هجـر ی مقارن ظهور دولـت صـفا ر ي افغانستا ن دوام کرده اند، تاریخ مفصلی ندارند که چند نفر و بچه اسمی سلطنت کرده اند، جزا ـ نیکه در طول دو قـرن از کـا ر نامها ی نظامی آنها در بـرا بـر سیلاب هجوم عرب بکمال سیاست و رشاد ت مـی دانیم . بـعلاو ه هیون تسا نـگ زایـر چینی شخصیت و مقام و قوت و جلال حکمدار کابلستان را بما معر فی می کند ، و طوریکه ابوریحان ـ

پیرولی و هم «وون ، کا نک» حکمران نسب خویشتن را به کانیشکای مشهور پادشاه کوشانی افغانستان درست میکردند ، در هر حال رتبیل های کابلستان نفوذ تورکهای قندیز را ابداً از شاخه های مرتفع هند و کشی باینطرف جواز دخول نداده ، و وقتی هم که امپراطوری چین در اثر غلبه نظامی بر دولتهای تورکی شرقی و غربی نفوذ خودش را در آسیای مرکزی و ماوراء النهر قایم و در تخارستان سلطه سیاسی خود فرایهن نمود ، رتبیل ها محض از ترس خطر پیشرفت غرب در کابلستان روابط سیاسی ودوستانه با دولت چین بر قرار نمود، این روابط گرچه ظاهر آشکل حمایت دولت چین را در کابلستان داشت ولی وارد مرحله عمل نگردیده تنها منحصر به تشریفات و مراسم دفتری وارسال فرامین و مکاتیب بود و بس . فقط این دولت مسلمان صفاری افغانستان بود که در سال ۲۵۸ هجری کابل را فتح و سلسله قدیم رتبیل شاهان را منقرض نمود ، گرچه بعد از سقوط دولت صفاری مجددا دولت «رایان کابلستان» که از وزار دولت رتبیل شاهان بودند بمیان آمده و تا استقرار دولت غزنوی در کابلستان دوام نمودند و «کالار ، اسپالاتی ، سمانتا ،کمالو ، بهیما،جیپال ،انندپال،تا رو جانا پال » از مشاهیر حکمرانان این سلسله بر همنی مذهب است که از کابلستان بطرف شرق تا چترال و یاسین وگلگت و سیلاس و کشمیر فرمان میدادند.

« نفوذ دولت چین »

بعد از انکه توکیو ها یاترک ها به تشکیل دولت های شرقی و غربی در آسیا پرداخته یکی در «ار غون» ودیگری در «ایسک قول» مرکز اختیار ، و دامنه نفوذ خود شان را از مانچور یا تا افغانستان منبسط نمودند،در چین وضعی جدید بمیان آمده وخاندان سوی و تانک در آنجاظهور و به توحید مملکت متوجه گردید از دیگر طرف بین خاقان های تورکان شرقی و یبغوهای

تور کان غربی که در افغا نستان‌شمالی هم مسلط شده بـود لـذ رقابت و نفاق پیدا شد ، زیـر ا «تاردو» یبغوی تور کان غـربی هم لقب خاقان اختیار کرد ، بعداز مرگ تار دو تور کان غر بی بدو حصه‌منقسم‌و یکی درتاشکندو دیگری در ایلی تمرکز گرفت، یا نگ تی پاد شاه دومین خاندان‌سوی چین دسته‌اولی را بر دومی تحریك و این آخری را به تسلیم‌بدر بار چین وادار نمود امپرا ـ طوری تسانگ هم بعد ها تـوانست تورکان شرقی را از بـین برداشته متوجه تور کان غر بـی‌شود بالاخره امپراطورتوانست تا سال ۶۴۹ مسیحی نفوذ خود شرادر اطراف پامیر وماوراء النهـر برساند ، سری منکلاخان تورکی‌قندز ـتخار ستان نیز که اقتدار اسلاف خود شرا باخته و اینك بامخالفت یکی ازامرامحلی دره‌های هندو کش مواجه بود بنا چـا ردست توسل بدربار «کا او سن‌ـ چه» امپر اطور چین دراز و حمایت چین را قبو لکرد اخلاف این خان قندز (سری منکلا) خانها ی‌دیگر قندز که ایشانرا بعضـی مورخین بنام تکین شاهی یـا تجن شاهی میشنا سند ، نیز زیر حمایت چین بودند ، و هـم احتمال میدهند که شاخه از ینها بکندهارا کشیده در آنجا حکومت‌محلی تشکیل و باز حمایت دولت چین را قبول کردند .

اوضاع اجتماعـی افغانستان

بعد از زوال امپرا طوری کـوشانی افغانستا ن بتدریج تهذیب و تمدن قدیم افغا نستا ن رو به‌نزول ، نهاد ، زیرا دولت یفتلی افغانستا ن بیشتر یك حکو مت‌نظامی بوده واغلباً مصروف جدال با ممالك فارس و هندو ستا ن ولهذا از حفظ و ترمیم و پیشبر د علمی و مدنی مملکت قاصر برد ، بعد از سقوط ایند ولت اوضا ع اجتماعی کشور بدتر گـردیـد ،تورکان خشن در ولایات شما لی افغانستا ن چـون تخار ستان و باختر سوای حکمرالی د لچسپی به تمدن نداشتند و در ولا یـات‌غربی افغانستا ن ساسانی هاهم بدون اخذ باج و خراج کار عمده‌نکردند ، و افغا نستا ن از تمدن

ساسانی با آنکه بیشتر جنبه مصنوعی داشت چندا ن استفاده نه نمود ، در بقیه حصص مملکت چون جنوب هندو کش و مر کز و ولایات شرقی و جنوبی هم که امرا محلی و دولت کابلستان قرار داشته در زیر تاثیرات ادیان و مذاهب و السنه مختلفه آهنگ و انسجام واحدی را در تهذیب و تمدن و علم و صنعت از دست داده ، در امور ذوقی و مادی بخطوط جداگانه در راه افتادند .
و این انحطاط تدریجی تا ظهور و نفوذ دین اسلام در افغانستان که حکم یك انقلاب بزرگ اجتماعی را داشت کشیده شد ، در ین دوره انحطاط تدریجی اجتماعی افغانستان در نصف غربی مملکت ـ در خطی که از بلخ بقندهار کشیده شود ـ بیشتر دیانت قدیم زرتشتی معمول بود ، و در نصف شرقی اینخط دین بودائی عمومیت داشت ،طوریکه بسیاری مردم از باختر و تخارستان گرفته تا بامیان پیرو طریقه کوچك نجات «هنایانا» و اکثر خلق در کاپیسا وحصص شرقی پیروان طریقه بزرگ «مهایانا» و یا پیرو هر دوطریقه بوده ، و از کاپیسا ببعد در حصص شرقی و جنوبی و غربی برهمن های آفتاب پرست و شیوائی ها هم بکثرت دیده میشدند ، هیوان تسنگ زایر چینی در خط مسافرت خود درافغانستان ده معبد بودائی و صد هاراهب وروحانی در قندز، صد معبد بودائی و سه صدراهب در بلخ و چندین معبدبودائی با چندین هزار راهب و روحانی در بامیان ، صد معبد بودائی و ششهزار راهب در کاپیسا و همچنین صد معبد شیوائی و هزار راهب شیوائی و برهمنی در آنجا، و ده معبد بودائی و چند صد روحانی با چند بیست معابد برهمنی و شیوائی در لغمان ، و هزار معبد بودائی و صد معبد برهمنی در گندها را ، با رونق حیات

مذهبی دیده است . مشهور ترین این معابد بزرگ و محتشم معبد
نو بهار بلخ ، معبد شالو کـیـه کاپیسا ، معبد شاه بهار در غرب
چار یکار ، و امثال آن در جلال آباد و پشاور وغیره بود ، که از
آنجمله در معابد بلخ ، بـامیان ، بگرام و هده اشیا قیمتی مذ هبی
از قبیـل دندان بودا ،جاور ب بودا ، کچکول و یلان را هبی ،
پارچه جمجمه بودا. موی سـر بودا ها و چوب دست بودا وغیره
موجود بـود ، همچنین علما ء بزرگ و معظمی درین منا طـق
افغانستا ن حیات بسر میبردند، که از آنجمله هیوان تسنگ چینی
از اسما «دهرمه سینا» باشند ۀ قندز که ملقب به استاد قوا نین
مذهبی بود ، و «پراجنا کارا»سر حلقه راهبین و دانشمندان بلـخ
و «آریا داسـه» و«آریا سنا» د انشمندان بامیان ، و «منو جنا-
کـوشه» «و آریا ورمـه » و«گنو بهه دره» علمای نامی کاپیسا
ذکر میکنند.ر و یهمرفته میتوان فهمید که با انحطا ط تدر یجـی
اجتماعی آنروزه افغا نستان بازرند گـانی مذهبی و جا معه علما
و دانشمندا ن افغانستا ن رونق قدیم خودرا از دست نداده هنوز
مشغو ل تحصیل و تدریس علو م مذهبی و دارای رتبه و مقام عالی
بودند .

فصل دوم

خراسان

اوضاع خراسان مقارن ظهور اسلام: درقرن ششم میلادی امپراطوری یفتلی افغانستان سقوط کرد ، و دست تسلط امپراطوری ساسانی فارس و تورکان نوخاسته ماورا النهر و متعاقبا امپراطوری چین در شرق شمالی و صفحات شمال و شمال غرب افغانستان دراز گردید ، دربقیه کشور ملوک الطوائفی ظهور و امرا متعدد محلی روی کار آمدند ، این تجزیه و تقسیم سیاسی افغانستان با تعدد السنه وادیان مختلفه چون دسته جات زبانهای باختری ، سانسکریت و پراکریت ها یش ، و لغات اجنبی تورکی ، چینی وغیره بادین زرتشتی ، بودائی ، برهمنی ، هندوئی وغیره یکجا شده ملت افغانستان را در مرور یك قرن بطرف وادی تفرقه و تشتت سوق می نمود ، از دیگر طرف عدم مرکزیت ادارهٔ سیاسی سبب فقدان قوهٔ مدافعهٔ اقتصادی گردیده تغیرات اخلاقی و مدنی شروع گردید ، سران ملت و مملکت نیز از طرد دشمنان قویه و نجات مملکت مایوس بود ه افغانستان بحران سیاسی را تا قرن هفتم میلادی عبور میکرد ، در چنین وقتی بود که دین اسلام ظهور و توسط قشون عرب در افغانستان نفوذ کرده در شئون اجتماعی کشور انقلاب بزرگ ایجاد کرد.

ظهور و نفوذ اسلام در افغانستان : در قرن هفتم هنگامیکه تمدن قدیم عالم آنکه از منبع یونان سرچشمه گرفته بودروبه

انحطاط داشت و امپرا طــوری روم دستخوش تجزیــه و فساد گردیده بود ، ایتالیا جلال سابق را ازدست داده واسپانیا نـظم و آبادی خودشرا باخته. والحاصل قسمت بزرگی از اروپا گرفتار تسلط طوائف بربر بود ، در آسیا نیز امپرا طــوری فــارس راه اضمحلال پیموده وکشور پهنا ورچین وهند در زیر جبروت امپرا-طوری آسمانی وملوك الطوا ئفــی کو فته میشد. همچنین درافریقا کشور مصر مبتلاء ظلم و جهـــل بوده ودر بیشتر ین حصص روی زمین فقر وقساوت ، ظلم وجهـل حکومت میکرد ، از بر اعظم امریکا هم خبری واثری دردست نبود ، در چنین وقتی در گوشه ازجزیره نمای گرم وخشـك عر بستـــا ن حضرت پیغمبر اسلام معبو ث و قرآن کریم نازل و دین اسلام ظهور نمود و بزودی چندین میلیون نفوس عرب که بمقتضای تــا ثــیرا ت اقلیمی استعداد ترقی در امــور جنگ وادب هردو داشتند دورهم جمع آمده وبرای پیشبرد اصول اسلا م کــــــه بــر بنا ءتــوحید ، آزاد ی ، مساوا ت و عدالت قرار داشت کمر بسته ،ایثار و فداکار ی ر ا در یــن راه وظیفهٔ دینی خــو یــش پنداشتند ، اینست که درمقابله با اردو های دو امپر ا طــوری بزرگ جهان (روم شرقی وفار-س) فاتح و مظفر گردیدند ، درده ، دواز ده سال بیرق اسلامی بر فراز د مشق و مــدا ئـــن افراخته شد ، و در یك قــر ن طوفان فتوحا ت اسلام از پشت دیوار های قسطنطنیه تــا کنا ر اطلس و از آبشار های نیل تــا دریای قزوین پیشر فت ، و د و صد هزار عسکر بی نظیر و یك هزار و دوصد کشتی عــر ب از سواحل بحیرهٔ خزر و سیاه تـــا بحر عرب و عمان و از کــنار ه اسپانیا تا فرغانه جولان وآبهای مدیترانه را شگافتند .

در سال (۲۲) هجری امپر اطوری ساسا نی فارس از پــا در افتاد و یزد گرد پادشاه آن کشور در افغا نستا ن پنا هــنده شد . سپاه عرب به تعقیب او پرداخت و افغانیا ن راه را باز گذاشتند، زیرا میخواستند دشمن دیر ینــه را بدستیار ی مهمان تازه از پــا

در آورند اینست که یزد گرد باقوای ترك در جنگ مرو ا ز
قشون اسلام شکست خورد و پسان امپرا طوری چین از امداد
پادشاه ساسانی دست باز کشید، افغانها هم فرصت را از دست
نداده در سال ۳۱ هجری یزدگرد را در مرو بکشتند ، وباین
ترتیب مملکت را از استیلای هرسه قوت ساسانی ، ترکی و
چینی نجات بخشیدند ، ولی درعوض حریف قوی وجدیدی پیدا
کردند که قشون فاتح و باایمان و افسران زبر دستی در اختیار
خود داشت تا زمانیکه افغانها یزدگرد را از میانه برداشتند
قشون عرب درتحت قیادت افسران ناموری چون احنف ، سهل ،
عبدالله ، عاصم ، حکم و ساریه از جنوب شرق بحیره خزر تا
بحر عمان در افغانستان ریخته و بلاد مشهوری چون مرو ،
نیشاپور ، کرمان ، زرنج وغیره را در دست داشتند و اینك
ستون عرب در خط هرات وبلخ حرکت میکرد ، اما افغانها مجال
نداده در سال ۳۱ یزدگرد را کشتند ودر سال ۳۲ به سرداری
قارن هراتی در مرکز عربی نیشاپور حمله کردند ، قارن
این شهر «نیشاپور» را اشغال ، و مردم نائب ربیع بن زیاد را
از سیستان راندند . و باین ترتیب جنگ های جدی عرب
و افغان آغاز یافته در صد سال طول کشید تا بالاخره به فتح
افغان و استقلال مملکت انجام یافت . در هر حال عرب ها جدیت
و اهمیت مسئله را درك نموده و فریب فتوحات نخستین خود
شان را در افغانستان نخوردند. قشون اسلام پیشرفت بطی ولی
دائمی خودشان را تعقیب کردند، و بزودی قارن هراتی را در یك
جنگ شبانه از بین بردند. افغان‌ها در سال ۳۷ هجری مجدداً به
فعالیت آغاز و در سرحدات نیشاپور در وازهٔ خراسان را
بررخ اعراب بستند . و حکام ایشان را دیگر راه ندادند . در
سال ٤٧ هجری خلافت راشده اسلامی به امپراطوری اموی
عربی انتقال یافته و ستوقیات عرب در افغانستان فزونی
گرفت ، و حکم بن عمرو غفاری امیر عربی خراسان گرچه در
جنگ غور ناکام شد اما توانست مرکز عرب را از نیشاپور بیك

قدم بیشتر در مرو قایم نماید . در سال ۵۱ هجری پنجاه هزار عرب با آل و عیال خویشتن وارد خراسان شمالی گردیده و برای دایم مقیم گردیدند و باین صورت ریشهٔ خویش را ،در افغانستان فرو بردند معهذا نفوذ نظامی و سیاسی ایشان بطور مستقیم هنوز محدود به نیشاپور و مرو بوده ، سایر ولایات افغانی در زیر ادارهٔ حکام محلی قرار داشتند . در سال ٦١ هجری سران محلی کشور که بحملات تا هنگام ضد عرب می پرداختند ،در یکی از شهرهای خوارزم بهجوم شدید مهلب افسر اعزامی سلم بن زیاد حاکم عربی خراسان دچار شدند ، و متعاقباً انقلابات ملی در هر گوشه و کنار مشتعل گردید . در سال ٦٥ هجری افغانها توانستند استقلال مناطق تحت نفوذ عرب را تحت قیادت عبدالله حازم حاکم عربی خویش اعلام نمایند. در سال ۷۲ هجری این اعلان استقلال توسط بکیر بن و شاح حاکم دیگر و عربی خراسان تجدید شد اما هیچکدام دوامی نکرده و بجائی نرسید . در سال ۷۷ هجری امیه حاکم عربی خراسان به شهر بلخ سوقیات نمود ، ولی مدافعهٔ مردم او را منهزماً بمراجعت و قناعت به مرو مجبور نمود. پایتخت دمشق از مدافعهٔ طولانی افغانستان خسته شده و برای یك رو یه کردن کار مشهور ترین افسر خویش قتیبه را با عسکر مکمل در افغانستان سوق نمود ، این شخص مدتی مجبور بود با سرداران ملی دست و پنجه نرم نماید . گر چه قتیبه توانست حکمرانان بومی بدخشان، بلخ ، میمنه ، شبرغان و حتی مردی چون نیزك باد غیسی را مغلوب، و حکام کابلستان و خوارزم را به ادای باج محکوم و شهر فاریاب را آتش زده و هزاران نفر مدافع کشور را معدوم نماید ، معهذا خودش در اثر یك انقلاب عسکری عرب و ملی خراسان کشته شد ، و بعد از و سرداران عرب که دارای پنجاه و سه هزار مرد جنگی در خراسان مفتوحه بودند کار مهمی در

افغانستان انجام نداده و بیشتر مصروف ماوراء النهر شدند ، حتی اسد حاکم معروف عربی افغانستان مفتوحه نیز در سوقیات ولایت غور دو بار ناکام گردید ، هم چنان هژده هزار عسکر اعزامی عرب در ولایت تخارستان در سال ۱۱۳ هجری از احراز موقفیت محکمی عاجز آمد ، پس در نتیجهٔ یک قرن سعی ومجاهدات نظامی و سیاسی باز نفوذ مستقیم عرب در ولایات نیشاپور و مرو محدود دمانده ، بقیه حکام کشور یا بکلی آزاد و مستقل ، و یا با عرب داخل قرار دادی بوده و به ادای باجی اکتفا می نمودند .

عربها قبلاً محاذ جنگ را در افغانستان به جبهات مختلفی تقسیم کرده بودند، شمال کشور بعنوان خراسان زیر ادارهٔ حکام و قوماندان های جدا گانه اداره می شد، وغرب و جنوب کشور از کرمان تا سیستان و بلوچستان به قوماندانی و حکومت علیحدهٔ تعلقداشت که باکابل نیز رزم می دادند ، در قسمت جنوب شرقی (ولایت سند) ادارهٔ نظامی و ملکی مخصوصی قایم نمودند ، و لی در تمام این جهات ثلاثه عربها نتیجهٔ تقریباً مشابه گرفتند ، مثلاً در جبهه غرب و جنوب افسران نامور عرب چون :ـ سهل بن عدی ، عبدالله بن غسان ، عاصم بن عمر ، حکم بن عمر ، مجاشع بن مسعود ، ربیع بن زیاد ، عبدالرحمن بن سمره و امثالهم همه با مدافعات جدی اهالی افغانستان دچار ، و گر چه اینها کرمان ، زرنج و مکران را اشغال نمودند، معهذا ایشان و اخلاف آنها چون :عبدالله ، عباد ، یزید ، بوعبیده ، عبدالعزیز ،عبد الله، عبیدالله بن ابی بکره و عبدالرحمن بن اشعث همه مثل قتیبه مشهور در نبرد نظامی و سیاسی مقابل کابلستان ناکام گردیدند، و با قبول تلفات جانی و مالی فقط گاهی با خذ خراجی موفق شدند و بس ، این است که بالاخره از کابلستان منصرف و به سیستان قانع گردیدند ، ولی

در انجا هم نفسی با سترا حت نکشیدند و برای دائم گر فتار انقلابات محلی بودند ، در جبهه‌سوم یعنی سند گر چه هجوم های اول و دوم عرب از راه بحر ناکام ماند ، ولی در حمله سوم محمد بن قاسم ثقفی افسر جوان و معروف عرب سند و ملتان در سال ۹۳ هجری یکجا در دست قشون اسلام افتاد ، معهذا اهالی بسیاردیر مطیع شما ند ند . واخلاف محمد بن قاسم چون حبیب بن مهلب ، عمرو بن مسلم وغیره گرفتار جنگهای سختی گردیدند ، جنگ قندابیل از مشاهیراین رزم ها ست که از دری خلیفه یزید بن عبدالملك در آن کشته بسیار داد ، همچنین جنید بن عبدالرحمن و حکم بن عوانه حکام عربی سند مکرراً با جنگهای مردم دچار گردیدند .

باین ترتیب از سال (۲۳) تا (۱۲۹) هجری در مدت یکصد سال بین عرب و افغان نبردسیاسی و نظامی دوام داشت ، گر چه عربها نتوانستند در طول این مدت تمام افغانستان رااشغال کنند ، اما افغانها هم موفق به تخلیص حصصیکه عرب ها اشغال کرده بودند نگرد یدند ، زیرا قوایی ملی مشتت ، وولایات در ملوك الطوا یفی منقسم و لهذا مرکزیت اداری و نظامی مفقود بود و فعالیت انفرادی قوم در برابر یك امپرا طوری معظمی که قسمت بزرگی از روی زمین رادر دست داشت نمیتوانست بجائی رسد .

اینست که بالاخره افغا نها به‌نقطهٔ حساس تماس کردند و مردی از میان آنها بر خا ست که تمام این معایب را میخوا ست از بین بر دارد .

ابومسلم خراسا نی : ابومسلم در شباب قدم در خط سیاست گذاشت ، عقل سر شار و عزم قوی او سبب شد که بسرعت مرکز و محور فعالیت های ملی قرار گیرد ، او با حزب سری بنی عباس که دشمن خونی سلسله بنی امیه بودند تماس حاصل و نام خانواده آنها را که منسوب به آل حضرت پیغمبر اسلام بودند آلهٔ اجرای منظور سیاسی خود قرار داده ، و بلا فاصله از

ولایات مختلفه افغانستان اسلامی چون هرات ، پوشنگ ، مرغاب ، مرو ، نسا ، ابیورد ، طوس ، سرخس ، بلخ ، چغانیان ، غور ، تخارستان وغیره در حدود صد هزار عسکر داوطلب جمع و بالقب شهنشاه امارت خود شرا در سال ۱۲۹ هجری ، با خلع امپراطوری بنی امیه یکجا اعلان کرد ، سپاه ابو مسلم بیشتر سواره و قسماً خر سوار و دارای بیرق سیاه و اکثراً لباس سیاه بودند ، ابو مسلم چون نمیتوانست نظر به ذهنیت آن روز عالم اسلام خلافت اسلامی را برای خویش ادعا کند لابد سلسله عباسی را به روی کار کشیده و بلافاصله دست به عملیات حربی دراز کرد ، او توانست بسرعت هزارها نفر عرب اموی خواهرا در افغانستان تباه و حکومت ملی خویش را از بدخشان تا نیشاپور و ازسیستان و بلوچستان تا سند برقرار سازد ، آنگاه در اثر سوقیات بزرگ خود تمام مملکت فارس و عراق و ماوراء النهر را اشغال و دولت اموی را معدوم و خلافت عباسی را در بین النهرین تا سیسی نمود ، ابو مسلم که یکی از بزرگترین سرداران جهان و نمونهٔ کاملی از لیاقت عنصر افغان بشمار میرود نه تنها پادشاه افغانستان اسلامی و شهنشاه ماوراء لنهر و فارس بود بلکه او بواسطهٔ خانوادهٔ برمکی بلخی وعدهٔ از قشون افغانی در مرکز خلافت عباسی امور امپراطوری معظم اسلامی را نیز در دست خویش داشت ، ولی او هنگامیکه فریضهٔ حج را اداء و میخواست ازفارس به افغانستان عودت نماید ، حسب در خواست منصور دومین خلیفهٔ دست نشاندهٔ خود در بین النهرین دعوت و در زیر پردهٔ خدعه و خیانت کشته شد و مجدداً دست تسلط عرب درافغانستان دراز گردیده مگر افغانها در هر حصهٔ مملکت بر ضد امپراطوری عباسی مسلح گردیدند ، فیروز ملقب به سنباد هراتی ، استادسیس بادغیسی ، محمد سیستانی ، اذرویه سیستانی ، حکیم مقنع مروی ، حضین بن

وقاء رون جولی ، بشر سیستانی امیـــر حمـــزه سیستـا نـی ؛ ایـــن همـــه سرداران ملـــی افغا نستا ن بودند که تـا اخیر قرن دوم هجری بادولت عباسی سـر گـرم کـار زار شـدنـد. از دیگر طرف خانوادهٔ بر مکـی افغان در مرکز خلافت بـغد ا د برای تقویهٔ نفوذ خرا سانـیا ن مجاهد ت کرده و تمام رشتها ی امـور دولت را در دست گـرفته بودند . فضل بن یحی شخصاً در افغانستا ن بحیث حاکم عبا سی وارد ، و در رفاهیت و آبادی هموطنان خـود سعی بسیا ر ی کرد ، مگر خلیفه هارون الرشید نگذاشته این خاندان مشهور ر امنقرض سا خت . او جعفر برمکی را به دارزده ، فضل ویحـی بـرمکی را در زندان محکوم بجا ن دادن نمود ، همچنین تمام آ ل بر مك را از میان بر داشت ، و خود شخصاً برای فرو نشاند نآتش انقلابـا ت افغا نستا ن و ماوراء النهر به جانب خراسا نحرکت کرد ،امیرحمزهٔ سیستانی برای مقابلهٔ این شهنشاه بزر گـسی هزار عسکر ملی آراسته و از زرنج بـه استقامت نیشاپو رو طوس حر کت کرد . هارو ن قبل از جنگ در سال ۱۹۳ د رخراسان بمرد و در طوس د فن شد ، سران افغا نـی برخاستندو بر خلاف پسر هارون خلیفـهٔ جـد یـد بغداد محمد امیـــن ،در شهر مرو پسر دیگر هارو ن را که مامون نامداشت و از مـــادر هراتی بود به امپرا طـوری اسلام بر داشتند ، پیشرو سیـاسیون افغانـــی در ین عملیا ت فضل بن سهل خراسا نی معروف به ذوا لریا ستین بود که بـــه زودی توانست جا ي خا نـد ان بر مك را به نحو کا مـلتری پر ، بلکه معناً زمام مهام امپرا طوری اسلام را در کف مردان افغا نی گذارد . فضل در اثر سو قیا تقوی در زیر قیادت افسر مشهور افغانی (طا هر هراتی) مشهو ر به ذوا لیمینین بغداد و کشو ر های عربی را اشغال و خلیفـــه امین را سر برید ، این است که خراسان مرکز امپرا طوری اسلام گردید ، ولی این تسلط سیاسی افغانستا ن دیر نپائید و مامو نعباسی بزودی فضل را بـــه

خدعه وحیله در سر خس بدست دیگران از بین برده و مجدداً پایتخت امپرا طوری اسلام را ازمرو افغانستان در بغداد بین ـ النهرین منتقل ساخت معهذ االفغانیا ن دل از دست لداد نـد و هنوز مردی از ایشان چون طاهر ذوا لیمینین در بغداد زنده و امید آنها را بسوی خویش میکشید . طاهر مرد مآل اندیش مجرب و عاقل بود او ازسر گذشت مردان فدا کار افغانی در میدان جنگ بمقابل سلطـهٔ عرب و همچنین از داستا نهای خانوادهٔ برمکی وسهل خراسانی مطلع بود . پس راه میا نـهٔ انتخاب نمود ، و در دربار بغدادسعی زیاد کرد تا از طرف مامون بسمت امیر خراسان مقرر و درسال ۲۰۵ هجری وارد افغانستان گردید ، همینکه سالی از امارت او گذشته و افغا نستان مفتوحه را ازتخار ستان تاسیستان تامین و منظم نمود ، در سال ۲۰۶ هجری استقلال افغانستان اسلامی را اعلان ونام خلیفه عباسی را از خطبه بیفکند ، باین ترتیب بعداز دو قرن کشش و کوشش بالاـ خره افغانستان موفق شد استقلال خویش را در مناطق مفتوحـهٔ شمال وغرب کشور در مقابل عرب اعلان وتحکیم نماید .

مؤثرات عرب و افغان در همدیگر: عرب هااز دو نعمت بزرگ

برخوردار بودند :یکی دین متین وزرینی چون اسلام و دیگر زبان توانگر وجیرت انگیزی چون زبان عرب، واین هردو رادر سایـهٔ عشق وایمان به انتشار قـرآن بزودی در قسمت معموری ازجهان رسا نیدند. مللی که در مقـابل این هر دو آن برابر شدند بعضاً بکلی ملیت خویش رااز دسـت داده وبه یك ملت عربی تحویل یا ـ فتند از قبیل کشور مصر وغیره و بعضاً پس از عبور قرنها با بسیار زحمت توانستند خویش را ازین تحلیل وتمثل نگهدارند چون کشور فارس، در افغا نستان نیز ایـن مبارزهٔ ذوقی بعمل آمد ودرنتیجه جنگهای بیشمار وتشکیل مهجـرهای عربی در افغا نستان شمالی، بالاخره افغا نیان بازبان عـرب آشناو بمزا یای دین اسلام واقف گردید، ودر مقایسهٔ اسلام باادیان ومذاهب فرتوت مملکت به قبول

اولی آغاز نمودند، ودر حالیکه بر ضد سلطهٔ سیاسی عرب دوصدهٔ سال جنگیدند، در پنجاه سال‌خودمردان بزرگی به عالم اسلام تقدیم نمودند، همینکه افغانهادر قرن اول هجری بقبول اسلام شروع کردند درزبان‌عرب و علوم محدودهٔ اسلامی چون قرآن، تفیسر، حدیث وفقه پیش‌رفته‌رجال چون امام اعظم ابوحنفیه نعمان کابلی الاصل، امام احمدبن

حنبل مروزی ابن المبارك مروی، حافظ ابی عبدالله محمد بن نصر مروزی، ابوداؤ دسجستانی وامثالهم تاقرن‌سوم هجری بدنیای اسلام دادند. همچنین که عرب‌اسلامی در قرن دوم هجری از بساطت اولی برآمده وقدم بـه تشکیل یك تمدن جدید اسلامی

نهادند و بقبول علوم‌وفنون‌سایر‌ملل متمد نه حاضر شدند، افغانها بزرگترین رجالی در علم‌وفن به تمدن اسلام اهدا نمودند از قبیل :- ابو موسی جابر بن‌حبان خرسانی، شیمشت معروف قرن دوم، محمدبن موسی خوارزمی ریاضی دان بزرگ قرن‌سوم ابن قتیبهٔ مروزی عالم جامع قرن‌مذکور و امثالهم.

افغانها بواسطهٔ خانواده‌ها و رجال برجسهٔ خویش تهذیب‌و تربیت قدیم افغانستان را و بواسطهٔ مترجمین افغانی علوم مختلفه را داخل جامعهٔ عرب وتمدن اسلام‌نمودند، این خاندان برمکی

افغان در قرن دوم هجری بود که کتاب «منکه» رادر طب وکتاب «سند هند» را در نجوم و فلکیات با قصه «سندباد» در زبان عرب در آوردند، وابن یحی بر مکی بود که بفرمود مذاهب مختلفهٔ هند رادر کتاب واحد تدوین کردندو گیاهای سودمند را از ماوراء رود خانهٔ سند در بغداد حاضر آوردند، ابن موسی برمکی ویوسف برمکی، محمدبن‌جهم‌برمکی‌وفضل بن‌سهل‌سرخسی بودند که شخصاً کتابهای پهلوی‌را در زبان عربی ترجمه کردند،

و الحاصل این افغانها بودند که‌انشاء ترسل، نجوم و ریاضی، تهذیب وتربیت افغانستان رادرعرب داخل وهم آنها رابه الهیات و طب هندوستان و تاریخ وقصص کشور فارس آشنا

ساختند. همچنین افغانهادر ادب و زبان عرب آنقدر پیشر فتند
که شعراء چون بشار بن برد تخار ستانی (قرن دوم) و ابوالفضل
احمد ابن ابی طاهر طیفور خراسانی (قرن سوم) وابوعطا سندی
و امثالهم بمیدان آوردند ، معهذا هنوز زبان دری محلی
افغانستان در حصص شمال کشور مثل سایر السنه محلی از
قبیل پښتو ، سکزی وغیره در بین توده مروج بوده و تنها
عربی بصفت زبان رسمی وعلمی مناطق مفتوحه اسلامی افغانستان
قبول شده بود . درین وقت منظومات دری یك نوع منظومات
روستائی بود که به تدریج لغات عرب را قبول و بالاخره در
قرن سوم زبان و ادبیات جدید فارسی را در افغانستان بمیان
آورده و محمد بن وصیف سیستانی شاید اولین شاعر افغانی
درین زبان جدید بود که یعقوب صفاری پادشاه افغانستان را
بهمین زبان تازه مدح کرد .

باین ترتیب افغانستان در دو قرن اول و دوم هجری از
عرب دین اسلامی و زبان عربی را در شمال ، غرب ، جنوب و
قسماً شرق کشور پذیرفته ودرعوض تربیت و تهذیب ، علوم
و فنون قدیم خویش را با علوم هند و فارس بواسطهٔ تراجم
خویش یکجا در بین عرب و تمدن اسلامی داخل کردند ، و هم
بواسطهٔ ادامهٔ جنگهای دو صدساله و پرورش زبان خویش
از ملیت خویشی مدافعه ، وبواسطهٔ رجال علمی و خاندان های
سیاسی و مردان جنگی خود از قبیل برامکه ،بنی سعل ، ابو-
مسلم و طاهر زوالیمنین امپرطوری متعصب و خالص بن امیه
رمنقرض، ودولت عباسی را که به قول مئورخین
عربی زبان چون جاحظ ، ابن الفقیه ، وغیره بیشتر از عربی
یکدولت خراسانی بود مستقر ساختند ، و بالاخره در قرن
سوم هجری استقلال افغانستان اسلامی رابواسطه خاندان طاهر-
یه هراتی ،اعلام وبواسطه شاهان صفاری سیستان تقویه ، و ازآن
بعد تا قرن هفتم بواسطهٔ شاهان سامانی بلخی و غزنویان و
غوریان دین اسلام را در تمام کشور افغانستان و قسمتی از

هندو ستان نشر ، و زبان دری افغانستا ن را به معراج کمال رسانیدند، و در نتیجه افغــانستان دورهٔ اسلام تا هجوم مغل یکی از مترقی ترین دولت هـای عـالم اسلام بحساب رفـت ، و اخلاف اینها سه صد سال دیگردر کشور پهناور هندو ستان دین و مـدنیت افغانستا ن اسلامی را ترویج نمودند .

طرز ادارهٔ عرب در افغانستان مفتوحه : در دورهٔ خلفای را شده از سال ۲۲ تا ۴۱ هجری سوقیات عرب د ر افغانستا ن بعمل آمد . قوماندان نظامی سمت حـا کـم ملکی و قاضی و نائب امیر المو- منین را داشته ، تعمیر مساجد و تبلیغ اسلامیت را در منا طـق مفتوحه نظارت مینمود ، وباموز مالی و نظامی می پـرداخـت ، نمایند گان او در علاقه هـا ی کوچك عین این وظایف را ایفاء مینمودند: تشکیلات اداری عرب درین وقت بسیط بوده و بمرو ر زمان وسعت اختیار میکردسرا ن و سپاه عرب نیز درین دور ه ، با روح و حقیقت اسلام موا فـق و دارا ی علوا فکار ، عـدا لـت و اخلاق حسنه بوده . در مقابل اجانب سه شرط می نهادند : - قبول اسلام ، در ین صورت فاتح و مفتوح حقوق مساوی داشتند. جزیه ، درین صورت مفتو حیـن پول مقرره را داده در سا یــر شئون دینی و داخلی خود آزا د بودند . جنگ ، در این صور ت مرد ومال مفتـوحیـن آنچه ذردست عرب میافتاد جزء غنیمت ایشان بود . معهذا از سفك دماءوظلم وافراط خودداری میکردند. این ترتیب اداری عرب از عهـد خلیفه ثانی رضی الله عنه تـا عهد خلیفـه ثا لـث در افغانستان مفتوعه دوام داشت ؛ در عهـد خلیفه رابع رضی الله عنه نفـوذعرب در افغانستان شما لـی برافتاد ، ودر افغانستان غربی سپاه عر ب بیشتر مشغول پیکار با خوارج عربی بود ، در خلافت عبدا لله زبیر اقامت و نفوذحاکم او در گوشهٔ از افغانستا ن خیلی موقتی و جزئی و لهذا فا قد

تاثیرات مهم بود ، رویهمرفته مرکز اداری عرب در افغانستان آنرا وز اول نیشاپور و دوم زرنج بشمار میرفت .
در دورهٔ خلفای بنی امیه که عصر رجعت عرب بطرف تعصب نژادی بود روح مساوات اسلامی متزلزل گردید و عصبیت ملی و عشیره وی مجدداً رویکار آمد ؛ فتوحات شانداری که این سلسله در دنیا کردند به غرور عربی بسیار افزود ، آنها معتقد شدند که عرب از نظر انتساب بحضرت پیغمبر اسلام و قدسیت زبان و معالی اخلاق بر تمام ملل گیتی یعنی عجم (گنگ وعنصر غیر عربی) ترجیح دارد ، لهذا حکام ، قضات و پیشنمازان تمام امپراطوری از نژاد عرب مقرر گردیدند ، به ملل مفتوحه به خشونت رفتار شد ، در نتیجه خلافت اسلامی سابق به یك امپراطوری عربی ومتعصب تحویل یافت: البته این طرز اداره در بین ملل عجمی بی عکس العمل نماند و برای بار اول مسلك شعوبیه در میان آمد که نخست عرب و عجم را مساوی ، و بعد ها هر ملتی را بر عرب ترجیح میداد ، گرچه استبداد بنی امیه موقع ظهور و فعالیت باین فرقه نمیداد معهذا آنقدر ریشهٔ ایشان قوی شد که در دورهٔ بنی عباس بمیدان ایستادند ، از آن بعد بود که فرق قدریه، راوندیه و خرمیه نیز ظهور کردند . درهر حال مرکز اداری اموی در افغانستان شهر مرو قرار گرفت و حاکم و سپهسالار عرب به عنوان امیر خراسان یا عامل و والی مستقیماً بخلافت دمشق مربوط شد . این حاکم بحیث والی کشوری و عسکری و نائب خلیفه رابع رضی الله عنه نفوذ بوده وسائر ولایات افغانی راچون سیستان ، بلوچستان و سند نظارت میکرد بعضاً امیر خراسان در بین النهرین نشسته وازآنجا بواسطه نایبان خویش افغانستان مفتوحه و گاهی افغانستان وفارس را یکجا اداره مینمود ، ولی این ترتیب ثابت نبود و گاهی حکام سیستان ، بلوچستان و سند و حتی مستوفیان (عامل خراج) مستقیماً از مرکز دمشق

مقرر و اعزام میشد ، وروسای ذیل در معیت حکام عربی افغانستان با دارهٔ امور میپرداخت : عامل خراج (مستوفی) ، قاضی ، حاجب (پیشکاروالی) : امیر شرط (کوتوال) و منشی . ائمهٔ مساجد و علمأ دینی عرب نیز در تشکیل در دستگاهای تفسیر ، حدیث ، فقه ، لغت و تبلیغ دین اسلام مصروف بودند. و اما در ولایات جزیه پذیر افغانستان دیگراین ترتیب عملی نبوده و آنها در تحت اداره حکام محلی خویش آزاد و فقط سالانه پول معینه‌را به والی خراسان می پرداختند ، و بعضاً نمایندهٔ از عرب را با همراهان او در پهلوی خویش می پذیرفتند ، در بعضی ولایات قطعات عسکری عرب نیز اقامت می نمودند ، و در بعضی مهجرهای عربی تشکیل میگردید که در تعمیر مساجد و تدریس شعار اسلامی و در نتیجه برای تحکیم روابط اقتصادی و اجتماعی و مذهبی بین اهالی بومی و عرب خدمات مهمی انجام میدادند ، معهذا در تمام این ولایات از بدخشان تا مرو و نیشاپور و از کرمان وسیستان تا بلوچستان و سند ملت افغانستان با آنکه قسماً دین اسلام پذیرفته بودند تن به سلطه سیاسی امپراطوری اموی نداده،مشغول مبارزهٔ طولانی بودند و بالاخره آن امپراطوری بزرگ را واژگون و دولت عباسی را بمیان آوردند .

در دورهٔ عباسی بعد از کشته‌شدن ابومسلم تشکیلات اداری عرب در افغانستان نسبت به تشکیلات اداری اموی وسعت اختیار کرد ، ولی چون نفوذ افغانیان در دولت عباسی افزون گردیده بود لابد در ادارهٔ افغانستان مفتوحه و هم در سایر شئون اداری مرکز امپراطوری عباسی بیشتر دست رجال افغانی داخل شد ، خاندان برمکی در پایتخت بغداد ، و خاندان سهل در افغانستان و همچنین ده ها نفر دیگر از مردمان افغانی بحیث حکام کشوری داخل کار شدند لذا فشار سابق دوره اموی دیگر محسوس نبود . مالیاتی که از افغانستان

مفتوحه بنام دولت عباسی گرفته میشد نشان میدهد که افغانستان از معمور ترین ممالك آنرو ز اسلامی شمرده میشد مقد سی مینوسید که قریه های خرسان آباد تر از شهر های عراق است . دیگری میگوید مالیات خراسان با مالیات کشور فارس نصف عایدات کل امپراطوری عباسی را تشکیل میکرد . مالیات ولایات مفتوحه افغانستان در دولت عباسی عبارت از ارقام ذیل بود :

ولایت کرمان ۰۰۰، ۰۰۰، ٤ در هم
ولایت مکران ۰۰۰، ٤۰۰ »
ولایت سیستان ۰۰۰، ۰۰۰، ٤ »
ولایت سند ۰۰۰، ۰۰۰، ۱۱ »
ولایات خراسان ۰۰۰، ۰۰۰، ۲۸
شمالی

جمعاً
۰۰۰، ٤۰۰، ٤۷ در هم

نتیجه :

باین ترتیب از سال ۲۲ هجری تا سال ۲۰۵ هجری سرو کار ملت افغانستان با ملت عرب بوده و در نتیجه در افغانستان شمالی ، غربی ، جنوبی وجنوب شرق دین اسلام و زبان عرب با علوم اسلامی انتشار یافت ، وچون زبان توانگر عرب استعداد خارق العاده داشت در تمام این قسمت ها زبان دینی ، رسمی ، علمی وادبی قرار گرفت.و علماءو شعر او نویسندگان افغانی در آن زبان بظهور رسید. در زمرة السنه و لهجه های قدیمهٔ افغانستان یکی زبان دری بود که بین توده معمول و ادب اوعبارت از یکنوع منظومات روستائی بشمار میرفت ولی زبان دری بیشتر استعداد علمی شدن را داشت لهذا به قبول لغات عرب مجبور و باین وسیله ثروتمندگردید ، تا آنکه در قرن سوم هجری ادب جدید فارسی تشکیل و در همان قرن حنظلهٔ بادغیسی ازمتقدمین شعراءفارسی‌زبان افغانستان پابدنیا نهاده و هم بعد از و محمد و صیف‌سیستانی شاعر دیگر پادشاه مشهور افغانی یعقوب بن لیث‌صفاری را در سال ۲۵۳ هجری

بزبان شعر فارسی مدح کرد .
امرا طاهریه :چنانچه در صفحات گذشته دیده شد طاهر بن حسین بن مصعب بن فرخ ا زاهالی پوشنگ هرات اساس حکومت مستقلهٔ طاهریه را در افغانستان گذاشت، طاهر در سال ۱۵۸ هجری تولد و در سال ۲۰۵ حکومت خراسان یافته و در سال ۲۰۶ بعد از اعلان استقلال فوت نمود .اینشخص در مدت کوتاهی ولایات تخارستان ، بلخ ، میمنه، مرو ، هرات ، نیشاپور ، کرمان و سیستان را تامین وباینصورت برای پسر خویش صفحات شمالی و غربی کشور را بحیث مملکت مستقلی بمیراث گذاشت .
طلحه پسر طاهر تا روز چهارشنبه ۲۶ ربیع الاول سال ۲۱۳ هجری جا نشین پدر خود بوده سیاست استقلالی و روابط احترامکارانه را با مقام خلافت اسلام پیرو ی مینمود. جانشین طلحهٔ علی برادر او بود که با شورش مردم دچار و در جنگ کشته شد . لهذا عبدالله بن طاهر پسر بزرگ ذوالیمینن که تا اکنون به حیث سپه سالار خراسان در دربار بغداد مقیم و کار های درخشان نظامی در ممالك شام و فارس ومصر بطر فداری خلافت عباسی انجام داده .و مثل پدر در سیاست و نظام مرد نامورى بحساب میرفت ، شخصاً به افغانستان وارد وزمام امور حکومت رابدست گرفت . عبدالله در سال ۱۸۲ هجری تولد و در سال ۲۳۰ هجری در ۱۱ ربیع الاخر در نیشاپور وفات یافت . این مرد فاضل و عاقل در تامین افغانستان شمالی و غربی و تحکیم بنیه سیاسی او سعی زیاد کرد ، و همیشه بواسطهٔ کمك های نظامی خویش در مقابل اغتشاشات ولایات فارس و طبرستان سبب امتنان واحترام خلفاء عباسي گردیده دست افغانستان را در امور امپراطوری عباسی در از نگهداشت ، ولی خراسانیان تا ایندرجه نزد یکی او را با عرب نمیخواستند و ازهمه بیشتر سیستانیان بر ضد او فعالیت میکردند . در هر حال بعد از مرگ این امیر فاضل ، شاعر و موسیقی دان ، پسر او طاهر بحکومت نشت و تا سال

۲۴۸ هجری دوام نمود . طاهر در سیاست خویش رویهٔ پدر را تعقیب نمود و سیستانیان نیز به مخالفت خویش ادامه دادند .

مخصوصاً یعقوب صفاری در عهد او بسیار قوت گرفت و بالاخره هم او بود که سلطنت بزرگی در افغانستان تاسیس نمود . بعد از مرگ طاهر بن عبدالله پسر او محمد بن طاهر که اوصاف بزرگان خاندان خویش را نداشت بحکومت رسید، لهذا غفلت وعدم کفایت اوسبب شد که اولاً ولایت طبرستان و گرگان که از مدتی مربوط بافغانستان گردیده بود از دست رفت ، و ثانیاً یعقوب صفاری توانست سیستان و باز هرات را اشغال و بالاخره امارت طاهریه را برای همیشه خاتمه دهد (۲شوال ۲۵۹ هجری) .

بطور خلاصه حکومت طاهریه افغانستان در سیاست داخلی و خارجی راه اعتدال میپیمود. طاهر ذوالیمینین که از ناکام شدن سیاست افراطی و جهانگیری ابومسلم خراسانی در مقابل قدرت و سیاست امپراطوری اسلامی عباسی آگاه بود نمیخواست مجدداً این رویه را امتحان نماید . همچنین او سیاست تفریطی خاندان برمك را که هست و بودخویش را در راه ترقی و اعتلاء امپراطوری عرب گذاشتند نمی پسندید . لهذا او خواست تا جائیکه میسر است استقلال سیاسی افغانستان را تامین کند وهم رشتهٔ روابط را با خلافت عربی از هم نگسلد. اخلاف ذوالیمینین این پالیسی را تعقیب نمودند و تااواخر از تحکیم روابط با خلافت بغداد دست نکشیده درجنگهای فارس ، مصر و شام ، عرب را تقویه نمودند . در داخله نیز از حمایت زبان عربی دریغ نورزیدند ، و حتی عبدالله بن طاهر مرد مشهور این خاندان در سال ۲۱۳ هجری مقداری از کتب زرتشتیان را احراق نمود، معهذا اینها فرصت نیافتند در سایر صفحات افغانستان دین اسلام را ترویج و یا وحدت اداری را در کل کشور قایم نمایند ؛ مساعی

ایشان فقط در آبادی و عمران کشور منحصر بولایات شمالی و غربی افغانستان بود ، حتی ازولایات جنوب و جنو بمشرق افغانستان لین دست کوتاه داشتند . در حالیکه افغانستان اسلامی بعد از مبارزهٔ دونیمقرنه با امپراطوری عرب دیگر طرفدار جدی چنین سیاستی نبوده فعالیت قوی و عصبیت ملی در نظر داشتند . و همین احساسات بودکه زمینه را برای عروج امپراطوری های آیندهٔ افغانستان آماده نمود . یعقوب صفاری نیز از همین عاطفه و احساس استفاده کرد .

دولت صفاری افغانستان : درهمان قرن اول هجری و عصر خلافت راشدهٔ اسلام بین عربهادر سر جانشین حضرت پیغمبر آخر الزمان علیه الصلوات والسلام اختلافات کل ناشدنی پیدا شد ، این اختلافات مخصوصاًدر دورهٔ امپراطوری بنی امیه قوت گرفته و در بین تمام مسلمانان گیتی پراگنده گردید ، بعلاوه عصبیت عربی درین دوره شدت کرده و عکس العمل آن در بین ملل غیر عربی اشکارا گردید . در دوره امپراطوری بنی عباس تمام این مخالفت ها جامهٔ عمل پوشید و فرقه های متعددی در بین ملل اسلامی ظهور کرد . مثلاً طرفداران بنی امیه که دارای بیرق سفید بودند ، طرفداران اهل بیت پیغمبر و سلطنت خواه که بیرق سبز استعمال مینمودند ، طرفداران بنی عباس و ضدامویی و علوی که در لباس رنگ سیاه داشته ، و این رنگ را از افغانستان و ابومسلم استعاره کرده بودند ، فرقهٔ خوارج که بر ضدهمهٔ اینها بوده یکنوع جمهوری خواه و افراطی در سیاست ودین بشمار میرفتند و اینها بیرق سرخ استعمال مینمودند .خوارج انتخاب خلیفهٔ اسلام را بشکل آزاد از ملل عجمی (عناصرغیرعربی)وعربی قبول، ودرصورت ارتکاب نا مشروع خلیفه ، عزل و قتل او را پیشنهاد میکردند ، همچنین دها فرقهٔ دیگر ؛ در هرحال فرقهٔ خوارج از نظر سیاست افغانستان‌را مرجع خود دانستند،زیر افغانستان بر ضد امپراطوری های اموی و عباسی هردو بوده و مدتها قبل (در عهد

خلافت امیرالمؤ منین علی ا بن بیطالب کرم الله وجهه) چندین هزار خوارج عربی را در ولایت سیستا ن و فراه خود قبول کرده بود . اینست که ولایات اسلامی افغا نستان برای همیشه مرکز هیجانات و فعالیت های سیاسی بر ضد امپراطوری های عباسی و اموی عرب شمرده میشود .درچنین امارات تایدیه خرسان بر میدان بر آمده و سیاست اعتدال و میانه روی را برای مدت نیمقرن در مقابل عرب ادامه داد البته مطبوع خاطر اکثریت ملت نبود. لهذا دامنه ضدیت باین پالیسی بتدریج در ولایات افغانستان مخصوصاً درسیستان وسعت اختیار کرده وبالاخره به تشکیل یک دولت شدید وجدی افغانی منجر گردید.موسس این دولت همان یعقوب بن لیث صفاری مردی از اهالی سیستان است که در سال ۲۵۳ هجری بدستیاری رفقای سلحشور خویش سلطنت خود را اعلام نمود.دولت صفاری افغانستان در سیاست داخلی و خارجی برخلاف حکومت طاهریه رویه جدیدی پیشگرفت ، باین معنی که درداخله نقشه ازبین بردن ملوک الطوایفی افغانستان و توحید دینی و سیاسی مملکت رابواسطه نشر دین مبین اسلام طرح کرد، و در سیاست خارجی ضدیت با امپراطوری عرب وتشکیل یک شهنشاهی اسلامی افغانی رادرخاکهای متصرفه عرب ازقبیل کشورهای فارس ،ماوراالنهر وحتی عراق عرب در نظر گرفت البته تمام این پروگرام وسیع درمدت کوتاه دولت صفاری که تقریباً نیمقرن بود عملی نشد ،ولی قسمتی ازآن در داخل و خارج کشور جامهٔ عمل پوشیده توانست . مثلاً در داخلهٔ ولایات سیستان ، زابلستان ، کابلستان، تخارستان ، بلخ ، نیشاپور وکرمان . ودرخارجه ولایات فارس ،طبرستان وآمل و خوزستان، همه جزدولت صفاری قرار گرفت ازدیگرطرف زرنج پایتخت مملکت و ولایت سیستان در آبادی و عمران پیشرفت واردوی افغانی قوی و منظم گردید. زبان

فارسی افغانستان نیز که مرکب از لسان دری قدیم مملکت و لغات مستعار عربی بود ترقی کرده برای مقابله با زبان وسیع عرب حاضر میشد، حتی اولین قصیده باین زبان جدید در مدح پادشاه صفاری از طرف محمد بن وصیف سکزی شاعر افغانی سروده شد. دولت صفاری ملوك محلی گردیز و کابل و بلخ و بدخشان را مغلوب و مطیع، و هم دین اسلام را در کابل تااندازه ترویج نمود، درین آوان یك حکومت قوی و ملی دیگری در شمال افغانستان بواسطه خاندان سامانی بلخی تاسیس گردید، و خلافت بغداد توانست بوسائل دپیلوماسی آتش عداون و نفاق را بین این دو حکومت افغانی مشتعل سازد. چانچه از طرفی حکومت سامانی را برعلیه دولت صفاری بنام امیر المومنین وخلیفه اسلام تحریك، واز طرف دیگر منشور حکومت ماوراالنهر را به پادشاه صفاری از کیسه خلیفه بخشید.

دولت صفاری نیز که توحیداداری را در تمام افغانستان قدیم در نظر داشت بر ضد دولت سامانی سوق شد و در نتیجه در عرصه رزم مغلوب واز بین رفت.

در هر حال چنانکه حکومت طاهریه استقلال سیاسی قسمتی از کشور وآبادی و ترقی زراعت، وپالیسی مدارا وارتباط سیاسی را با مرکز خلافت بغداد بحیثیك دولت مقتدی بهامراعات مینمود . دولت صفاری افغانستان استقلال و وحدت اداری تمام افغانستان و ضدیت باخلافت بغداد ، و ترویج زبان فارسی وطنی در مقابل زبان عربی، و بالاخره تقویه و تشکیل عسکر و یك امپراطوری بزرگ را در نظر گرفت . یعقوب بن لیث صفاری موسس دولت مذکوره مرد اولوالعزم و عالی همتی بوده ، در اوایل خدمت صالح نام قائدشورشیان سیستان را در مقابل امپراطوری عباسي التزام ، و بعد از دوسال بواسطهٔ یغماگری او ، ازو متنفر ، وبه درهم نامی که جای صالح را اشغال کرده بود بحیث جرنیل او پیوست پس از چند سال بین

هر دو بهم خورد و مردم که صیت جوانمردی و شهرت یعقوب رااز زمان رویگری وعیاری او تا کنون شنیده ودیده بودند به‌اوبیعت کردند، اینست، که یعقوب بحیث پادشاه او ل مخالفین داخلی ولایت چون صالح ، نصر ، عمار وغیره را از بین برداشته ، باز ولایات غربی وشمالی افغانستان راالحاق و به طبرستان سوقیات وآمل‌را فتح کرد . اینوقت بود که مستعصم خلیفهٔ بغداد مخالفت اظهار و مردم را بر ضد یعقوب تحریك کرد . یعقوب نیز بعزم استیلای بغداد حرکت و بعد از فتح فارس و خوزستان بعراق‌عرب نزدیك شد ، و در جنگیکه بین طرفین رخداد ،یعقوب به‌خوزستان عقب کشید هنوز را یعقوب به حمله دوم مبادرت نکرده بود که در جندیشاپور را در سال ۲۶۵ هجری از دنیا گذشت .

عمرو برادر یعقوب که جانشین او شد ، با خلیفه بغداد معهمه نموده منشور حکومت فارس و اصفهان و شحنه گی بغداد حاصل و تادیهٔ سالانه بیست هزار درهم به خزانه خلیفه پذیرفت ، و خود ، مشغول تامین داخله کشور و مملکت فارس گردید ، موفق خلیفهٔ عباسی بسیاست دیرینهٔ که مخالف تشکیل دولت قوی د رافغانستان بودباز بنای تحریکات و اقدامات گذاشت ، خلیفه یکی‌از احفاد فراری خاندان طاهری را از یکطرف ، و نصر بن احمدسامانی را از دیگر طرف بر ضد پادشاه صفاری گذاشت . لهذا احمد پسر عمرو باقشون مکملی باستقامت بغداد حرکت کرد ،و خلیفه به مدافعه بر خاست ، اما پسر پادشاه صفاری بدون جنگ با شخص خلیفه المسلمین مراجعت و در راه سیستان از دنیا گذشت (۲۷۴) . عمرو در سال ۲۶۷ هجری مجدداً بفارس‌سوقیات و عسکر خلیفه رامغلوب واز شیراز به خوزستان و از آنجا به اهواز کشید و نام خلیفه را از خطبه‌انداخت ، معتضد خلیفه جدید نیز از در مصالحه پیش آمد وعمرو با فغانستان عودت نموده

ازین بعد عمر و خواست حکومت سامانی افغانی را از ماورالنهر براندازد. زیرا او تشکیل یك شهنشاهی آرزو داشت و هم دسیسه بغداد بین هر دو را ازقبل بهم زده بود اینست که اردو های طرفین در نزدیکی های بلخ در سال ۲۸۷ هجری بایکدگر تصادم و لشکر صفاری مغلوب، و شخص پادشاه اسیر و ازطرف امیر اسمعیل سامانی در بغدا داعزام گردید ، و بالاخره این پادشاه مشهور ولایق در سال ۲۸۹ هجری در زندان بغداد جانداد پس از عمر و بن لیث طاهر بن محمد بن عمرو به پادشاهی افغانستان رسید ولی دیگر این دولت بزرگ رو به انحطاط میرفت و مساعی و سوقیات پادشاه جدید در کشور فارس بر ضد امپراطوری عباسی بجائی نرسید ، این پادشاه ساما-نی بودند که درسال ۲۹۹ هجری انقراض دولت صفاری را اعلان نمودند.

شاهان صفاری:

یعقوب بن لیث	: از سال	۲۵۳	الی سال	۲۶۵ هجری
عمر و بن لیث	: »	۲۶۵	» »	۲۸۷ »
طاهر بن محمد بن عمرو	: »	۲۸۷	» »	۲۹۱ »

(سلاطین سامانی):

خاندان سامانی اصلاً از بلخ ، و منسوب به سامان نام مرد سار بانی بود ، اسد پسر سامان وقتیکه مامون عباسی در مرو بود ، با پسران اربعهٔ خود جزء مامورین او قرار گرفت و هنگام تاسیس حکومت طاهریه درافغانستان به ترقی و مراتب پسران او افزود ، ابراهم پسر الیاس یکی از افراد اینخاندان بود که در حکومت طاهری سپه سالاری کل قوا حاصل کرد بعد ها اعتبار اینخاندان آنقدر افزود که معتمد خلیفهٔ عباسی در سال ۲۶۱ هجری منشور حکومت ماوراء النهر را به امیر نصر نواسهٔ اسد سامانی فرستاد. امیر اسمعیل برادر اینشخص است که بحیث وکیل نصر در بخارا تمرکز اختیار نمود . ازین بعد

تا سال ۳۸۹ هجری در طول یکصدو بیست و هشت سال اینده‌ولت بزرگ و مدنیت پروردوام وبر تمام افغانستان شمالی، غربی و ماوراء النهر و قسمتی از کشور فارس (جرجان، طبرستان، ری) حکمروا بود. شهنشاهی سامانی افغانستان تهذیب و تمدن اسلامی، زبان وادبیات فارسی را در تمام قلمرو خویش پیش برده، خدمات عمده بمملکت نمود، معهذا سامانیان هنوز به توحید اداری ودینی کل کشور افغانستان موفق نگردیده، مرکز و ولایات شرقی مملکت با ادیان قدیمه و حکومات مختلفه محلی بسر میبردند. ودر ولایات جنوب غرب وشمال حکومتهای نیمه مستقل محلی بصفت تحت الحمایگی امپراطوری سامانی وجود داشتند.

در هر حال امیر نصر در سمرقند مرکز داشته و در جنگیکه در سال ۲۷۵ با برادر نمود، بدست امیراسمعیل بعد از مرگ برادردرسال ۲۷۹ هجری پادشاه ماوراء النهر گردید و در سال ۲۸۰ هجری ازسیحون عبوروددشمن تورك را مغلوب، و در سال ۲۸۷ عمر و لیث پادشاه صفاری را منهزم و دولتهای افغانستان و ماوراء النهر را وحدت بخشید. از آن بعد او به کشورفارس سوقیات وولایات طبرستان وری را اشغال نمود، و خود در سال ۲۹۵ از دنیا گذشت، ابوا لفضل بلعمی وزیر فاضل همین پادشاه بوده است.

امیر احمد پسر اسمعیل لیاقت جانشینی پدر را نداشت و لی امیر نصر اول پسرش که بعد ازکشته شدن پدر در سال ۳۰۱ هجری پادشاه تلاقی مکافات نمود، اینشخص یکی از پادشاهان علم و ادب پرور افغانستان بشمارمیرود.

دورهٔ حکومت امیر نوح اول بن نصر اول و عبدا لملك اول بن نوح و امیر منصور اول بن نوح اول دارای کدام واقعهٔ مهمی نبود، جز آنکه در عهد آخری الپتگین سپه سالار اساس دولت

غزنوی را در افغانستان گذاشت. اما امیر نوح دوم پسر منصور اول یکی از مشاهیر پادشاهان سامانی محسوب است که وزیر دانشمندی چون ابوالحسن عتبی اختیار کرد، متاسفانه این وزیر در نتیجهٔ مخالفتهای شخصی رجال بزرگ دولت چون ابوالحسن سیمجور سپه سالار و ابوالحسن فایق کشته شد، و امور دولت مخصوصاً در کشور افغانستان مغشوش گردید. بعدها عداوتهای شخصی ابوعلی سیمجور پسر ابوالحسن سیمجور سپه‌سالار و ابوا فایق حاکم بلخ این هرج و مرج را افزود، تا کار بجائی رسید که این هر دو تن به پادشاه کاشغری تورك بغرا خان مراجعه. و اولی او را به تسخیر ماوراء النهر تشویق و رهنمائی، و دومی بجای مدافعه با و تسلیم شد، و بغرا خان افتاد، و امیر نوح بن منصور تخت بخارا بدست فراری توانست پس از بیماری و مراجعه و مرگ بغرا بار دیگر به تخت اجداد خویش نشیند. اما هنوز بوعلی وفایق دست از خیانت نکشیده و هر دو متفقا خواستند آن پادشاهی قدیم را از بین بر دارند. امیر نوح مجبور بود که به دولت غزنوی افغانستان مراجعه کند، سبکتکین و محمود پسرش نیز در سال ۳۸٤ هجری بکمك شتافته فایق و سیمجور را دفع و مملکت سامانی را تامین نمودند.

امیر منصور ثانی بن نوح ثانی سر گذشت پدر را در پیش داشت، و او نیز فایق را درامورمهم دولت قبول کرد امرا دیگر نیز دست بخیانت زده و حتی ایلك خان پادشاه تورکی کاشغر را به فتح پای تخت بخارا دعوت نمودند، اما در هجومیکه ایلك آورد از فایق شکست خورد، وفایق در عوض این فتح با بکتوزن مامور بزرگ سامانی متحد شده امیر منصور را اسیر و کور، و عبدالملك ثانی را اسماً بپادشاهی بر داشت، اینست که دولت غزنوی مجدداً مداخله کرده هردو نفر را مغلوب نمود، معهذا بزودی ایلك خان تورك به ماوراء النهر سوقیات و بخارا

را اشغال و دولت سامانی را امنقرض نمود (۳۸۹).

شاهان سامانی :-

امیر اسمعیل سال ۲۷۹ـ ۲۹۵	ـامیر احمد سال ۲۹۵ ـ ۳۰۱ هجری		
امیر نصر	« ۳۰۱ـ ۳۲۱	ـامیر نوح	« ۳۳۱ ـ ۳۴۳ «
عبدالملك	« ۳۴۳ ـ ۳۵۰	ـامیر منصور	« ۳۵۰ ـ ۳۶۶ «
نوح دوم	« ۳۶۶ـ ۳۸۷	ـمنصور دوم	«۳۸۸ـ ۳۸۹ «
عبدالملك دوم	« ۳۸۹ ـ ۳۸۹«		

دولـــت غـــزنـــوی :ـــ

الپتکین یکی از مامورن دولت‌سامانی بود که بدرجهٔ سپه‌سالاری و حکومت افغانستا ن شما لـی‌رسید . ولی وقتیکه در نظریات انتخاب پادشاه سامانی بین او وامیر منصور اول سامانی اختلاف واقع شد ، او نیشاپور مـر کـزحکومت خراسانی را ترك ووارد شهر غزنی شد. الپتکین بزو دی‌توانست اساس یك حکو مـــت قوی محلی ر ا در غزنه گـذاردخلف و داماد او سبکتکین ا یـن حکومت محلی کابل را از بین برد.دایره را بسمت کابل تو سیع و پیشرفت سبکتکین تـا اینـجـامتوقف نشده رو به طرف شر ق تا سواحل سند ، حدود طـبیعي‌افغانستان قدیم ، رسید ، و او در جنگها لیکه در حوضهٔ سند بامدافعین پنجاب‌نمود فاتح برآمد. سبکتکین در تشکیل چنین حکومتی از ضعف خـاندان سلطنتی سامانیان استفاه‌د و هـــم د رحمایت عسکری که از آن خاندان بمقابل دشمنان داخلی او نمود ،رضایت پادشا هان ساما نـی را حاصـل نمود ، سلطان محمو دمشهور پسر سبکتکین است کـه در تاریخ نظامي و ادبی دنیا ی‌شرق مقام بزرگ دارد . محمو د هـم از نظر دین و هـم از نظراداره افغا نـستا ن ر ا وحـــدت بخشید و انکاه سیاست و عـلم و ادب کشور را ترقی داد . ا و شاهان محلی افغا نستا ن را که ازقرنها باینطرف خـواه در دورهٔ قبل الاسلام و خواه در دورهٔ‌اسلام‌در هر کنج و کنار قرار داشته و در زمان موجود یت یکدو لـــت بزرگ افغانستان به اداء بـاج

و خراج قناعت ، و در آونا ن عدم موجود یت چنین دو لتی مستقلانه زندگی میکردند بکلی از بین برداشت .
از قبیل :ــ خاندان حکمران گور گانان (میمنه و شبرغان) آل صفار سیستا ن (امیر خف) ، آل سهراب بلوچستان ، آل شنسب غور ، شار های غر جستا ن (میمنه) ، امر ا گردیز ، حکام بومی پشاور ، خوار زمشا ها ن قدیم ، امرا ی لودی سند و ملتان (۱) با ین ترتیب محمود اولین پادشاه دورهٔ اسلامی افغانستان است که بعد از دو لت یفتلی افغا نستا ن (قرن شش میلادی) بر تمام کشور خراسان از جیحون و خوارزم تا عما ن و از سند تا کویر لوت سلطنت رانده است .
محمود در صفحات جنوب هندوکش و ولایات شرقی افغانستان (باستثناء گوشهٔ در شمال مشرق) دین اسلام را ترویج وحدت مذهبی و معنوی افغا نستا ن را تکمیل نمود . ازین بعد محمود بواسطهٔ سوقیات بی نظیر خویش دامنهٔ فتوحات افغا نستا ن را در شمال بعبور رود جیحون و در غر ب تا قلب کشور فارس و در مشرق در ماوراء رود خانهٔ ستلج پهن نمود . اینست که در دا خله محمود کشور افغانستان را معمور و ثروت مند ساخت . از دیگر طر ف او بر اساس سابق که سلاطین سامانی افغانستا ن گذاشته بودند ، قصور مرتفعه علم و ادب را افراشت وا ازین راه خدمتی به علم و ادب افغانستان و کشور های شرق میانه انجام داد ، محمود دین مبین اسلام را با سعی بلیغی در آن طرف رودخانهٔ سند پیشر انـد و باین صور ت خدمتی به عالـم اسلام نمود ه محمود بود کـه زبـان و ادب فارسی را بنوعی از راه تشو یق پرور ش نمود که نظیر آن کمتر در تاریخ دیده میشد ، محمود مرجع بزر گترین مردان عصر خویش در دنیای شرق محسوب بود ، فرد وسی طوسی ابوریحان بیرونی و احمد حسن میمند ی

---

(۱) رجوع به رسالهٔ «امرا ءمحلی افغانستا ن » تـا لیف اینجاب مندرج در نمرات سا ل اول و دوم مجلهٔ آریانا تار یخی ۱۳۲۲ ـ ۱۳۲۳ شمسی طـبع کابل .

نمود های کامل این قبیل رجال بزرگ بشمارند ، و الحاصل محمود در دورهٔ اسلام افغانستان بزرگی از حیث سیاست ، نظام، علم و ادب ، تجارت و صناعت و سائر شئون مدنی تشکیل نمود. اخلاف محمود به پایهٔ او نمی‌رسیدند ، معهذا ایشان به پیروی از سلف خود فتوحاتی در هند نموده ، از پرورش علم و ادب دریغ نه ورزیدند .

مشهور ترین آنها نیز سلطان مسعود بن محمود و سلطان بهرام شاه غزنوی میباشند . در هرحال دولت شهنشاهی غزنوی افغانستان از قرن چهار تا شش هجری یکی از بزرگترین دولتهای مجاهد و مدنیت پرور اسلام بحساب رفت.

در اواخر قرن شش دولت غزنوی از امراض اجتماعی بیمار وضعیف شده بود ، و قوای السلجوق در شمال کشور قوت گرفته و جایشانرا اشغال نموده بود . اینست که دولت غوری افغانستان بمیان آمده ، و سیر ترقی کشور را از سر گرفت .

شاهان غزنوی :ـ

امیر الپتکین سال جلوس ۳۵۱ هجری (سه صدو پنجاه و یک) ابواسحق سال جلوس ۳۵۲ هجری

بلکاتکین « « ۳۵۵ هجری پریتکین سال جلوس ۳٦٤ هجری
امیر سبکتکین « « ۳٦٦ سلطان محمود « « ۳۸۷ «
سلطان مسعود « « ٤۲۱ امیر محمد « « ٤۳۱ «
سلطان مودود « « ٤۳٤ مسعود ثانی « « ٤٤۱ «
علی « « ٤٤۲ عبدالرشید « « ٤٤۳ «
فرخزاد « « ٤٤٤ ابراهیم « « ٤٥ «
مسعود ثالث « « ٤۹۲ شیرزاد « « ٥۰۸ «
ارسلان شاه « « ٥۰۹ بهرام شاه « « ٥۱۲ «
خسروشاه « ٥٤٤ « خسرو ملك « « ٥٥۱ ـ ٥۹۸ هجری

(نفوذ سلاجقه)

سلجوقی ها دسته از ترکان غز و در شمال سیحون زندگی داشتند . دقاق نام یکی از اینها با قبیلهٔ خود در دورهٔ سلطنت

594
352
[illegible]

سامانیان به ماوراء النهر وارد و قبول دین اسلام نمود . سلجوق پسر دقاق چهار پسر داشت :اسرائیل ، میکائیل ، موسی و یونس . سلطان محمود غزنوی اسرائیل را در محبس قید وسهو کرد که عدهٔ از ایشان را در شمال افغانستان مقیم ساخت. سلطان مسعود غزنوی در جنگ باطغرل و چغر پسران میکائیل مغلوب و ولایات شمالی افغانستان چون بلخ و مرو و نیشاپور را ازدست داد ، باین ترتیب طغرل در سال ۴۲۹ هجری در نیشاپور سلطنت خود را اعلان ومتعاقبا اصفهان را در کشور فارس فتح وپایتخت خویش قرار داد طغرل مرد بزرگی بود ، بغداد ، موصل ، دیار بکر و نصیبین را فتح وباعیسویان گرجستان و قفقاز جهاد ، و دختر خلیفهٔ بغداد را ترویج و در سال ۴۵۵ در ری وفات نمود . ازین وقت سلجوقیان صاحب کشور فارس و ولایات شمالی افغانستان گردیدند .

آلپ ارسلان پسر طغرل که مثل پدر مرد کاری و فاتح و شکست دهندهٔ رومانوس و یوجانوس امپراطور روم شرقی بود (۴۵۵_۴۶۵) حملات خود را درافغانستان شمالی تکرار کرد . جلال الدین ملک شاه پسر آلپ ارسلان (۴۶۵_۴۸۵) مرد بزرگ از افغانستان چون خواجه نظام الملک طوسی وزیر پدرش را بوزارت گماشت و ترتیبات قلمروخویش را بدست این وزیر بی نظیر سبب شد . ملک شاه پادشاهی آل سلجوق را درآسیای صغیر بر قرار ، و دامنهٔ امپراطوری خویش را از سر حدات کاشغر و آسیای مرکزی تا بحرروم کشید ، و علم و ادب را پرورش داد ، اینست که نظام الملک کتاب سیاستنامه راتالیف، و مدارس و عماراتی در هرات، اصفهان ، بصره و بغداد بساخت، و عمر خیام شاعرو حکیم معروف افغانی تاریخ جلالی را تدوین نمود . بر کیارق پسر ملک شاه برادر خود سنجر را در سال ۴۹۰ نائب الحکومگی افغانستان مفتوحه (خراسان) دادسنجر دو سال ۴۹۸ هجری استقلال افغانستان مفتوحه را اعلان و در ۵۲۴ هجری

ماوراالنهر راالحاق نمود، سنجر یکی از بزرگترین سلاطین سلجوقی و مرد شجاع و فاتحی بوده در افغانستان مرکزی معاصر با دولت های غزنوی ازهم پاشیده و غوری تازه بسر رسیده بود، بهرامشاه غزنوی که در اوایل با سنجر ارتباط دوستانه داشت در حدود سال ۵۳۰ باو از در مخالفت داخل و لهذا سنجر عسکر بغزنی کشید. بهرامشاه مغلوب و تادیهٔ خراج پذیرفت: همچنین درجنگیکه بین سنجر و علاو الدین حسین پادشاه غوری رخداد، علاو الدین مغلوب و اسیر، ولی متعاقباً رها، و باقبول اطاعت سنجر به پادشاهی خویش ادامه داد. در آخرین حصهٔ شمالی افغانستان آنروز (خوارزم) نیز آتسز خوارزمشاه آتش اختلاف را با سنجر روشن نمود، اما او هم در جنگیکه با سنجر نمود مغلوب گردید، (۵۳۵) خوارزمشاه سهو کرد که برای تلافی این شکست از دولت اجنبی قراختائیان کاشغرستان استمداد، و سلطان سنجررا درجنگ جیحون بانهزام وادارساخت، مخصوصاً در حالیکه دست دشمن حتی به مروو نیشاپور دراز شد، معهذا سنجر بعد از (٦) سال عسکر به خوارزم سوق و آتسز را مغلوب و جوانمردانه عفو و به حکومتش ابقا نمود، اما بعد از غلبه قراخطایان کار کشور خراب شده و اینک چندین هزار ترکان غزو نیمه و حشی درولایت بلخ جا گرفته بودند، غزها مثل اجداد سلاجقه درمقابل دولت غزنوی در مقابل دولت سلجوقی افغانستان رفتار نمودند، یعنی از در تمرد و بغاوت پیش آمده و سلطان سنجر رابه جنگ وادار ساختند، اما سلطان درین جنگ با صدهزار لشکر خویش بد بختانه مغلوب، و با ملکهٔ خود یکجا اسیر و چهار سال در دست دشمن دیوانه محبوس ماند. بعد ازآنکه ملکه در زندان دشمن جا نداد، سنجر از قفس فرار و در شهرمرو وارد، و بعد از کمی به عمر (۷۳) در همانجا چشم از دنیا پوشید. باینترتیب ترکان غزنه تنها دولت سلجوقی افغانستان شمالی: بلکه دولت کوچک

سلجوقی ولایت کرمان را درغرب مملکت هم از بین بر داشتند ؛
اما خوشبختانه در مملکت افغانستان دو دولت دیگروجود داشت
که بزودی خالیگاه را پـــروکشور را از تخریب و تــاراج

وحشیانهٔ طوایف غز نجات داد ، و اینها عبار تنداز دولت خوار
زمشاه در شمال و دولت غــوری در مرکز ، علی ای حال از ین
بعد و قایع دولتهــای متبا قیه سلجوقی در کشور فارس و غیره
بتاریخ افغا نستا ن ربطی ندارد، جز آنکه بگوئیم هجرت او لــیه
ترکان سلجوقی در کشور ماوراالنهر وهجوم ایشان در افغانستان
راه حمله و تاراج نژاد زرد رادر ممالک آریائی باز کرد، وبعد
ها طوایف غزاین عمل را تکرار، و بالاخره چنگیزو مغول هستــی
و تهذیب و تمدن مشعشع ایـن مملکتهای تاریخی را بباد داد .

(دولـــت غــــــوری)

ولایت غور در دورهٔ قبل ا زاسلام دارای حکومت محلی بوده
و خانــوادهٔ حکمران «سور ی »خوانده میشدند ، اخلاف ا یـن
خا نواده بودند که در قرن او ل هجر ی با خلافت اسلامــی عرب

داخل روابط دوستانه شده ودین اسلام پذیرفتند از آن بعد ایــن
حکومت محلی اسلامی تا قــر ن چهار م هجری دوام نمود. مشاهین
افراد این خاندان ـ حکمران دردورهٔ قبل الاسلام بسطام و شماخ
سور ی است که فردوسی خــراسانی از آنها نامبرده و دردورهٔ

اسلام شنسب یا بهرا مشاه سوری معاصر و معاهد امیرا لمؤمنیـن
خلیفه چهارم رضی الله عنه ،امیر فولاد غوری ، امیر بنجی غوری،
امیرسور ی بن محمد مشهورترین حکمرانان این خانواده را درقرن
اول ، دوم و سوم هجری تشکیل میدهند که از ایشان در تار یخ
نــامبرده میشود امیر محمد بــن سوری غوری حکمران دیگری ازاین

سلسله است که در قرن چهــارهجری بـــدست سلطان محمو د
غزنوی از بین برده شد ، از ین پس افراد این خاندان بحیث حاکم
و عامل امپرا طوری غز نوی در ولایت غور باقی ماندند از قبیل
شیس یــا شیث بن محمد ، عباس بن سیث ،ابوعلی بن محمـــد

امیر محمد بن عباس و ملک قطب الدین حسن بن امیر محمد؛ وملک عزالدین حسین بن قطب الدین.

همین شخص مؤخرالذکر است که بعنوان سلطان علا و الدین حسین معروف به جهانسوز برضد شهنشاه غزنوی عصیان کرده، آندولت بزرگ رامنقرض ، و برای بار اول دولت غور یـه افغانستان را اعلان نمود . درهرحال دولت غوریه بزودی با دولت خوارزم شاهی که صفحات شمالی کشور را در دست داشتند تصادم نموده، وبعد ازجنگهای سختی ولایات شمالی کشور را اشغال و مجدداً الحاق کردند . دولت غوریه همینکه حدود طبیعی کشور را ازجیحون تا سند در شمال و شرق تامین نمود ، در ماورا سند بفتوحات آغاز کرده بقایای شاهان غزنوی را در پنجاب بر انداخت وآنگاه بتاسی از اسلاف غزنوی بفتح اراضی ونشردین اسلام درحوزهٔ گنگ مشغول شد ،سلطان مشهور غیاث الدین و پادشاه معروف شهاب الدین غوری بودند که قسمت بزرگ از هندوستان رافتح و دهلی را در عوض لاهور پایتخت افغانی هند قرار دادند،دولت غوریه در پیشرفت های نظامی ، ادبی و اجتماعی طرح غزنویها را تعقیب وتکمیل نموده، کشور هند را برای چند صدسال دیگر مستعد حکمرانی دولت های اسلامی افغانی ساختند : اینست که از سال (٦٠٢) هجری تا سال های اخیرقرن دهم هجری در هند متوسط ، بنگال ، مالوه گجرات، اوریسه و دکن و هند جنوبی چندین سلسله پادشاهان افغان از قبیل:

موالی غور (قطبیه شمسیه ،غیاثیه) خلجیه ، تغلقساهیه ،خضرخانیه ، لودهیه ، سوریه ،بنگریه ،کرنیه ، بهمنیه ،فاروقیه وغیره ، چهار قرن تمام حکومت راندهو در طول اینمدت، تهذیب و تمدن ، علم و ادب،فن وصنعت افغانستان اسلامی را

در سر تاسر کشور پهناور هند، انتشارداد ند : (۱)

در هر حال دولت غوری افغانستان در انجام کار ضعیف گردید ، زیرا در هندوستان سپه‌سالار های افغانی مشغول فتوحات بوده ، دیگر یادی از وطن افغانستان نمی نمودند ، و در خوارزم پادشاهان قوتمند خوارزمی بر علیه سلاطین غوری فعالیت نظامی می نمودند ، ازدیگر طرف خلفاء بغداد مخصوصاً خلیفه الناصر بالله بسنت اسلاف خویش آتش فتنه را بین پادشاهان غوری و خوارزمی اشتعال مینمود چنانچه بواسطه مکاتیب خویش غوریها را بر ضد خوارزمیها و دولت قرا خطائیان کاشغرستان را برضد خوارزم تحریك و تشویق بقتال نموده، جنگهای طرفین‌را سبب میشدحتی بغداد بعد از آنکه دولت غوری از بین رفت نیز ازین دسیسه‌های سیاسی خویش منصرف نگردیده، جنس مغل و چنگیز را بر ضددولت خوارزم تحریك نمود فوت سلطان شهاب الدین غوری وعدم کفایت اخلاف او ، میدان را برای تاخت و تاز خوارزمشاهان آماده کرد ، چنانکه هندوستان زیر قیادت افسران غوری ازافغانستان مجزا شده، و درداخله یکنوع ملوك الطوائفی روی کارآمد ،در غزنه وز ابلستان ، در بامیان و تخارستان در سند وملتان ، حکومات محلی غوری قوت گرفتند، و افسران غوری بالاخره در ین ولایات دولتهای مستقل و کوچك خودشانرااعلام کردند(۲) باین ترتیب پایتخت فیروز کوه که مقر شاهنشاهی افغانستان غوری بود ضعیف و تنها گردید در چنین وقت بود که دولت بزرگ و قوتمند خوارزمشاهی بحرکت آمده و سوقیات سلطان محمد خوارزمشاه در اوائل قرن هفت هجری از شمال رو بجنوب شروع شد . مقاومت دولت پراگندهٔ غوری درمقابل قوای بزرگ سلطان خوارزم دیگر ممکن نبود،

---

(۱) رجوع برسالهٔ افغان در هندوستان تالیف اینجانب مندرج در نمرات سال ۲ مجله کابل تاریخی سال ۱۳۱۱ شمسی

(۲) چون شهزادگان غوری بامیان و تخارستان ، ناصرالدین قباچه در سند و ملتان و تاج‌الدین در غزنی و زابلستان .

لهذا بسرعت از هم پاشید وافغانستان غوری بدولت خوار ـ زمشاهی الحاق گردید .

اسماء سلا طین غوری :

سلطان علاوالدین حسین جهانسوز	۵۰۳ـ ۵۵۱	هجری
ملك سیف الدین محمد بن علاءالدین	۵۵۱ـ ۵۵۸	«
سلطان غیاث الدین محمد بن سیف الدین	۵۵۸ ـ ۵۹۸	«
سلطان شهاب الدین ابوالمظفرسام بن سف الدین	۵۹۸ ـ ۶۰۲	«
امیرمحمود بن سلطان غیا ث الدین	۶۰۲ ـ ۶۰۹	«
بهاو الدین سام بن محمو د	۶۰۷ ـ	
آتسز بن علاء الدین	۶۰۷ ـ ۶۱۱	«

دولت خـوار زمشاهـی

مورث اعـلای خاندان خـوا رزمشاهیان شخصی از اهالی غرـ جستان (میمنهـ افغانستان) بنام انوشتکین غرجه و جزء مامورین در بار سلطان ملکشاه سلجو قی بود ، که بعدها به شحنه کـی ولایت خوارزم مقرر گردیـد .در سال ۴۹۱ هجری سلطان سنجر پادشاه سلجوقی خراسان (افغانستان) محمد پسر انو شتکیـن را بحکومت خوارزم مقرر نمود، و این شخص سی سال در آنجا حکومت کـرد ، بعد از مـر گ قطب الدیـن محمد پسر او آتسز خوار زمشاه ازطرف سلطان سنجر بحکومت خوارزم رسید . و لـی آتسز خیال بزرگی درسر دا شت و در سال ۵۳۵ هجری اعـلا ن استقلال نمود . در جنگهای کـه بین او و سنجر اتفاق افتاد آتسز مغلوب و بالاخره تور کان غـزرا بر ضد سلطان سنجر تحریك، و باین ترتیب دولت سلجو قـی افغا نستان را از بیـن برد از یـن بعـد پادشاه هـان خوارزم مستقلاً فرمانروائی کرده، و در صدد تشکیل یکدولت بزرگ مثل سلطان محمود غزنوی بر ـ آمدند ، علاء الدین تکش یکی ازمشهور ترین پادشاهان اینخاندان

است که بعد از مرگ پدر شایل ارسلان بر ضد برادر خود سلطان شاه شوریده ، و بعد از جلوس بتخت خوارزم سلطان طغرل سوم سلجوقی را در ری مغلوب و مقتول ، و قسمت مهم ممالک سلجوقیان را بدولت خوارزم الحاق نمود . سلطان علاء الدین محمد پسر همین شخص است که دولت قرا خطائیان ترکستان شرقی، و دولت غوری افغانستان،و دولت های کوچک اتا بکان فارس و آزربائیجان را یکی پی دیگری مغلوب ، و شهنشاهی عظیم خوارزم را تشکیل نمود ،علاء الدین میخواست امپراطوری بنی عباس را در بغداد سقوط داده وخودیگانه امپراطور بزرگ اسلام گردد ، او بهمین مقصد درسال ٦١٥ هجری امرحرکت سفر-بری به‌اردوی‌قوی خوارزم داده،و بلافاصله براه‌فارس به‌استقامت عراق عرب مارش کرد ،خوارزمشاه در همدان بجهت برف باری شد یدهنوز معطل بود که خبر حرکت مغل را بجانب کشور خویش‌شنید ، ولهذا از فتح بغداد چشم پوشیده عودت نمود ، بالاخره‌سیلاب مغل سر تاسر ماورالنهر و افغانستان و فارس را استیلاوشهنشاهی خوارزم را از بیخ وبن بر آورد .

اسما خوارزمشاهیان :

قطب‌الدین محمد بن‌انوشتکین‌غرجه ازسال ٤٦١ـ ٥٢١ هجری

آتسز بن قطب‌الدین محمد » » ٥٢١ـ ٥٥١ »

ایل ارسلان بن آتسز » » ٥٥١ـ ٥٥٨ »

سلطان شاه بن‌ایل‌ارسلان...... از سال ٥٥٨ـ ٥٨٩ ه

علاالدین تکش بن‌ایل ارسلان . از » ٥٨٩ـ ٥٩٦ ه

سلطان‌علاالدین محمدبن‌تکش. از ٥٩٦ـ ٦١٧

سلطان جلاالدین‌بن علاالدین محمد ... از » ٦١٧ـ ٦٢٢

تهذیب و تمدن افغانستان‌از قرن اول تا هفتم هجری :

در نتیجه نفوذ عرب و نشر اسلام در افغانستان ذوق ملت تغیر کرده، مدنیت، تهذیب،زبان ، علم وصنعت افغانستان قدیم از بین رفته ، و در سطیه تشکیلات نوینی در اداره و

سیاست و استعداد طبیعی ملت ومملکت ، مدنیت جدید اسلامی باشیوهٔ افغا نستانی ظهور وبتدریج جای تهذیب و تمدن قدیم را اشغال نمود . افغانها بعد از آنکه استقلال سیاسی خود را تامین و دولتهای بزرگی در داخله تشکیل نمودند ، خود به نشر اسلام و زبان عرب درداخل و خارج کشور پرداخته ، و علوم اسلامی را پیش بردند.از آن بعد به پرورش و ترویج زبان فارسی پرداخته ، بالاخره این زبان ملی را در تمام کشور و متصرفات هندی خود رسمی و ادبی ساختند، همچنین افغانها آرت و صنعت جدید خویش را بمنصه ظهور کشیده ، دراغلب علوم وفنون پیش رفتند ، ومردان بزرگی بعالم علم اهدا نمودند ، از قبیل : ابونصر فاربی ، ابوعلی سیناء بلخی ، ابوریحان برونی ، امام غزالی ، عمر خیام نیشاپوری ، فردوسی طوسی ، مولوی رومی بلخی، حکیم سنائی غزنوی و امثالهم .

در هر حال تمدن افغا نستان اسلامی که ازقرن اول هجری آغاز ودرقرن شش هجری قوس صعودی خود را می پیمود ، در اوائل قرن هفت هجری از صرصر خزان دهشتناک هجوم خونین و آتشین مغل از پا در افتاده ،آنهمه عظمت و جلال هفت قرنه کشور معظم خراسان در دمی به آغوش تاریخ مد فون گردید. اینست که دیگر برای قرنها ممکن نشد افغا نستان از آن صدمات سنگین مادی و معنوی قد علم نماید.

هجوم مغل ، چنگیز و چغتای

قرن هفتم هجری نه در تاریخ افغا نستان و ممالک اسلامی بلکه در تاریخ بشریت داستان سیاهی است که فراموشی آن محال است ، چنانچه قرنها پیشتر مدنیت قدیم روم رادست تطاول بربر های ژرمن واسلاو، و هونهای آسیائی نژاد ، ازپا در انداخت . اینك بربر های مغل در زیر پرچم چنگیز خان، همان عمل را در مورد تمدن درخشیدهٔ اسلام در ممالک شرق

انجام داد . طوائف وحشی وخشن طبعاً چشم حرص و آز بملل مجلل و متمدن دوخته اند . در سال ۵۵۸ هـ مساوی ۱۱۶۲ مسیحی تموجن نام پسری در درهٔ علیای رود آمو بدنیا آمد که بعد ها لقب چنگیز گرفت یعنی شهنشاه بزرگ پدر این پسر عبسو غائی نام از قبیله قیات بورجی کن و سر کرده طائفه خویش در مغلستان بود ، چنگیز همینکه جای پدررا اشغال نمود طوائف همجوار ووحشی خودش رازیریك بیرق جمع وباستقامت ملل متمدن سوق نمود چنگیز در سال ۵۷۱ هـ حاکم قبیله خویش شده وبعد از زدو خورد بامخالفان خود ،جز مامورین طغرل خان ملقب به اونك خان حکمدار طوائف کریت و ساقیز قرار گرفت ، طغرل از جبال کنتی تا دیوار چین برعده بزرگ تورك فرمان میداد ،معهذا در مخالف و جنگیکه با چنگیز نمود مغلوب و ملك خود را در سال ۶۰۰ هجری بدشمن گذاشت، طوائف قنقرات و اویرات نیز در سواحل راست رود ارگون بچگنیز تسلیم شدند . تیانك رئیس تا تارها و کو چلوك رئیس نایمن ها باطوائف جویرات و مرکد و غیره نیز در مقابله باچنگیز مغلوب گردیدند ، و به اینصورت چنگیز پادشاه بزرگی شده پایتخت او را در قرا قروم مرکز منگولیا قرار گرفت . درسال ۶۰۳ هـ چنگیز طوائف مختلف برجی کن ، کریت ، نا یمن ، اویرات ، ارلات ، برلاس و جلایر را در یك جرگه عمومی پابند قوانین خویش ساخته و بعد ها ایدی قوت سر کرده تورکان او یغور را مطیع ، و از ترکیب همه جامعه بنام مغل تشکیل و در سال ۶۰۸ هجری به امپراطوری چین شمالی هجوم نمود .پادشاه طلا «اوتوبو» فرار وپیکن اشغال گردید . از دیگرطرف مفرزه های چنگیز زیر قیادت یمه وسپتای جنرال های مشهور او بدولت کا شغرستان حمله و فتح نمودند . اینست که حدود امپراطوری آهنین چنگیز شرقاً غرباً از دریای چین تاپامیر و بام دنیا کشیده شده ،

و در داخل این چوکات وسیع چند صد میلیون نفوس بار اطاعت او را طوعاً یا کرهاً بدوش میکشید . متمردین و مخالفین نیز بلا استثنا در دیگهای آبجوش پخته شده آل و اطفال ایشان از دم تیغ میگذشت و مسا کن و بلا د شان بویرانه ها تبدیل میگشت ازین بعد است کـــه حدود امپراطوری چنگیز باکشور های اسلامی درغرب مماس گردید، و امپراطوری این ملل مسلمان چون افغا نستان ، ماوراء لنهر و ایران بنام سلطان علاالدین محمدخوارزمشاه در پایخت اورگنج قرار داشت . اما فرق فاحشی بین دو امپر اطوری وجود داشت با ین معنی که امپراطور عالم توران مردخشن ، ذکی ، اولی العزم ، خونخواره و محیل بـوده بالای یك قوه عظیمه چند صدمیلیونی و یك اردوی مطیع ، جنگی ، صابر ووحشی یك میلیونی حکومت میکرد که همه در اطاعت او امر او سر از پا نمی شناختند . برعکس پادشاه و شهنشاه مسلمان مرد مدنی ، متکبـــر ، خود خواه و مستبد بوده بالای مللی فرمان میداد که همه متمدن، متمول و دارای خصایص شهری شمرده میشدند . محمد خـــوارزمشاه از عشرت وضعف نفس خویش اداره کشور را بملکــه «تور کان» مادر شوخ مشـــرب و جفا پیشه خویش گذاشته بود، لهذا سران ملت و دولت از او رنجیده خاطر بودند همچنـــان او عزم انقراض خلافت عباسی داشته و ازین سبب محیل تریـن خلفاً عباسی ناصررا به ضدخویش آماده کرده بود . اینست که در زیر یك جلال و جبروت ظاهری هستـــــه اضمحـــلال را دردولـــت خـــویش کاشته بـود . ما مورین عالی رتبه او بادشمن مغلی مکاتبه داشته ، و خلیفـــه ناصر چنگیز را تشویق به حمله مینمود. معهذاامپراطور مغل سرآن نداشت بچنین قماری بپردازدوبا شهنشاهی بزرگی که صیت عظمت او آفاق را فرا گرفتـــه بود دست وپنجه نرم نمایـد ،

زیرا چنگیز مرد محتاط ودوراندیشی بوده و او میدانست رزم با خوارزمشاه حیات یا ممات امپراطوری او را در بر دارد . بازاین تکبر و خود نمائی محمد خوارزمشاه بود که تعمداً دشمن خفته را بیدار وبسوی کشور هـای مسلمان کشیده ، نتیجه هم همان بود که بزرگترین مدنیت عالم روبزوال رفت وتاریخ قسمتی از نژاد بشر تبدیل شده سلطان محمدخوارزمشاه قبلاً دولت قراخطائی کاشغرستان و دولت ترکی سمرقند را که سدحایل بین امپراطوری او و نژ.د مغول بودا ز بین برداشته ،و دولت غوریه افغانستا ن را معدوم نمود ، و اینك در روز جنگ خود نیز از دفاع امپراطوری خویش عاجز آمده و بار مسئولیت بزرگی را در تاریخ بدوش گرفت .

در هر حال در سال ٦١٦ ه آتش جنگ بین هر دو امپراطو-ری مشتعل گریده ، سبب آن نیز این بود که کاروان تجارتی ماورا لنهر را چنگیز در اردوی خود بخوبی پذیرفت و استحکام رابط تجارتی را با خوارزمشاه استدعا نمود ، بر عکس سلطان خوارزم کاروان تجارتی مغل ر امحبوس و مصادره ، و بلا فاصله سفیر چنگیز راکه بغرض استعلام این حرکت آمدبود اعدام نمود چنگیز از شدت غیظ گریه کرد با دوصدهزار عسکر دیوانه مثل سیل بجانب حدود خوارزمشاه روان شد ، یك میلیون نفر دیگر او را ازعقب تقویه میکرد نصف میلیون عسکر خوارزمشاه بین سیحون و جیحون آماده دفاع شدند ، مفرزه های مغل از کا-شغر بفرغانه زمین ریختند وهم سیحون راعبور نمودند ، سلطان خوارزم شخصا بین رود خانه های قیلی و قیمچ بهجوم آغاز نمودو جناح چپ خویش را از دست داداما ولیعهد او جلال الدین این شکست راتلافی نمود، خوارزمشاه دیگر دل از دست داده بود ، و منجمین در بار او را برای مدت چندی از مقابله با دشمن

امتناع نمودند، اینست که ازبرابر دشمن رجعت کرد وآرای افسران خویش و ولیعهد رانه پذیرفت ، اهالی از شکست بی سبب او مایوس ومتاثرشدند ، مخصوصاً وقتیکه خوارزمشاه برای پوشانیدن ضعف نفس خویش ، آنها رااز استحکام قلعه هاو شهر ها دربرابر سیلاب مغل منع و میگفت سودی ندارد ، وبا ین طریق خوارزمشاه جبهٔ داخلی را متفرق

و ار دوی معیت خویش را درنقاط مختلف ماوراء النهر مشتت، وخود به افغانستان پناهنده شد ، ملکه و خاندان او نیز پایتخت اورگنج را تخلیه وبکشورفارس مسافرت نمودند. متعاقباً خوارزمشاه هم از بلخ بفارس عزیمت ، و راه دشمن را قدم

بقدم باز گزاشت . بالآخره خوددر جزیره آبسکون از دنیا گذشت چنگیز نیزبو حشت وحدتی که تاریخ نظیر آن بیاد ندارد ، بلادو قلاع ماورا لنهررا چون اترار، جند ، کنت ،خجند، بخاراوغیره بجنگ و صلح فتح و معدوم ، وصدها هزار انسان را محوو تباه

نموده، از آن بعد خودش به افغانستان هجوم و مفرزه های او بولایات افغانی حمله نموده خوارزم، ترمز،مرو، بلخ ،مرغاب، هرات ، نیشاپور، بامیان ،غزنه وغیرمرابخاك سیاه یکسان، و ملیونها نفوس و حیوان رااعدام نمودند ، زیرا ملت

افغان در هر جا بمدافعه آغازو کشتار بسیاری از مغل نموده ، نواسه چنگیز را در بامیان ودامادا و را در نیشاپور از بین برده ، عسکرش را در پروان شکسته و جلال الدین خوارزمشاه را برضد چنگیز تقویه وتجهیز کرده بودند،اینست که مغل کینه سختی نسبت بملت افغان در دل گرفته و از هیچ نوع وحشت بی سابقه خود داری ننمودند ، چنگیز ازغزنی به استقامت رودسند حرکت

کرد ، ولی جلال الدین بان روی آب کشیده و مفرزه مغل تالاهور و ملتان تاراج پرداخت ، چنگیز از ساحل سند بکابلستان برگشت ، وهمینکه شنید جلال الدین سندرا عبور نموده ،مجدداً عودت و ساحل راست سند را تاچترال عبور نمود ، چون گذشتن بعلاقه تنروت متعسر بود، باز به پشاورعودت وبراه بامیان به بغلان رفت

و از انجا به عبور جیحون واردسمرقند گردید ، سال ٦١٩ هم باختتام رسید ، و چنگیز درسال ٦٢٠ عزم مراجعت به قراقـروم نمود. تاینوقت مفرزه های مغل‌در کشور فارس تمام مراکـز عراق عجم و آزار بائیجان، ری‌وقزوین ، سمنـان و دا مغـان ، همدان وتبریز ،مراغه ونخجوان‌را بباد کشتار و تاراج سپرده و درقفقاز مدافعین گرجستان راکشته ، و داخل جلگه های جنوبی روسیه شده بودند ، اینها بیـن‌رود های‌ولگاو دانیوب ترکهای آلان را مغلوب وراه خود رابطرف کریمیاباز ، و شهر ژن راتاراج، و از راه ایلی داخل مملکت مغل گردیدند و باین ترتیـب در ظرف سالیان‌نی چندا ، چنگیـزاز دریای چین تا حدود عـراق او از دریای سند تا روسیـه‌جنوبی‌را اشغال ، وبرای اخلاف لحو پش راه جها نگیری را ازروسیه تا لهستان ومجار ستان، واز چین تا بغداد وشام باز کردابنسه که چند ین قرن دیگـر لخمه وتبار اودر مغلستـان، چین ، منگولیا ، سائبیـریـا ، کریم ، قازان ، قزاق ، استرا خـان ، مـاورا لنهـر ، افغا نستان وفارس حکمرانی‌نمود ، چنگیز در سال ٦٢٤ هجری بمـرد و اولاد او بنـام« اغتـائیـه »در چیـن و « طولونی » در مغلستـان و« ایلخانان» در فارس و«چغتائیه» در ماورا النهرو افغا نستان‌مسلط‌ماندنده چغتائیها درماوراالنهر مرکز گرفته و افغا نستان را ازتخارستان و بلخ تا کابل وزابـل توسط حکام خود اداره وحشیانه‌مینمودند .

ولایات شمالغرب افغانستان‌در آندوره به‌حکومت مغلی فـارس مربوط و ولایت سنـد وکشمیر سیستان وپاختیا ، بلوچستـان و گندهارا شکل ملوك الطوایـف‌اختیار کرد ، مهمترین این ملوك محلی همان سلسله کرت هـای‌هرات وسر بداریه سبـزوار و وامرا محلی سیستان و کشمیـروسند است . علی ای حال تاریخ ایندوره بحرانی افغا نستان تاریك است ، جز آنکه در عهـد چغتائیه بعض محاربات سرحدی با دولت ایلخانی فارس ،و گاهی تاخت وتاز در ماورا رود خانـه‌سند ، و هم بعضاً منازعات داخلی

وپادشاه گردشی ها واقع شده‌است .

حکمرانان چغتانی :

چغتای خان تاریخ جلوس ٦٢٤ هجری قراهلا کو سال ٦٣٩ هجری ـ یسوع منکو سال ٦٤٥ هجری

فرا هلا کو (مکرر) ٦٥٠ ـ ارغان خاتون ٦٥٠ ـ الکو خان ٦٥٩ هجری

مبار کشاه ٦٦٤ ـ براق خان ٦٦٤ ـ نکپائی خان ٦٦٨ هجری

تغا تیمور ٦٧٠ ـ دعا خان ٦٧٢ ـ کنجوك خان ٧٦٠ هجری

تا لیکو ٧٠٨ ـ کبك خان ٧٠٩ ـ یسون چغا ٧٠٩ هجری

کبك (مکرر) ٧١٨ ـ الچحی گدای ٧٢١ ـ دعا تیمور ٧٢١ هجری

ترما شیرین خان ٧٢٠ ـ سنجر ٧٢٠ ـ جنگلی شی ٧٣٤ هجری

بوزون ٧٣٥ ـ لیون تیمور ٧٣٩ ـ علی اغتائی ٧٤٠ هجری

محمد ٧٤٣ ـ قازان ٧٤٤ ٤٧٣ ـ داشمند به‌اغتائی ٧٤٧ هجری

بیان قلی ٧٤٩ ـ ٧٦٠ هجری

امرا کرت هرات

در دوره سلطنت غوریه افغانستان یکی از بنی اعمام خانواده سلطنتی بنام عمر مرغنی نائب الحکومه هرات بود ، در عهد مغل یکی از احفاد برادرعمر مرغنی بنام ملك رکن الدین کرت حکومت قله خیسار هرات‌داشت ،اینشخص در هجوم چنگیز منطقه خود را بواسطه قبول اطاعت مغل محفوظ نگهداشته و حکومت او در خیسار وغور تصدیق شد ،شمس الدین نواسه او در عوض

کمکی که در یکی از حروب بـه‌منکو قا آن نمود ،منشور حکومت غرجستان ،اسفزار فراه وسیستان‌نیز حاصل کرد ، ولهذا باملـك سیف الدین حاکم محلی میمنـــه‌و ملك نصرالدین امیر محلـــی سیستان داخل جنك شده ایشانرااز بین بر داشت .

شمس الدین مرد فاضل ،عاقل‌و مدنیت پرور ،و درواقع موسس سلسله کرت محسوب اســـت‌شمس الدین موازنه سیاســـت خودش را بین حکومت چغتائـــی‌ماورا النهر و ایلخانان فارس‌نگه میداشت . ولی بعد از جنگیه درسال ٦٦٧ هجری بین آن هردو رخداد ، و براق چغتائی ازآباقاآن ایلخانی مغلوب شد، این‌تعدل سیاسی از بین رفته‌و شمس‌الدین‌مجبور شد دعوت آباقاآن‌راقبول، و شخصا در اصفهان سفر کندوهم‌در سال ٦٧٦ در آنجا مسموماز دنیا گذشت . رکن‌الدین محمـــدمعروف به شمس الدین کهیـــن پسر شمس الدیـــن اول در راه‌زراعت و عمارت خدمت بسیـــار کـــرد .

فخرالدین پسر همین آدم بودکه مرد رشید و شجاع وادیـــب وشاعر و ممدوح ربیعی ناظـــم‌کتاب کرت نامه محسوب ، ودر مقابل مغل فارس جنگهای دلیرانه‌نمود . ملك حافظ حکمدار دیگر این خاندان است که خط رابسیارخوش مینوشت و برادرش معزـ الدین حسین در عدالت و تقوی،شجاعت و نظام ممتاز بـــود ، معزالدین دختر تغا تیمور رابزنی‌گرفت ، و هجوم امیر قذغن راز هرات دفع نمود ؛ و حکومـــت‌محلی سبزوار را مغلوب کرد ، غیاث‌الدین پیرعلی آخرین حکمدارخاندان کرت است که در جنگ داخلی باحکومت سربداریه سبزوار غالب و بواسطه حسن سیاست خود خواهرزاده امیر تیمور گورگان بیکم سونج قتلق آغادختـــر شیرین آغا را برای پسر خویش‌پیر محمد بزنی گرفت ولـــی در هجومیکه تیمور به هرات نموددرسال ٧٨٣ه پیرعلی بعد از جنگ تسلیم و محبوسا در سمرقنداعزام و آنجا در سال ٧٨٥کشته شد ، و بالاخره چراغ حکومـــت‌اینخاندان در سال ٧٩٢ هجری بکلی خاموش گردید .

حکومت کرت هرات یگانه حکومت محلی افغانستان در دوره بربریت مغل و چغتائیه بود که با سیاست و تدبیر قسمتی از کشور را اداره و تهذیب وتربیت قدیم ملی را زنده نگاه داشتند بعلاوه حکومت کرت هرات در دورهٔ استیلای مغل تا هجوم امیر تیمور کورگانی ، سایر حکومت محلی در افغانستان موجود ویا جدیداً تاسیس گردیده، و هریك موجویت مناطق مختلفهٔ مملکت را در برابر دشمن های خارجی حفظ میکردند از قبیل : سربداریه که در سال ۷۳۷ هجری بواسطهٔ عبدالرزاق پسر جمال الدین فضل الله منسوب به نژاد خاندان تاریخی بر امکه افغانستان در ولایت سبزوار تاسیس گردیده و به مقابل دولت مغلی فارس مقاومت مینمود ، سربداریها بحکومت سبزوار هم اکتفا نکرده یکبار بولایت جرجان مستولی وحتی باری بر نیشاپور نیز دست یافتند ، ولی در آخر (۷۸۳هـ)در هجوم تیمور کورگان از بین رفتند .

همچنین در همین قرن هشت هجری سلسله امرا جام در ولایت سند جای امرا محلی قدیم را گرفته برای دو قرن دوام نمودند ،جام هاازسال ۷۵۲ تا ۹۲۷هـ دوام، وهمیشه در برابر امپراطوری مغول هند بحفظ تمامیت حکومت و ولایت خویش میکوشیدند تا آنکه در قرن ده هجری امرا محلی و لایت قندهار (ارغونیه) بحکومت اینها درسند خاتمه دادند.

در ولایت کشمیر نیز در قرن هشت سلسله شهمیر ها جای حکومت محلی دیوها را گرفته از سال ۷۴۲ تا ۹۹۵ بحکومت خویش دوام دادند ، این هر درسلسله (دیوها ۵۳۱ـ ۷۴۲هجری) نه تنها از چپاول چنگیزی وچغتائی محفوظ و بر کنارماندند، بلکه قرنها با حسن سیاست موجودیت خود را در برابر امپراطوری های افغانی و بابری هندوستان نیز حفظ کردند

گر چه سلسله دیوها از راه شمال کشمیر زهر تجاوز و چپاول جنس مغول را چشیده بودند . بالاخره سلسله اخیر نیز که مروج علم و ادب و صنعت در ولایت کشمیر بودند درقرن دهم بدست دولت بابریه هندوستا ن منقـــرض گردیدند .

حکومت محلی دیگر در افغـانستان که با وجود تلـف دادن زیاد ملك و مال ور جال بقیـــةالسیف خود شرا در برابر هجوم مغول و چغتائی تا مدتی محفوظ نگهداشت ، همان امرا محلی ولایت سیستان است که اینها از قرنهامنسوب به سلسله ـ پاد شا هان صفاری افغا نستان بوده و تـا قرن دهم هجری دوام نمودند . در عهد امپراطور یهای غزنوی وغوری و خوارزمشاهی افغا نستان افراد این سلسله فقط سمت عامل و نائب الحکومه دولتهای مذکور را داشته و در هجوم مغول با آ بادی و مدنیت سیستان یکجا از بین رفتند . ولی همینکه سیلاب اول مغول ازسیستان ردشدمجدداً حکومت محلی بواسطه ملك شهاب الدین محمود بن حرب سیستانی تشکیل گردید شاه عثمان جانشین محمود و تاج الدین جانشیـــن عثمان ، در تقویه این حکـومت کوشیدند ، ولی بزودی هجـوم مکرر مغل شروع و تاج الدین ازبین رفت ، سپاه و مردم سیستان در دفاع مغول چه در داخل سیستان وچه در سرحدتر مذ رشادت زایف الو صفی بروز دادند ، در هـرحال چنین معلوم میشود که حکومت محلی سیستان در دوره ـ چغتـائیه باز بزند گی خود دوام داده و این تیمور کور گانی بود کـه در قرن هشتم به فراه وسیستان هجوم وامرا محلی چون ملـــك قطب الدین سیستانی و ملـــك جلال الدین فراهـی را مغلـوب نمود معهذا حکومت محلی سیستان تاقرن دهم مقارن هجوم واستیلای دولت صفوی فارس در افغانستان غـــربی دوام نمـــــــود .

امیر تیمور گورگان و افغانستان

حکومت چغتائیه ماوا النهر وافغانستان بعد از یکقرن رو بضعف و انحطاط گذاشت درینوقت (سال ۷۳۶ هجری) امیر تیمور معروف به لنگ در خانواده یکی ازمرا موریین کورگانی تولدودرسن رشد با خسر پوره اش امیرحسین مدتی در افغا نستان در خدمت امرا محلی بسر برد ، تیمور درین مدت تربیت سیاسی افغانی را با خشونت تر کی جمع ، ودر صددشد دولت فرسوده چغتائی را از میان بر داشته ، وشخصا فرمانروا گردد ، پس درحالیکه وقتی بحیث حاکم تغاتیمور چغتائی در کشکی ، و وقتی بحیث وزیر سو یور غاتمش خدمت نموده بود ، حکومت چغتائیه راغصب وشهر های کش و سمر قند را اشغال و فقط نامی برای یکی از فرمانروایان چغتائی باقی گذاشت ولی اینحال نیزدیری دوام نکرده و تیمور امیر حسین رفیق و رقیب قوی خویشرا دورزم مغلوب و مقتول و خود اعلان سلطنت نمود، تیمورپس از تصرف ماورا النهر ولایت خوارزم در سال ۷۷۱ هجری بغرض اشغال افغا نستان حرکت و مدت هشت سال در ینجا مصروف حرب وضرب گردید و در نتیجه بلاد تازه جان گرفته افغانستان در شمال غرب ویران وامرا محلی کشور از میان رفت. از آن بعد تیمور مملکت فارس را از مازندران تاری وسلطانیه و از آزربائیجان و گیلان تا گرجستان و داغستان بلا مانعی اشغال ، و در اصفهان کله مناری از سر های هفتاد هزار نفوس بیگناه ترتیب نمود ، آنگاه تیمور بعراق عرب سوقیات ، وبازمتوجه روسیه شده ماسکو را غارت ، و در سال ۸۰۱ ـ ازراه افغانستان بکشور هند هجوم و تا دهلی پیشرفت ودولت افغانی در آنجامتزلزل گردید . تیموردر سال ۸۰٤ به آسیای صغیر حمله ودرجنگ نزدیک آنقره دولت ترک عثمانی را مغلوب ، ویلدرم سلطان دلاور ترکی را اسیر نمود ، تیمور در ین جنگ بروسه پایتخت قدیم عثمانی را فتح وبعد از تاراج شهر های بسیار قشون خونخوار اوتا کناره های مدیترانه رسید . وقتیکه تیمور بسمرقند پایتخت خود رسید در سال ۸۰۷

در صدد تسخیر کشور پهنـاورچین برآمد ولی عمراو وفانکرده همدرآن سال در مقابـل اتـرارچشم های کوچك و حریص‌خود شرا از دنیا بست . تیمـور درردیف پادشاهان فاتح و مدبراما خشن مشرق زمین قـرار دارد .بعد از مرگ تیمور بین جانشینان او اختلافات رخداد ، و اخیـراپسر چهارم اوشهرخ‌نائب الحکومه ولایت هرات بسلطنت رسیده وشهر هرات در افغا نستان مرکز امپراطوری کوز گانیه گردید .

دولت تیموریـه افغانستان:

شهرخ جوان دلداده تهذیـب‌و تمدن هرات و شیفتهٔ تربیـت و ثقافت افغا نستان بود او چهل‌و سه سال در هرات فرمانروانی کرده ، بدرجه تحت تاثیر محیط‌آمد که او و خاندانش بکلـی در ملت افغان تحلیل و تمثل کرده ،یکدولت بکلی افغانی تشکیـل نمودند . این سلسله حکمران درتعمیر و آبادی کشور ، تعلیم و تربیه ، علم و ادب ، فـر، صنعت ، خدمات بسیاری‌بکشور افغا نستان نموده ،زخمهای دست‌چنگیز و چغتائی رامرهم نهادند آثار قیمتدار و عمارات مجلل‌و باشکوه شهرخ و گوهـر شـاد . ملکه محبوب او هنوز در خرابه‌های هرات‌و مرو ومشهد موجود، واسما مدارس اینخانـدان در تواریخ وسیر مرقوم ومسطـور ، است ، زیچ معروف الغبیگـی‌را هر کس میشناسد و نام نامی سلطان حسین و امیر علیشیر راهر آدمی احترام مینماید ، رجال معروف افغانی چون جامی شاعر، خواند میرمؤرخ ، بهراد نقاش ، و میرعلی خطاط همه دریـن‌دوره جهان ادب وفن را روشنـی میبخشیدند ، والحاصل دولـت‌تیموریه افغا نستان بعـد از دو قرن تنزل وانحطاط اجتماعـی وزوال علم وحکمت (هجوم چنگیز تا مرگ تیمور) مجددا کشـورافغان رادر پیشرفت تهذیـب و تمدن وعلوم وفنون کمـك وتقویت شایانی نمودند و عصـر

ادبی جامی و نقاشی بهـــزاد رابمیدان کشیدند . در حالیکه از هجوم چنگیز تا مرگ امیر تیمور تمام تهذیب وتمدن کشور آریانای قدیم یا خراسان اسلامی ببادفنا رفته ، شهر هاویران ، نفوس کشته و فرار ، علما و فضلاءمعدوم ، ثروت تاراج ، زراعت و صنعت تباه ودر نتیجه مدنیت درخشنده بوحشت تبدیل شده بود . چنانکه ما در تاریخ ایـن دو قرن معدودی چند از یادگار های رجال قدیم افغانستان دیده میتوانیم و بس ازقبیل :عطا ملك جوینی مؤرخ ، خواجـــه نظام الملك طوسی عالم ریاضی و نجوم ، سعدالدین تفتازانـــی عالم و حکیم ، و چند نفر دیگر.

در هر حال دولت تیمور یـه افغا نستان یکقرن دوام نموده و بالاخره بواسطهٔ ظهور دولتهـای صفوی فارس و شیبانی ماورا النهر روز بروز دائرهٔ سیاســی شان محدود میگردید تا آنکه یکلی از بین رفته و جای خود رادد افغا نستان شمالی و غربی بحکومت های مذکور و در افغا نستان شرقی بدولت نواحداث بابریه هند گذاشتند. وباینصورت بار دیگر افغا نستان روبخرابی و تجزیه سوق گردید .

پادشاهان تیموریه افغا نستان:

شهرخ میرزا سال: ـ۸۰۷ـ۸۰۵ الغ بیک :ـ ۸۵۰ـ۸۵۳ هجری

بابر میرزا :ـ ۸۵٤ـ ۸٦۱ ابوسعید :ـ ۸٦۳ـ ۸۷۲ ه

سلطان حسن میرزا» :ـ ۸۷۲ـ۹۱۱ بدیع الزمان :ـ ۹۱۱ـ ۹۲۰ »

نفوذ شیبانی و استراخانی :

دراوائل قرن ده هجری محمدشیبانی نام از اولاده هلاکو خان که با گروه خود از سائبیر یـادر ماورا النهر آمده بود خاندان حکمران کور گانیه را بر انداخته وحکومت ازبکیه را تشکیل نموده و اینها دوازده نفر از ۹۰٦ هجری تا سال ۱۰۰۷ بحکومت خودشان در ماوراَ النهر دوام داده وهـم شاخهٔ از ینها حکومت محلی ولایت

خوارزم را در دست گرفتنـد ،در هر حال حکومت شیبانی یعلاوه ولایت خـوارزم در ولایـت تخارسـتان افغانی نیـز دست انداخته وحتی بر ولایـت بلغ و مرو مسلط شدند یغمـای اینها منحصر باین ولایت ها نبوده بلکه بو لایت هرات و نیشاپور نیز کشیده میشد مرکز عمدهٔ شیبانیها سمرقند و بخارا بـوده بولایت متصرفهٔ افغانی سـوای جلب مال توجه نداشتند، تخریبات اینها یکقرن دیگر در ولایـت تحت سلطهٔ ایشان در افغا نستان دوام نمود ، در اوایل قرن یازده هجری دسته دیگری بنام خوانین استرا خان که از طرف روسهـا منقرض وطرد شده بدربا رشیبانی ها پناه آورده بودند جای امـراشیبـانـی را در مـاوراالنهـر اشغـال و سیـزده نفـر از سـال ۱۰۰۷ هتا ۱۱۶۷ بحکومت خویش دوام دادنـد اینها نیز بسنت اسلاف خود از دست اندازی و تخریب و تاراج در ولایت شمالی افغا نستـان خود داری ننمودند .نفوذ مستقیم ایشان در ولایت تخارستان افغانی کشیده ، و کاهی هم بر بلـغ مستولی میشدند ، و در سـر تصاحب این ولایت آخری ، بین آنها وحکومت صفـوی فارس و بابریهٔ هند نزاع و کشمکش جاری بود .اما ولایت هرات را بالاخره صفویها از ایشان گرفتند ،درهرحال تسلط مستقیم و غیرمستقیم حکومت شیبانیه و استراخـانیه در ولایت شمالی افغا نستان سبب تخریب و تاراج ،تنزل و انحطاط علمی و اجتماعی گردیده ترقـی دولت تیموریه افغا نستان رامثل خواب خوشی ازخاطر ها محو نموده

نـفـوذ صفویها

در اوائل قرن ده هجری دولت صفوی فارس تشکیل و در سال ۹۰۷ هـ تا سال ۱۱۲۵ طول کشید، ایندولت مثل حکومت ازبکیه ماورا النهر در افغا نستان چشم حرص وآزدوخته وبنای تجاوز بر ولایات نیشاپور ، هرات، مـرو، بلغ، سیستان و قندهـار را گذاشت .جنگهائیکه بین صفویهاو ازبك ها در ولایات شمالـی

افغانستان از بلخ تا هرات واقع شد ، همه به ضرر و ویرانی اینولایات عمده کشور تمام گردید؛ زیرا از بکها خشن و یغما کننده بوده وصفویها از نظر تعصب مذهبی کمتر از آنها با افغانستان مضر ثابت نشدند. در هر حال صفویها ولایات هرات ، نیشاپور و سیستان ،مرو وقندهار را از دست ازبك، امرا محلی افغانی و دولت بابریه‌هندستان گرفته ، مدتی تحت اشغال خویش قرار دادند ، چنانکه شهر مشهور هرات در جنگهای آنها و ازبك خراب وهزارها نفر بیگناه بقتل رسیده بود سائر بلاد افغانی نیز در سیستان وقندهار تحت شکنجه قرار گرفت، اینست که دولت هوتکیه افغانستان تشکیل و بکشور فارس سوقیات وفتح کرده‌سلسله صفویه را در سال ۱۱۳۵ هجری منقرض نمود.

نفوذ دولت بابری ها:

در اوایل قرن ده هجری که افغانستان بین کشمکش حکومت های شیبانی وصفوی گرفتاربودیکی از نواسه های امیر تیمور کورگان بنام بابر در فرغانه ظهور وسمرقند رادر ماورا النهر اشغال کرد ولی او بزودی از ازبك ها شکست خورده عاقبت بعد از فتح مجدد سمرقند داخل افغانستان شده در کابل به تشکیل یك حکومت قویه موفق گردید ، بابر مرد بزرگ والوالعزمی بود ، تربیه وادب افغانی‌را حاصل کرده بود ، او در سال ۹۳۲ ه از افغانستان باستقامت هندستان سوقیات و بعد از جنگهای چندی بلاخره دولت لودی افغان را در حوزه گنگ منقرض و سلطنت‌خویش را اعلام نمود ، بابر مثل شهرخ مفتون و پرورید‌ه تربیت‌وتهذیب افغانی بوده ، کابل را بسیار دوست داشت ، و تعمیرات‌چندی در آنجا کرده بود ، لهذا قبل‌ازآنکه درهند بمیردوصیت کرداو رادر یکی از باغهای کابل دفن

نمایند ، بعد از بابر پسرش همایون بر تخت امپراطوری هند جلوس نمود ، ولی شیر شاه افغان سوری در نتیجه جنگهای سختی او را بکشور فارس فراری ساخته مجددا شهنشاهی افغان را در کشور هند اعلام نمود ، معهذا بعد از چندی همایون توانست سلطنت از دست رفته هند را اعاده و پسرش اکبر جلال الدین باجدیت تمامی در مرور سالیان زیاد دولتهای متعدده افغانی را در سر تاسر کشور هند از بین بردارد . اینست که نه تنها در هند بلکه در ولایات افغانستان از قبیل : کشمیر ، کندهار را و کابلستان نیز ، تسلط دولت بابر یه هند بر قرار گردید ، ولی بعد از مرگ شاه جهان و عالمگیر پادشاهان این سلسله در افغانستان مفتوحه سوای اخذ خراجی توجه نه نمودند ، بلکه تمام همم و مساعی ایشان به پیروی از دولت های افغانی هند در ترقی و تعالی حوزه گنگ مصروف شد ، افغانها هم در طول مدت تسلط دولت بابریه هند در ولایات افغانی از پا نه نشسته وامثال پیرروشن ، خوشحال ختك وطوائف یوسف زائی از سواحل هند تا جلال آباد برعلیه بابریها مشغول پیکار بودند ، در هر حال ایام استیلای دولت بابریه هند در افغانستان مفتوحه بامدنیت پروری که ایشان داشتند تاثیرات مهمی نه نمود ، زیرا کانون تمدن و آبادی ایشان درهندوستان قرار داشت.

دولت هوتکی

بعد از انقراض دولت تیموریه افغانستان وتجزیه کشور بدست دولتهای ازبکی ماورا النهر و صفوی فارس و بابریه هند در اوائل قرن دهم هجری ، سران کشور آرام نه نشسته مشغول عملیات و طرد اجانب گردیدند، و اینکار مشکلی بود که بزودی غلبه بر سه قوای بزرگ میسر نمی شد، فعالیت های سیاسی و نظامی پیرروشن واخلافش با حرکات خوشحال خان

ختك و جنگهای یوسف زائی هادر شرق افغانستان همه سلیق
و شهور زیادی را در بر گرفته و بالاخره در برابر دولت هند
ناکام ثابت شد . اینست که عملیات سرداران افغانی درقندهار
و هرات بر علیه دولت فارس آغاز و ناکامی جبهه شرق راتلافی
نمود .

در اوایل قرن یازده هجری بسیت و پنجهزار عسکر فارس با
حاکم آنها گرگین نام ارمنی درشهر قندهار موجود بود، مردم که
درکمین فرصت بودند همیشه ازدرمخالفت باقوای ایران پیش
میشدند ،گرگین برای خاموش کردن اقدامات مردم میرویس خان
بن شاه عالم هوتکی پیشرو قبایل غلجائی رااز شهر قندهار بدربار
اصفهان تبعید نمود میرویس بعداز دقت در ترتیب ادارهٔ اصفها
ن و شخصیت اولیا اموراز آنجا به مکه مکرمه سفر ، و در عودت به
اصفهان حسین شاه صفوی راراضی بمراجعت خود در قندهار
نمود و همینکه در سال ۱۱۲۰ هجری وارد آنجا شد سایر سران
ملی را دور خود جمع ودر شبی گرگین را با همر اهان او قتل
و استقلال حکومت خویش را درقندهار اعلان نمود . دولت فارس
خسرو نامی را با یک اردوی بیست هزاری بقندهار سوق نمود
اما میرویس او رابااردویش درسال ۱۱۲۳ نابود و متعا ـ
قبا قوای تقویه فارس را که بقیادت رستم نامی به قندهار
سوق شده بود از بین برد .

از ین بعد میروس فرمانروای مستقل ولایت قندهار بوده وفقط
بعنوان رئیس ملی منطقه خودشرا اداره میکرد . ولی میرویس
بعد از هشت سال حکومت که هنوز به توحید اداری کل مملکت
موفق نشده بود فوت ، وبرادرش میر عبدالله جانشین او گردید
میرعبدالله خواست با دولت صفوی از راه مفاهمه و مصالحه
داخل شود ، ولی همینکه مردم از نقشه او دانستند چون بی
اندازه بر ضد دولت فارس بودندنه پذیرفتند و میرمحمود جوان

پسر میرویس راپپادشاهی قبول، و هم عبدالله را بدست او از بین برداشتند .

میر محمود جوان نقشه پدرپیر ونامدار خود شرا در محل تطبیق گذاشت با ینمعنی کـه پدرش قوای دشمن را از ولایت قندهار طرد ، و فرصت تاسیس یکدولت محلی آزاد را در ولایث هرات بدست سران ابدالـی افغانستان داده زمینه فعالیت سیاسی رابر خلاف دشمن برای سرکرده گان محلی سیستان تهیه نمود ، اما خودش کاری را کـه میخواست انجام نا داده از دنیا گذشته بود ، اینك محمود دنباله کار پدر را گرفته بعد از تهیه یك اردوی قوی در سال ۱۱۳۳ بولایت کرمان سرازیر ، وبعد از قرار داد صلح بالطف علـی حاکم کرمان بقندهار مراجعت نمود ، محمود در سال ۱۱۳۵ مکر را به بم و کرمان ریخته آنولایت را بصورت قطع اشغال. واز راه یزد به استقامت اصفهان پایتخت کشور ایـران مارش کرد . دولت فارس درمحل گلنا باد بمدافعه نظامی پرداخت ولی اردوی فارسی از قوای افغانی هزیمت یافته در داخـل پایتخت تحصن و قلعه بندی اختیار کردند ، شامحمود بـه پادشاه صفوی پیشنهاد کرد اگر دولت فارس استقلال دولـت افغانی را در ولایات متصرفه سابقه ایران چون ولایت خراسان، کرمان ، و قندهار به رسمیت بشناسد و هم سالانه باج وخراجی بدر بار قندهار به پردازد ،وفعلا دختری ازخاندان شاهی فـارس بزنی پادشاه افغان بدهد ، البته دولت صفوی و کشور فـارس محفوظ خواهد ماند . ولی دولت فارس از قبول این پیشنهـادسرباز زدوشاه محمود مجبورشد بازور انهارا به تسلیم وادارد ،اینست که بعد از محاصره شدیدی پایتخت اصفهان تسلیم و حسین پادشاه صفوی بدست خود تاج ایران را تقدیم نمـود از ین ببعد شاه محمود تا

سال ۱۱۳۷ برای تامین وتنظیم اداری کشور فارس مشغول ماند زیرا در داخله طهماسب پسر شاه حسین مشغول دسیسه و در خارج دولتهای روس و عثمانی چشم حرص و آز بکشور فارس دوخته بودند ، طهماسب مشغول تهیه قشون و مقابله با شاه محمود بود و مردم قزوین بر ضد میراشرف حاکم افغانی خود عصیان نمود ، شاه محمود مجبور شد که بقوت عسکر علاقه های قزوین ، قم کاشان ، عربستان ، یزدوغیره را تامین و خانواده شاهی سابق را از بین بر دارد ، پس از آن شاه محمود بکسیانیکه نسبت به شاه صفوی و متبوع خودخیانت کرده بودند بخشونت پیشامد و با مردم او رویانی مدارا و خوشرفتاری نمود .

در طول اینمدت حسین خان هوتکی و کالت شاه محمود را در قندهار داشت وولایت هرات توسط امرا محلی ابدالی اداره میشد شاه محمود از تشکیل یك حکومت محلی زیر قیادت ملك محمود خان سیستانی در ولایت طوس نیز تقویه و حمایت نمود ، در هر حال کثرت مشاغل شاه محمود راخسته و اعصاب او را از کار انداخت ، سران افغانی نیز که سنگینی مسئولیت خود را در کشور فارس احساس میکردند از بیماری شاه محمود و خرابی کار های دولت اندیشیده میر اشرف کاکا زاده شاه محمود را که جوان قابلی بود بر روی کار کشیدند ، میر اشرف نیز در سال ۱۱۳۷ شاه محمود بیمار را درعوض خون پدر خود میرعبدالله از بین برداشته و خود بحیث پادشاه زمام امور را در دست گرفت .

شاه اشرف نیز مثل شاه محمود وظایف بزرگی در پیش داشت

زیرا طهماسب برای حصول تاج و تخت با استقلال و تمامیت خاك وطنش قمار میزد و بادولت روس داخل مذاکره شده بود که اگر بطرد افغانها او را کمك نمایند طهماسب حاضر است ولایات شیروان داغستان ، گیلان ، مازندران و استر آباد را بدولت روسیه بگذارد . از دیگر طرف دولت عثمانی با روسیه معاهده نمود که مالکیت روس را در ولایت مذکوره تصدیق خواهد نمود بشر طیکه ولایات تبریز ، همدان و کرمانشاه بدولت ترکیه گذاشته شود ، بعلاوه طهماسب در مازندران به تشکیل قشون آغاز کرد .

شاه اشرف نیز مثلیکه قبلاً جلو سپاه روس را در «در بند» ایران گرفته بود ، بمقابل اردوی فاتح و مستولی عثمانی در ولایات تبریز ایروان و همدان به سوقیات پرداخت . شاه اشرف به رشادت بیمانندی در میدان جنگ اردوی عثمانی را مغلوب و منهزم و دولت ترکیه را مجبور به اعتراف استقلال و رسمیت دولت افغانی فارس ساخت . در چنین وقتی شنیده شد که مردی از اهل خراسان بنام «نادر» بحیث سپه سالار طهماسب مرزا برای اشغال ولایت طوس مشغول سوقیات است ، چون استیلای نادر بولایت طوس خطوط مواصله شاه اشرف را با افغانستان قطع مینمود لابد شاه اشرف به ترتیب عسکر مشغول شد ، و در حالیکه او تازه از قرار داد با دولت ترکیه فارغ شده بود در سال ۱۱۴۰ هجری خبر گرفت که سوقیات نادر از شرق بغرب آغاز گردیده است . اینست که در سال ۱۱۴۱ برای اولین بار بین قشون شاه اشرف و نادر در موضع «مهما ندوست ـ دامغان» جنگ سختی روان گردید ، ولی درنتیجه جنگ قشون افغانی بعقب کشی در طهران و از آنجا به اصفهان مجبور شد ، سپاه نادر خراسانی نیز باستقامت اصفهان حرکت کرد ، و شاه اشرف در محل «مرچه خورت ـ اصفهان» بمدافعه پیشامد ، چون درین جنگ

نیز نتیجه مطلوب بدست نیامدشاه اشرف بعد از پس گشتن در اصفهان بغرض تجهیز وترتیب عسکر به شهر از کشید . ولی او هنوز به ترتیب اردوی دیگر موفق نشد . وقوایش در ولایات مختلفه ایران متفرق ومشغول بود که قوای دشمن بجانب شیراز سرازیر شد ، شاه اشرف یکبار دیگر بغرض مدافعه در موضع «زرقان» بین شیراز واستخر با دشمن داخل نبرد شد ، اما اینبار نیز طالع بداد دشمن رسیده و شاه اشرف مجبور شد برای تهیه یك اردوی خالص افغانی بخط افغانستان حرکت کند ، متاسفانه شاه اشرف درنواحی قندهار رسیده بود که غفلتا از طرف سواران اعزامی حسین خان هوتکی نائب الحکومه قندهار به بهانه انتقام شاه محمود کشته گردید ، وباینصورت در سال ۱۱۴۲ دولت افغانی فارس منقرض شد .

و اماحسین خان هوتکی ازین بعد با عنوان شاه حسین بحکومت قندهار دوام داد تا درسال ۱۱۵۱ نادر شاه خراسانی او را مغلوب و در مازندران گسیل نمود و او همدر آنجا مسموما از دنیا گذشت .در هرحال دولت هوتکیه افغانستان بعد از انقراض دولت تیموریه افغانستان اولین دولت حسابی است که در قندهار تشکیل گردیده است ، گرچه دولت هوتکی در داخله مملکت به توحید اداره سیاسی کل افغانستان موفق نشده و بیشتر همم شان مصروف تحکیم پایتخت قندهار و تسخیر کشور فارس بود ، معذا برای نسل آینده افغانستان بزرگترین سر مشق استقلال خواهی محسوب است .

پادشاهان هوتکی :

میرویس سال تا سیس حکومت ۱۱۲۱ هجری ـ
میرعبدالله ۱۱۲۰ شاه محمود ۱۱۳۱ شاه اشرف ۱۱۳۷ ـ شاه حسین ۱۱۴۲ ـ ۱۱۵۱ هجری قمری

حکومت ابدالیه هرات؟

در قرن نهم هجری هنگــام دولت تیموریه ـ افغا نستان در بعضی مناطق کشور حکومت‌های کوچك محلی موجود بود کـه در اوان ضعف و فتور آن دولت هریك خود شانرا بحکومت خـود مختاری تبدیل کردند از قبیـل: امرا ارغونیه قندهار امرا توخی و هوتکی قلات غلجائی ، امـرا ابدالیه ارغستــان امـرای ارغونیه قندهار از و قــت نائب الحکومکی امیر ارغـون ، پسر امیر ذوالنون اتالیق شهزاده بدیع الزمان بن سلطان حسین بایقرا در سال ۸۸٤ هجـری اساس حکومت محلی قندهـاررا گذاشته و تا سال ۹۱۳ هجری دوام نمودند. امرا این سلسلـه چون امیر ارغون ، میرزا مقیـم، شجاع خان ، میرزاحسیـن ، میرزاعیسی، میرزا باقی میرزاجانی محمود نه تنها در ولایت قندهار بلکـه بعضا در ولایت سند نیزحکومت کرد ،و اخیرا در ولایت قندهار بدست بابر شاه معروف در ســـال ۹۰۳ ، و در و ـ لایـت سنـد بـدسـت اکـبـر جلال‌الدین پادشاه هنددر سـال (۹۸٤)هجری منقرض گردید ند.

امرای توخی نیز در همان قرن نهم در منطقه قلات غلجائــی حکومت محلی خودشانرا محکـم نموده و تا قرن یازده هجـری امرا این سلسله چون ملخی خـان ،ابدال خان از (عشیره تــوخ) ملکیار حسین خان (از عشیـره هوتك) وغیره هم بحکومت خویش دوام داده ، و دائما در مقابـل بسط نفوذ دولت بابریه هند از جانب غزنه و زابلستان ، ودولت صفویه فارس از جانب قندهـار مقاومت و حفظ وجود می نمودند، بالاخره میرویس خان بن شام ـ عالم خان هوتك از منسوبیـن همین سلسله بود که قندهار را نجات داده و استیلای صفویهـارا خاتمه بخشید . همچنین امرا ابدالیه علاقه ارغستان در قـرن نهـم هجـری حکومت محلی خویش را استحکام بخشیـده وافراد آخری این سلسله باعمـال دولت صفوی در قندهار روابـطخود شانرا حفظ می نمودنـد ـ معهذا در قرن یازده این سلسله بدست گرگین نائب الحکومـه

صفوی قندهار منقرض گردیدند، امرای محلی این سلسله عبارت اند از : سدوخان ، خضرخان ،خداداد سلطان ، شیر خان ،سرمست خان ، حیات سلطان و دولت‌خان ، باز عبدالله خان بن حیات‌سلطان یکی از منسوبین همین‌سلسله بود که در قرن پانزده هجری درو لایت هرات بیرق‌آزادی افراشته نائب الحکومه و قوماندان نظامی دولت صفوی‌را با عساکر ساخلوی آن دولت در بین یك طوفان هیجان ملی‌معدوم ، و مثل میرویس خان هوتك استقلال و لایت هرات‌اعلان نمود ، از آن بعد این سلسله در ولایت هرات تا سال۱۱۴٤ هجری بحکومت خویش دوام داده و هم بغرض استخلاص‌ولایت طوس در مقابل امرا صفوی تا شهر مشهد سو قیات‌نمودند دولت هوتکیه قندهار با آنکه در سر تصرف فراه باحکومت ابدالی هرات داخل رزم ، و در نتیجه فاتح هم گردید ، معهذا دیگر بایشان مزاحمت ننمود ، چونکه عجالتاً این‌حکومت کوچک محلی را سدی دیگر ، در مقابل نفوذ وتسلط دولت صفویه ایران میدانست ، و همین سیاست بود که‌پادشاهان مقتدر و فاتح هوتکی چون شاه محمود و شاه اشرف‌حتی‌بتشکیل یك‌حکومت محلی دیگری در و لایت طوس با ملك محمودخان افغان سیستانی نیز ضدیت و مخالف نورزیدند . در هر حال‌بعد از آنکه دولت افغانی فارس منقرض گردیده و فرصت تاخت‌و تاز بدست نادر شاه خراسانی افتاد ، حکومت ابدالیه هرات‌مثل حکومت هوتکیه قندهار از بین رفت .

امرا ابدالیه هرات :

عبدالله خان بن حیات‌سلطان ۱۱۲۹ هجری
زمانخان بن دولت‌خان ۱۱۳۲
محمد خان بن‌عبد الله خان ۱۱۳۵ هجری
ذوالفقار خان بن‌زمانخان ۱۱۳٦
الله یار خان بن‌عبد الله خان ۱۱۳۸هجری
ذو الفقار خان (مکرر) ۱۱٤۲
الله یار خان(مکرر) ۱۱٤۳ هجری

نـــادر شاه خراســـانی :

نادر قلی پسر امام قلی مردی از قبیله افشار و اهل خراسان بوده در ابیورد تولد و بمالداری و پوستین دوزی گذران میکرد ترکتازان ازبك او رادر شباب باسیری بردند ، و او در عودت بوطن داخل ملازمت حاکم محلی ابیورد گردیده پس از فوت حاکم از طرف ملك محمود سیستانی حکمدار خود مختار ولایت طوس بحکومت ابیورد مقرر گردید . نادر در جنگی که بحیث افسر نظامی ملك محمود دشمنان مهاجم ازبکی او را منهزم نمود ، شهرت زیادی حاصل ، و بعد از کمی طرف عداوت ملك محمود قرار گرفت ، اینست که نادر فرار و بجمع کردن یکعده رفقای رهزن مشغول و بعد ها بقلعه قلات حمله و تسخیر نمود ، نادر ازین پس مردی دارای عدت وقوت کافی شده بشهر نیشاپور حمله و اشغال کرد ، و خود را بحیث یکنفر هوا خواه طهماسب صفوی معرفی نمود نادر باین پیشرفت ها اکتفا نمیکرد ، زیرا مرد بزرگ و پرمدعا بود ، پس بغرض استیلا بر ملك محمود و تمام ولایت بشهر مشهد هجوم وآنچه میخواست حاصل نمود ، طهماسب صفوی البته او را منصب سپه سالاری داد ، و نادر بعد از طی جنگهای مکرر شاه اشرف ورجعت او به افغانستان ، قوای ترك را در همدان شکسته عراق وازربائیجان را مسترد وطهماسب راخلع ، و بنام پسرش عباس زمام دولت فارس را شخصا در دست گرفت . نادر در جنگهای مکرر تورکها را شکسته و تمام اراضی از دست رفته فارس را مسترد و هم بواسطه مذاکره و معاهده سواحل خزر وباکو و دربند را از دولت روسیه پس گرفت ، نادر در سال ۱۱۴۸ هجری رسما تاجپوشی ، و مذهب تسنن راکه مذهب ملی او بود در کشورفارس رسمی ساخت . نادر شاه قبلاً درسال ۱۱۴۴ هجری شهر و ولایت

هرات را در طی یکرشته جنگها وشکست های سختی از سلسله حکمدار محلی ابدالیه گرفته بود ، اینست که در سال (۱۱۵۰)و لایت بلخ را نیز ازدست تسلط ازبك های ماوراالنهر بواسطه سوقیات پسر دلاور خودرضا قلی کشیده و خود بعد از یکسال وزم شهر قندهار را ازتصرف شاه حسین هوتکی خارج و بدبختانه تخریب کرده، درسال۱۱۵۱هجری بهمملکت هندوستان از راه کابل داخل شد ،نادر تادهلی رسید و محمد شاه هندی تسلیم . و خزائن بیشمارخودش منجمله تخت طاوس و الماس کوه نور را تحویل داد .نادر شاه بعد از فتح هند بافغانستان مراجعت ، وبغرض تسخیر ماورا النهر جیحون را عبور کرد ، امیر ازبك چاره جز تسلیم نداشت نادر شاه دختر او را برای پسر خود گرفته ، باستقامت ولایت خوارزم حرکت نمود ، حکمدار تورانی خوارزم کشته ، و ولایت به قلمرو نادرشاه الحاق شد : باین ترتیب نادرشاه خراسانی در طی چند سالی دولت بزرگی مرکب از ممالك افغانستان ، ماورالنهر ، فارس و هندوستان تشکیل و پایتخترادر شهر مشهد قرار داده نادرشاه خراسانی دارای عقل وعزمقوی بوده یکی از رجال مشهور تاریخی خرسانزمین بحساب میرود، نادربعد از اشغال هرات و قندهار حس همدردی اهالی خراسان را به محبت و مدار اجلب ، وقشون شانزده هزار نفری از طوائف ابدالی و غلجائی افغانستان تشکیل ، و مقام اول را بایشان دراردوی خویش گذاشت.سرداران افغانستان هم بحیث افسران نظامی و حکام کشوریاو داخل کار شدند ، که از آن جمله است احمد خان ابدالی(پسان احمد شاه بابا)و نورمحمد خان میر افغان و غیره ، سرانوسپاه افغانی نیزدر تمام محاربات و فتوحات نادر شاه شریك بود، بعد ازمرگ نادر حرم او را از تاراج سپاه ایران ، وفرزندان‌او را در برابر مردم ایران مدافعه

نمودند اما نادر شاه با سـران و سپاه قزلباش ایران اعتماد و نظر خوبی نداشت، وبا ایشان بخشونت و سختی رفتار مـی نمود ، مخصوصا از وقتیکه بتـأثیر یکسو تفاهمی پسر رشیـد خویش رضاقلی مرزا را کـور کرده و خود نادم عصبی گردیده بود ، اینست که ملت فارس ازین همه ظلم و خشونت اخیـر عمر نادر شاه به ستوه آمده درشیروان ، تبریز و استر آباد یکی پی دیگری سر بشورش برداشتند و هم بالاخره خود اورا هفتـاد نفر منصبداران قزلباش و قجر و افشار در سال ۱۱۶۰ هجری در حدود قوچان بکشتنـد و بایـن صورت امپراطوری بزرگ اواز هم پاشیده شد

دولـت ابـدالـــی

بعد از مرگ نادر شاه سران وسپاه افغانی از ولایت طـوس بولایت قندهار کشیـده و درقلعه نادر آباد به تشکیل جرگـه و انتخاب پادشاه آغاز کردنـد، در نتیجه احمدخان ابدالی پسـر زمانخان حکمدار سابق ولایـت هرات که در اردوی افغانـی معیت نادر شاه منصبدار معتبری بود بپادشاهی افغا نستـان در شوال ۱۱۶۰ هجری انتخاب گردید . احمد شاه که بعـد ها از طرف ملت بواسطه خدمات گران بهایش احمدشاه بابای افغـان خوانده شد در ۱۱۳۵ هجری درشهر هرات متولد شده و اینـك ۲۵ سال عمر داشت ، و تا سـال ۱۱۸۶ هجری بپادشاهی خوددوام داد احمد شاه مرد سیاسی ونظامی لایقی بوده در مدت بیسـت و پنج سال سلطنت خود خدمـات مهمی بـرای افغا نستان نمـود او بعد از تشکیل دولت و اردو، اولا تمام ولایات طبیعی افغـا نستان را از قبیل :ـ بدخشان وقطغن ، بلخ ومیمنه، مروومرغاب، طوس و نیشاپور (ولایات فعلی خراسان) سیستان و کرمـان، بلوچستان و سند ، کشمیـر وچترال ، کابل وغور ، پشاور و

پنجاب تابع یك مرکـــز اداری‌ساخته ، بعد ها برای حفظ ولایت شمال یکبار رود جیحون را وبرای حفظ حوزه‌سندچند باررودستلج را عبور ، و در تمام محاربـــات فاتح او بود ، جنگ پانی پت با قوای نیم ملیونی مرته هـــا درسال ۱۱۷٤ هجری از مشهـــور ترین جنگهای خارجی احمد شاه‌است که‌اورا بصفت قهرمان جنگ در تاریخ افغا نستان و هند ثبت‌نمود ، احمد شاه بیشتر عادلانه رفتار نموده و برای رفع نفاقهای‌داخلی و عصبیت های قبیلـــوی همت گماشت وقتیکه احمد شاه‌ازدنیا گذشت ، یك افغا نستـــان قوی و بزرگ و پرنفوســـی درعقب خود گذاشت ، گر چـــه در خط اقتصاد ، زراعت ، صنعـــت‌و علوم بسیار پس افتـــاده و از حوادث شوم و جنگهای چندیـــن‌قرنه رنج زیادی کشیده بـــوده

بعد از احمد شاه سلطنـــت‌افغا نستان به اولاد او رسیـــده ومدت حکمرانی این خاندان‌یکقرن‌طـــول کشیـــد مگـــر در طول اینمـــدت دیگـــر خـــدمت مهمی‌نسبت با افغا نستان انجام داده نشد ،زیرا از یکطرف مردیکـــه‌تمدن جدید عالم را بکشـــور افغا نستان معرفی‌کند مفقودبود. از دیگر طرف سیاست استعماری غرب در شرق و شمال افغا نستان‌قدم‌بقدم پیش رفته وانتریکه ـ های دیپلو ماسی بجنگهای داخلی‌و خارجی و اغتشاشات متواتـــر کشور نتیجه داده،فرصت ترقیات‌اجتماعی را از دولت های افغانی سلب می نمود . در هر حـــال‌تیمور شاه فرزند و جانشیـــن احمد شاه بابا بیست و دوســـال‌زمام سلطنت افغا نستـــان را در دست داشت ، و در طول اینمدت‌بدون آنکه مصدر کدام خدمـــت عمده با افغا نستان شده باشـــدتنها حدود جغرافی سیاســـی افغا نستان را در مقابل جنگهای‌متمردین پنجاب و متجاوز یـــن

تورانی حفظ نمود . زمانشاه پسر تیمور شاه وقتیکه به پادشاهی افغا نستان رسید خیال تسخیر مملکت پهناور هند در کله می پرورانید و برای حصول این مقصد اردوی قوی ترتیب کرد مگر از یك طرف نفاق داخلی در بین خاندان شاهی ساری و جاری گردیده و از دیگر طرف پالیسی حفظ هند دولت انگلستان و سیاست استیلای نا پلیون کبیر در کشور های مجاور افغانستان چون روسیه و ایران تاثیر و افغا نستان میدان عملیات مختلفه سیاسی گردیده ، دولت فارس شهزاده محمود افغان را برضد زمانشاه تحریك و تقویه نمود. در نتیجه زمانشاه اسیر و کور و عجالتا هندوستان ازحمله محفوظ وشاه محمود به تخت سلطنت افغا نستان عروج نمود . در عوض ولایت طوس یا خراسان فعلی از افغا نستان مجزا وبدولت فارس الحاق یافته و ولایت پنجاب در زیر قیادت دسته های سیك از افغا نستان جدا و مستقل گردید . باین ترتیب افغانستان بتدریج روبانحطاط و تجزیه روان و ولایت مرو ووادی کشك و بلوچستان یکی پی دیگری از افغا نستان مجزا و بتصرف خوانین خیوا و بخارا وبلوچستان و بالاخره تحت اختیار دولت روسیه و انگلستان قرار گرفت . در عهد دولت شاه شجاع بن تیمور شاه بن احمدشاه بابا تحریك دولت خارجی سبب اشتعال جنگهای داخلی گردیده اخیرا منجر به جنگ اول افغانستان و انگلستان از یکطرف و جنگهای متعدده افغا نستان و ایران از دیگر طرف گردیده و در نتیجه معاهدات لاهور (۱۲۵٤هـ ۱۸۳۸م) و قندهار (۱۲۵۵ ـ ۱۸۳۹م) بین شاه شجاع و انگلیس بعلاوه سلب استقلال سیاسی افغا نستان و لایات: سند . ملتان . کشمیر ،پشاور،

اتك دیره جات نیز در شـــرق افغا نستان مجزا شد . در عوض
افغا نستان کوچك در جنگ اول افغان و انگلیس غالب شـــده و
دولت ابدالی افغا نستان نیز از طرف ملت سقوط داده شـد .در
همین جنگ بود که نواب محمدزمانخان . شجاع الدوله خان،وزیر
اکبر خان ، محمد عثمان خـــان تکاوی ،نائب امین الله خان لوگری
. محمد شاه خان بابکر خیـل ،ملامئومن غلجائي و امثا لهـــم
صفت قهرمانان ملی افغا نستـان را در تاریخ حاصل کردند .

شاهان ابدالی :

احمدشاه باباجلوس ۱۱۶۰ھ ق تیمور شاه بن احمدشاه ۱۱۸۶هجری
زمانشاه بن تیمور ۱۲۰۷ ھ ق شاه‌محمود بن تیمور ۱۲۱۶ هجری
شاشجاع بن تیمور ۱۲۱۹ هق شاه محمود (مکرر) ۱۲۲۴ هجری
دورهٔ برادران فتح‌خان ۱۲۳۳ھ ق شاشجاع (مکرر) ۱۲۵۵ ـ ۱۲۵۸

فصل سوم

افغــــانســتـــان

دولت محمدزائــــی:

بعد از کور شدن زمان شاه ابدالی خاندان سلطنتی افغانستان را فتور فرا گرفت ، و شاه محمود ابدالی از تنظیم و اداره مملکت عاجز آمد ، سران بارکزائی که وزارت دولـت و حکومت های ولایات را در دست داشتنـد درصدد بدست آوردن سلطنـت افغا نستان بر آمدند ، مخصوصا در وقتیکه شهزاده کامران پسر شاه محمود و زیر فتـح خان بار کزائی رااول کور وباز بقتل رسانید ، برادران متعدده وزیر توانستند شاه محمود را در سال ۱۲۳۳ بجانب ولایت هرات فراری ساخته ، و برادر اوشاه شجاع را بجانب شکار پور سند عقب زنند، شهزاده ایوب ابدالی پســر تیمور شاه نیز که دعوی جانشینی پدر میکرد مجبور شد دسـت از حکمرانی بکشد ،تنها شاه محمود در ولایت هرات بپادشاهی کوچکی قناعت نمود که بعد ازو پسرش کامران و وزیرش یار محمد خان الکوزائی ، و سعید محمد خـان پسر وزیر مذکور ،و شهـزاده یوسف ابدالی ، باین حکومـت کوچک چهل وچند سال دیگـر دوامدادند در طی این مدت بـودکه جنگهای مشهور دولت فـارس با این حکومت کوچك برقــوع پیوسته و بالاخره هم فارسی ها مغلوب و ناکام گردیدنــد ، درسال ۱۲۷۳ سردار سلطان احمد

خان بارکزائی به حکومت هرات مسلط و در سال ۱۲۷۹ پسرش شهنواز خان جای او را گرفت ولی بزودی در همان سال امیر دوست محمد خان پادشاه اولین بار کزائی افغانستان ولایت هرات را بدولت مرکزی مربوط وملحق ساخت .

در هر حال بعد از اغتشاش داخلی افغانستان وفتور امور خانواده سلطنتی ابدالی رشته امور مملکت در کف برادران متعدد وزیر فتح خان افتاد . مشا هیر این برادران همان سردار محمد عظیم خان و سردار شیر دلخان است که بیشتر بطور ملوک الطوائف افغانستان را بواسطه برادران دیگر خود اداره میکردند واز آن جمله بود سردار دوست محمد خان حاکم کابل و پردل خان حاکم قندهار وغیره در دوره تسلط برادران وزیر فتح خان که اولاده سردار پاینده خان یکی از مامورین دولت ابدالی بوده و بعد ها به خاندان محمدزائی معروف شدند، طرز اداره افغانستان ملوک لطوایفی شده ، و چنانچه ولایت طوس یا خراسان فعلی وولایت پنجاب قبلا در عهد شاه محمود ابدالی از افغانستان مجزا شده بود، اینک ولایت سند زیر قیادت میرهای ولایت مذکور اعلان استقلال کرده و ولایت پشاور واتک و کشمیرز نیز از افغانستان مجزا و ضمیمه دولت سیکی پنجاب گردید (۴۳ـ ۱۲۴۴) .

در سال ۱۲۵٤ هجری برادران وزیر فتح خان یك نفر از بین خود را به عنوان امیر به حیث پادشاه افغانستان باقی مانده شناختند و این همان امیر دوست محمد خان مشهور به امیر کبیر است که امارت اول او فقط یکسال دوام کرد . سال دیگر (۱۲۵۵) دولت انگلیس که برآورده شدن تمنیات خودرا بذریعه امیر دوست محمد خان در قسمت توسعه نفوذ سیاسی در

افغانستان ناممکن دیدشاه شجاع فراری راباعده ازقشون وصاحب منصبان خود بغرض تصاحب تاج وتخت افغا نستان بولایت قندهار سوق نمود اماقبلاتوسط معاهدات لاهور و قندهار تجزیه ولایت های شرقی افغانستان راکه‌در دوره برادران وزیر فتح خان عملی شده بود بطور رسمی از شاه شجاع اعتراف گرفت در هر حال امیر دوست محمد خان و برادرانش باقشون انگلیس و شاه شجاع مقابله نتواسته قندهار وکابل‌که مراکز شان بود یکی بعدی دیگری سقوط کرد و دولت افغا نستان ظاهراً در دست شاه شجاع و در واقع بدست افسران انگلیس افتاد . امیر دوست محمد خان هم که به بخاراپناهده شده بود بعدازآن که در سال ۱۲۵۶ بعزم استرداد کابل به افغانستان داخل و تا کوهستان پیش آمده بود کاری از پیش نبرده وبه انگلیس ها تسلیم و در هند اعزام گردیدولی تسلط انگلیس و شاه شجاع طول نکشیده طوفان هیجانات‌ملی شدت کرد شاه شجاع کشته شد و اردوی انگلیس بعد از دادن تلفات سنگینی که‌به‌اثر مجاهدات ملت به سر کردگی وزیر محمداکبر خان غازی به او رسید مجبور به‌تخلیه افغا نستان گردیدو انگلیس ها در اثر فشار ملت امیر دوست محمد خان را بازاز هند به افغا نستان فرستادند که مجدداً بوساطت وزیر اکبرخان‌غازی به پادشاهی افغا نستان قبول شد .

امیر دوست محمد خان قندهارو هرات را بمرکز سلطنت ملحق ساخت و امیر شیر علی خان جانشین امیر دوست محمد خان که مردمنوری بود خواست اردوی‌افغانی را تقویه و به واسطه تاسیس مدارس و ادارات منظم‌مملکت را به ترقی و تمدن جدید آشنا سازد . زیرا او مردی چون‌سید جمال الدین افغانی در دربار خود دیده بود . امیر شیرعلی‌خان هنوز تازه قدم درراه تحولات اجتماعی گذاشته و استقلال افغانستان را اعلام نموده بود که

دولت انگلیسی از ارتباط سیاسی او با دولت روسیه بد برده جنگ دوم افغان و انگلیس را در سال ۱۲۹۶ هجری آغاز کرد دریــن جنگ عجالتا قشون انگلیس تــا کابل رسیده و امیر شیر علی خان فرارا در بلخ جان داد و امیــر محمد یعقوب خان جانشین امیر شیر علی خان با امضای معاهده گندمك علاقه های لعال وفوشنج تاجبال کوژك و علاقه های کــرم ولندی کوتل رابه انگلیس واگذار و مشاورین و صاحب منصبــان انگلیس رادر حکومت خود قبول کرد مگر هیجان ملی افغا لستان مجددا شروع وقشون انگلیس در کابل و میوند تلفاتي گرانی داده مجبور به تخلیه افغا لستــــان گردیدند و سرداران ملی چــون جرنیل محمد جان غازی وردکــی ملا دین محمد معروف به مشــك عالم الدری ، و سردار محمــد ایوب خان وامثالهم در تاریـــخ نظامی افغا لستان حصه بــــا افتخاری گرفتند . انگلیس هــا مجبورا برای خاموش شـــدن هیجان ملی امیر عبدالرحمن خان (ضیا الملك والدین)را بحیـــث جانشین امیر محمد یعقوب خــان شناخته امیر عبدالرحمن خان در موقع قبول امارت برای الحــاق در باره قندهار که انگلیس هــا میخواستند بصورت یك ریاست علیــده از افغا نســتان مجـزا سازند پا فشاری کرد . انگلیس ها این ولایت افغانی را با سایر ولایت به استثنا علاقه هائیکــه در اثــر معاهــده گنــدمك از افغا لستان جدا شده بود جــز افغا لستان تسلیم کردند ولــی روابط خارجی افغا لستان منحصر با نگلستان باقی ماند و هــم امیر موصوف در ســال ۱۳۱۱ هجری نسبت به واگذاری علاقه های سوات با جور ، چترال ،ارنوی ، وزیری ، داور ، چاکی وچمن با انگلیس ها معاهــــده بسته وسرحد آزاد از این وقت بیمان آمد مقارن همین وقت دراثر پیشقدمی روسیه علاقــــه پنج ده بدست روسها افتــاد .ولی در عوض امیر عبدالرحمن خان ولایت نورستان افغانی رابدین اسلام آشنا واداره دولــت را در آنجا قایم نمود ، جانشین این پادشاه امیر حبیب الله خان

(سراج الملت والدین)هجده‌سال بنرمی سلطنت کرد وبعضی وسائل مدنیت رادر مملکت واردساخت و در جنگ بین المللی اول بیطرفی خود را اعلان نموده‌معاهدات قدیم را توسط معاهده سال ۱۲۲۳ هجری با انکلیس‌ها تائید کرد . در سال ۱۳۳۷ (دوره امانیه) مجدداً استقلال‌افغانستان اعلان و جنگ سوم افغان و انکلیس شروع شد ودرنتیجه مارشال این جنگ سپه سالار محمد نادر خان غازی (اعلیحضرت پادشاه آینده افغانستان)پیروزی‌حاصل کرد . از ین بعد تاریخ افغانستان عوض شده تمدن‌جدید در مملکت قبول می شود. ولی بعد از ده سال یک قوت‌ارتجاعی بنام حبیب الله بچه سقاو از ضعف اداره دولت سوءاستفاده و حکومت را سقوط داده وخود اعلان پادشاهی نمود. (۱۳۴۷) مگر بزودی سپه سالار محمد نادر خان غازی‌قوای ملی تشکیل و از تجاعیون را مغلوب و دولت جدیدی‌تشکیل نموده و خود بحیث اعلیحضرت پادشاه افغانستان‌مجدداً مملکت را بطرف تکامل متوجه ساخت‌جانشین اعلیحضرت‌محمد نادر شاه محمدظاهر شاه است که امروزه مصروف‌امور کشور افغانستان بوده تمام وسایل عصری‌را درراه حصول‌این آرزو و مرام ملی جستجو و تهیه میفرمایند.

پاد شاهان محمد زائی :

امیر دوست محمد خان	جلوس	۱۲۵۹	هجری قمری
امیر شیر علیخان	»	۱۲۷۹	»
امیر محمد افضل خان	»	۱۲۸۳	»
امیر محمد اعظم خان	»	۱۲۸٤	»
امیر شیر علی خان (مکرر)	»	۱۲۸٥	»
امیر محمد یعقوب خان	»	۱۲۹٦	»
امیر عبدالر حمن خان	»	۱۲۹۷	»
امیر حبیب الله خان	»	۱۳۱۹	»
امیر امان الله خان	»	۱۳۳۷	»
اعلیحضرت محمد نادر شاه‌غازی	»	۱۳٤۸	»
اعلیحضرت محمـــد ظاهرشاه		۱۳٥۲	»

خاتمه کتاب

